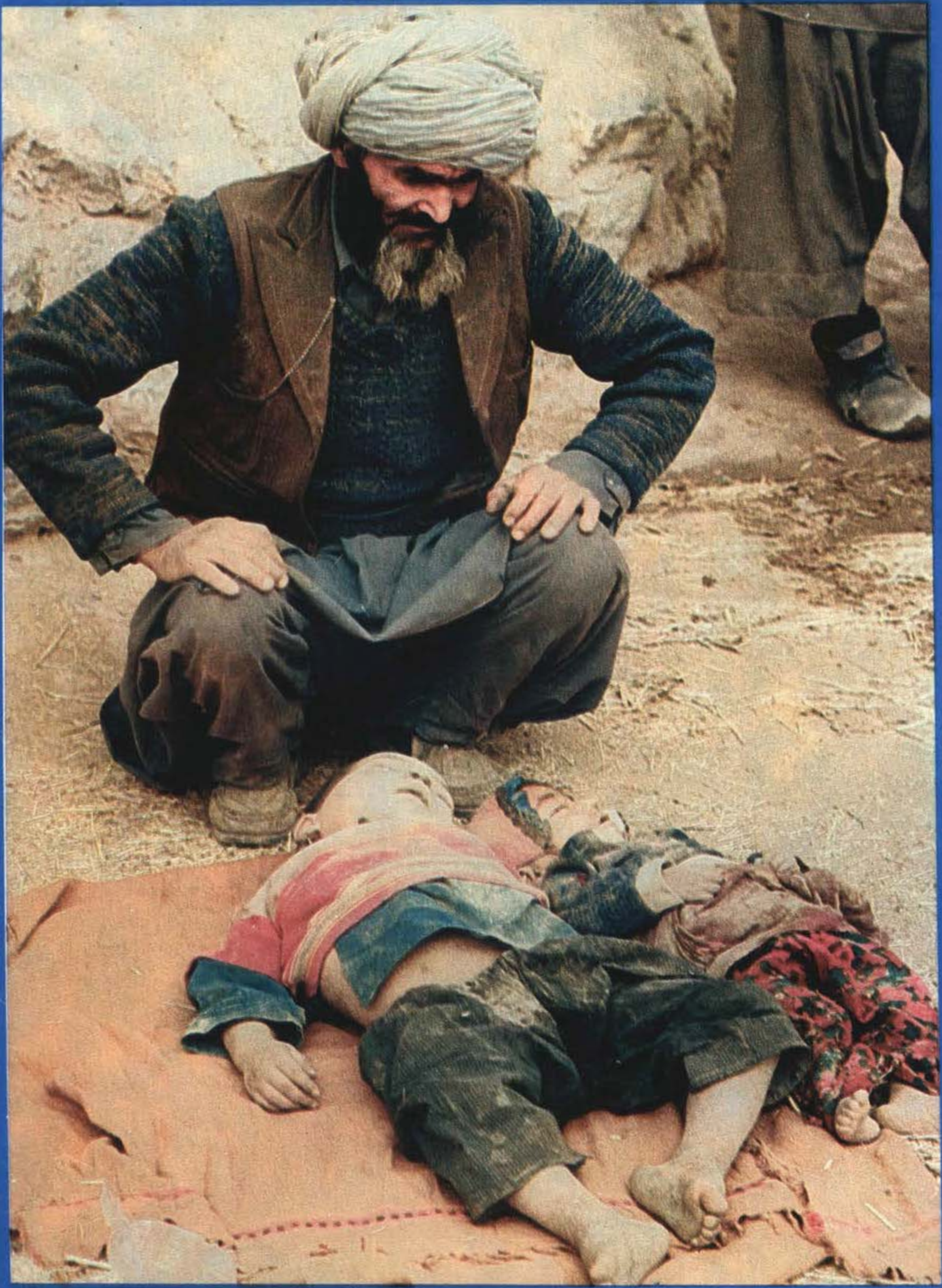
میثاق خون



دوره دوم نشراتی ـ سال سوم شماره چهارم ماه سرطان ۱۳۶۷ هـ.ش - نمبر مسلسل (۳۶)

الهی فرمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ
مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ
أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ۗ
وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ○
أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ
مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ○

(سورة المائدة - آیات ۴۹-۵۰)

ترجمه

و تو ای پیغمبر! به آنچه خدا بتو فرستاده، میان مردم حکم کن و پیروی
خواهشهای آنان مباش و بیندیش که مبادا ترا فریب دهند
در بعضی احکام که خدا بتو فرستاده، تقاضای تغییر کنند
پس هرگاه از حکم خدا روی گردانیدند بدانکه خدا اراده کرده
می خواهد آنها را بعقوبت بعض گناهانشان گرفتار سازد و همانا
بسیاری از مردم فاسق و بدکارند. آیا اینها این دین کامل و قوانین حکیمانهٔ آسمانی را
با تقاضای تجدید حکم زمان جاهلیت را دارند؟ و کدام حکم از حکم
خدا برای اهل یقین نیکوتر خواهد بود؟

آدرس مکاتباتی:

مدیریت مجلهٔ "میثاق خون"

کمیتهٔ فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۳۴۵ پشاور - پاکستان

P.O. BOX. 345

PESHAWAR - (PAKISTAN)

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی ـ سال سوم شماره چهارم ماه سرطان ۱۳۶۷ هـ ش ـ نمبر مسلسل (۴۶)



مطالب این شماره

محمد نسیم فقیری

دروغهای عنعنوی و عنعنات دروغین

جهاد مسلحانه وخونبار مردم مجاهد وبپاخاستهٔ افغانستان باگذشت ده سال تمام وگذر از مراحل دشوار وخطیر، اکنون بهمرحلهٔ نهائی پیروزی نزدیک شده‌است. گرچههریک ازمراحل این جهاد عظیم و تاریخ ساز و حتی هر سال ، هر ماه وهر روز آن آبستن حوادث بزرگ وحساس بوده و به درازای یک قرن ویک تاریخ حا یز ارزش واهمیت بوده‌است ولی باشکست قوای متجاوز وجنایت کار روس در صحنهٔ جنگ واعلام آغاز خروج آن از کشور ، جهاد دوران ساز مردم ما وارد مرحلهٔ بس بزرگ وحساس گردیده ودر دشوار ترین گردنهٔ مسیر پر پیچ وخم تاریخ به راه خویش ادا مه می دهد اکنون دشمنان اسلام وافغانستان از چپ و راست و از داخل و خارج تمام مساعی وتلاش های شیطانی را بصورت جدی وهماهنگ بکار می برند تا کاروان جهاد درآخرین مراحل پیروزی از مسیراصلی وطبیعی منحرف گردد واز تشکیل حکومت اسلامی جلوگیری شود . حتی دشمنان روس که ازضربات مرگبار مجاهدین بر پیکر متجاوزین روسی لذت برده و بعضاً مجاهدین را از لحاظ نظامی وسیاسی نیز حمایت کرده اند اکنون در تبانی با متجاوزین سعی می‌ورزند تا باایجاد محیط تفاهم بار تیپ جهانی خویش بصورت همگام وهماهنگ نهال بهثمر نشسته‌جهاد راکه به خون پاک یک نیم ملیون‌شهید گلگون کفن ازبهترین فرزندان افغانستان آبیاری گردیده است، از بیخ وبن بر کنند ومیوهٔ شیرین جهاد را میان خویش تقسیم وبجای آن حنظل وزهر آبه را بهعنوان میوه جهادبه مردم ما بخورانند .

خلاصه اینکه از تازه ترین وآخرین تلاش هائی که درجهت انحراف مسیرجهاد وحفظ منافع استعماری روس صورت گرفته است ، نماینده سرمنشی ملل متحد اقای کوردوویز بهمهاجرین توصیهٔ عالمانه نموده‌است که بهعنعنات خویش رجوع نمایندومسایل ومعضلات

را از آن طریق حل کنند همچنا ن همزمان بااعلام طرح جدید کور دویز مبنی بر تدویر لویه جرگه، رادیوهای مسکووکابل نیز همواره ازافغان هامی خواهند تا به عنعنات خویش رجوع نمایند ویک تعداد از افغان ها اینکه مخالف رژیم کمونستی کابل هستند نیز از لویه جرگه بمثا بهٔ یک عنعنه کلی وراه‌حل نهائی قضیه یادمی نمایند.

قبل ازینکه درمورد عملی بودن ومفیدیت همچو طرح ها صحبت شود لازم است تایاد آوری گردد که استعمار گران خار جی، رژیم های استبدادی ومزد خیز وسیاستمدارا ن وا بسته به دربار واستعمار همواره کو شیده اند تاتاریخ ورجال کشورهارامسخ نمایند وبرای مردم تاریخ ، عنعنات و کلتور دروغین وساختگی بسازند. بطور مثال یکی از دروغ های عنعنوی وتاریخی حکومات ضدمردمی وگروه های حاکم اجنبی در افغانستان تبلیغ دوستی عنعنوی افغان-روس می باشد و لعجب مزدور همواره روی این موضوع تاکیدمی نماید که اساس دوستی با روس را پدرا ن ما ریخته‌اند وما راه آنان را ادامه می دهیم ،حالانکه بشهادت تاریخ مردم ما از سالیا ن دراز به اینسو ازروس ها نفرت داشته و هرگز دربی دوستی با روس نبوده اند حتی درشرایط دشوار تاریخی و باوجودسابقه طولانی دشمنی و جنگ باانگلیس ها و استفاده روس ازین فرصت و دراز نمودن د ست دوستی بخصوص بعد از ۱۹۱۷ باز هم مردم ما مخالفت خویش را با هر اقدام مبنی بر نزدیکی و دوستی با روس ها ابراز داشته و نفرت شا ن بصورت روز افزون فزونی گرفته‌است پدران ما روس ها را جابر، ستمگار، طماع،بخیل ، ملحد و پست تشخیص داده و همیشه آنان را دشمن دانسته اند . حتی داؤد خان درزمان صدارت خویش موضوع اخذ کمک از روسیه را بصورت صریح در لو یه جرگه ساختگی مطرح ننمود بلکه اجازه گرفت تا ازهر منبعی که مناسب باشد کمک های لازم را در یافت بدارد زیرا میدانست که مردم ما حتی وابستگان در بار و مؤیدین همیشگی حکومات که در همچو لویه جرگه ها گرد می آیند نیز از نام روس نفرت دارند .

خلاصه اینکه شعار دوستی عنعنوی افغان ها و روس ها یکی از دروغ های عنعنوی حکومات و چا کران روس بوده است .

به همین صورت د لویه جرگه نیز یکی از دروغ های عنعنوی و مثال بر جسته عنعنات دروغین در کشور ما می باشد . زیرا تا کنون هیچ مورخ دنیا لویه‌جرگه رابصورتی که در پیش از پنجاه سال اخیر توسط حکومت ها برای قانونی جلوه دادن تصامیم و اقدامات شان رواج یافته است به عنوان عنعنه تاریخی مردم ما تصدیق ننموده است .

نا گفته نباید گذاشت که حساب جرگه ها ی محلی و قومی از لو یه جرگه کاملا جدا ومجزا می باشد و این جرگه ها نیز عنعنه ملی همه افغان ها نبوده بلکه ازعنعنات اقوام وقبایل پښتون بخصوص در مناطق سر حدی شرقی و جنوبی کشور ما می باشد و حتی عنعنه جرگه در همه پشتون نشین بصورت کل وجود ندارد قابل تذکراست که جرگه های زمان حاجی میرویس خان هوتکی و احمد شاه‌بابا که به عنوان نخستین مثال های لویه جرگه قلمداد شده اند نیزاز نوع جرگه های محلی و قومی بوده که نما ینده گان تمام کشور به مفهوم امروزی لویه جرگه در آن شرکت نداشته اند حقیقت اینست که لویه جرگه از زمان امان‌الله‌خان رایج گردیده و تا امروز هم رژیم ها از آن به عنوان یک آله استفاده کرده اند وهمه‌لویه جرگه ها بدون استثناء از طرفداران و مداحان رژیم ها متشکل بوده‌است و درین موضوع حتی یک نفر هم مخالف نیست که اعضای لویه‌جرگه ها راخود حکومت ها انتصاب می نموده اند . اما جای بسی تعجب است که بعضی از رجال سیاسی و

نویسندگان با شدت و حرارت تمام از لویه جرگه دفاع نمودند و همه لویه جرگه ها بشمول لویه جرگه اینکه داؤد خان در سال ۱۳۵۵ دایر نمود را به عنوان مظهر اراده ملت تائید می نمایند ولی لویه جرگه های ببرک ونجیب را توهین به لویه جرگه می خوانند در حالیکه هرگاه به دقت و به دور از احساس شور نمائیم دیده میشود که همه لویه جرگه ها بشمول لویه جرگه نجیب از یک قماش بوده اند و حتی به لحاظ کمیت وترکیب لویه جرگه نجیب به مراتب جالب تر و فریبنده تر از لویه جرگه های قبلی بوده است

درلویه جرگه های ۶۴ و ۶۶ اکثر شاملان لویه جرگه های قبلی شرکت داشته ونمیندگی علمای بظاهر مذهبی ، اهل معارف ، سران اقوام و . . . نسبت به سایر لویه جرگه ها بیشتر بوده است.

و فقط یگانه مورد تفاوت صریح این لویه جرگه و لویه جرگه های قبلی حضور عساکر متجاوز خارجی در کشور می باشد در غیر آن همه لویه جرگه ها بدون استثناء فرمایشی و ساختگی بوده و اگر افراد با شخصیت و دانشمند و با احساس نیز در آن شامل بوده اند ، جرات ویا صلاحیت ابراز نظر نداشته اند و هر آنچه را که حکومت ها خواسته اند بدون کم و کاست به تصویب رسیده است.

اکنون تمام کسانیکه تدویر لویه جرگه را یگانه راه حل میدانند به این امید اند که فقط لویه جرگه با ترکیب همیشگی آن می تواند که از تشکیل حکومت مجاهدین جلوگیری نماید و راه را برای بقدرت رسیدن کسانی باز نماید که از طریق جهاد و جبهات هرگز به قدرت نخواهند رسید برین بنا است که امروز روس ، امریکا ، زمامداران وسیاستمداران قبلی و طرفداران شان از لویه جرگه حمایت می کنند و به یقین میدانند که لویه جرگه با ترکیب عنعنوی آن می تواند که هوسبازان سیاست وحکومت را که سالهاست در انتظار باز گشت به قدرت درمحیط های آسایش و آرامش و هزاران میل دور از سنگر های خونین و سرنوشت ساز جهاد با ناز و نعمت فراوان نشسته اند، به کرسی اقتدار برسانند و دست مجاهدین برهنه پای تهیدست این فرزندان صدیق و واقعی کشور و وارثان بر حق میهن و پاسداران خون شهداء را از گرفتن قدرت سیاسی که حق مسلم شان است کوتاه نماید .

قابل تذکر است که بیان این حقایق هرگز بدین معنی نمی باشد که افغانهای مهاجر در غرب و یا کارمندان رژیم های گذشته نباید در امر اعمار وبازسازی کشور سهم بگیرند بلکه اصل مطلب درین است که نباید ثمره خون یکونیم ملیون شهید یعنی آزادی و نجات کشور به دامان کسانی انداخته شود که قدر و قیمت آنرا نمی دانند وفردا بازهم آنرا رایگان به دشمنان نخواهند داد همچنان نباید کوردویز ویا دستگاه تبلیغاتی شرق وغرب از لحاظ سیاسی مردم ما را تحمیق نمایند وعنعنات ما را به ما تعلیم بدهند!!

اکنون با گذشت ده سال از جهاد مسلحانه ، مردم ما بیدار شده اند و زمان آن گذشته است که به جوانان ما دروغ های عنعنوی و عنعنات دروغین را درس بدهند ویا یکنوع رقص و یا یکنوعی چون « اتن ملی » را به عنوان یک عنعنه ملی در سطح جوانان اعم از دختر و پسر رایج سازند زیرا یک پدیده زمانی ملی تلقی می گردد که تمام مردم ویا هشتاد فیصد ویا حداقل پنجاه فی صد آن به آن عمل نمایند . حالانکه « لویه جرگه » و« اتن ملی » به آنصورتی که تبلیغ شده است هرگز در سطح عامه مردم وجود نداشته است ولی باید بخاطر داشت که جرگه ومشوره در جهت حل وفصل قضایا کاملاً مفید ومؤثر می باشد مشروط بر اینکه افراد خیر، خیرخواه ، متقی وعالم دور هم جمع شوند نه خائنان ونوکران جابر و چاپلوسان حکومت و دوم اینکه جرگه و شورا نباید بصورت فرمایشی ، ساختگی وبخاطر گرفتن تائیدیه از شاملان

بقیه در صفحه (۱۳۲)

الحاج لنگیال

تاریخ تکراریږی؟

تاریخ یوځل بیا تکرار شو او بیا هم دلږی یو ورځی څښونکی او وحشی ښکیلاک دافغانستان دمجاهد ولس دایمانی پرتم ـ پرغامز تیکار او ټنډ ـ یز مقاومت پروړاندی په ګونډو شو او دخپل وحشیانه تیری په پای کی دشرمیدلی ماتی انجام ته ورسید.

روسی ګړیخور ښکیلاک مجبور شو وروسته لدی چی دخپل وحشت، بربریت، توطیو او دسیسو ناکامی‌لی ښاری ته زیندی شوه له افغانستان څخه په تمت سر دخپلو پوځونو ایستنی ته غاړ کیږدی.

دافغانستان پتمن‌مقاومت یوځل بیا وښووده چی بدولسونو دآزادی غوښتنی روحیه دزور او وحشت له لاری نشی ماتیدی او دهغو ملتونو ایلل چی دیو، ثبا ځپاعتقادی اصل له مخی بی په تمام اومقاومت لاس پوری کړی وی نشی کولی دزور زوا او تزویر له‌لاری‌هغه لاندی کړی.

افغانانو یوځل بیا وښووده چی سوبه او بری په‌وسیله اومادی څواک کی له بلکی په ایمان، عقیده اوپخه اراده کی‌دی.

هو! تاریخ یوځل بیا په شاراو ـ ګرځید اوتکرارشو په ګوم ټورمخ او مات زره چی ددریو سختو جګړو وروسته دلیرلکی ښکیلاک‌خپل‌پوځونه له افغانستان څخه وېستل لن دروسی استعمار پرغلګرپوځونه دلس کلن خونړی جنګ دشرمیدلی ماتی په بیه په سرټیټی له افغانستان څخه په هماغه پله وځی.

موږ له اوږده تفصیل څخه‌تیر ـ یږو یوازی په افغانستان دلیرلکی ښکیلاک او روسی استعمار دوحشیانه تیری اوشرمیدلی ماتی‌داغاز اوانجام په اړه ددوی څواره واره یادا‌شتونه، څرګندولی او اعترافات سره راخلو او مقا بله کوو ـ دایوه‌عجیبه مقایسه اومشابهت دی چی په ګنو مواردو کی یوله بله‌ بشپړ ورته‌والی لری او لدی ارخه ددغو دواړو ښکیلاګی ځواکونو ناولی هڅاییم ـ تاکتیکونه دلیریو پیل اوپای، پټی او اعترافات یوځله‌سره مقایسه کیږی په تیره ددوی اعترافات‌چی یوبل ته‌دیرورته والی او مشابهت لری ډیر په زړه پوری دی.

لیږی به له ځودموضوع درونتابه له پاره‌پرافغانستان‌دوخت‌دلوی‌ښکیلاګګر ټوت لیرلکی لومړی تیری یولیم سل کاله وروسته دروسی استعمار له‌تیری سره مقایسه کوو سره لدی چی‌ددغو دواړوتیریو زمانی واټن دیوی نیمی پیړی فاصله‌ده خوورته والی بی زیات او انجام‌بی یواو ډټوجه وړدی

انګریزان په ۱۸۳۹ میلادی کال له خپل تر پنځوس زره زیات مجهز لښکر سره دهیواد له ختیځ او جنوب ختیځ لوری څخه دیوه‌فراری سړی شاشجاع دحمایت په پلمه‌زموږپه هیوادراوختل اوددوی دتیری منطق داو چی‌ګنی شاشجاع پرخپل موروثی‌تخت کینوی او دحالاتو ترکابو کیدو وروسته‌بیرته ستنیږی.

همدارنگه روسانو په ۱۹۷۹
کال کې له خپل تر پولک زیات مجهز
پوځ سره دافغانستان له شمالي او شمال
لویدیځ لوري څخه دهمدغه پول
پلمو له مخې پر افغانستان یرغل وکړ
او دی هم ویل چې دوضعې له آرامی
وروسته به خپل پوځونه بیرته روسی
ته ستنوي .

خو په نتیجه کې دغو دوارو تیر-
یو یوه لاروو هله روسانو په هماغه لار
چې لیمه پېړۍ مخکې انګریزانو په
مخکې نیولې وه پلوله کمبودل او
پدې پول ددغو دوارو تیریو دپیل او
پای ټکی سره ولښتل .

انګلیسانو خپل یرغل یوه ستره
غلطي وګڼله او لارداګلینډیی ددغې
فاجعې مسؤول وګانه او روسانو په
افغانستان پوځي تیری دروسی له پاره
یوه ستره اوله جبیره کیدونکې غلطي
اوبریژنیف ، حماقت وباله ، ترڅو چې
دهغو واتولو او سیمو ته وولیږي هم وار پول
چې دبریژنف په لوم او موړل شوی وو
او دهغو جنرالانو محاکمه هم وغوښتل
شوه چې پر افغانستان یې دلېږی مشوره
ورکړی وه .

موږ به دلته لنډه لیکنه کې
لومړی دانګریزانو دخپلې خولې
څرګندولې او اعترافات را اخلو البته
وروسته به دروسانو اعترافاتو او څرګندو
ولو ته راشو او دغه وربه دهغو دوارو
ښکیلاکي ځواکونو داستعماری هڅا یمود
پیل او پای ټکی سره ولښلول شی او
ددوی ګډ انجام او فعالیت په جوت
او یوه عجیبه مشابهت او ورته والی په
دیوليم سل کلونو او وږده زماني واټن
سره سره ښان څرګند کالدی .

لومړی له ماتې وروسته د انګلیسانو څرګندونې او اعترافات

جان ویلیام لیکي :

افغانان سخت سره خلک او
غریز خصلت لري چې دهغوی د غه
غریز طبیعت د هغوی د مورال په
لوړتیا کې هغوی لکه د غرو
سخت او کراړ ګرځولی دی .

افغانان زړور - جنګیالی
ځواکمن او فعال خلک دی افغا لی
ماشومان له وړکتوبه وسلې او توپک
سره غېږګ رالویږي چې دغه مسئله
د هغوی د ژوند او ورځنی لور مال
فعالیت جز ګرځې هر افغان لږ او
ډیر یو عسکر دی . هغوی په تولنیز
ژوند کې خوشاله او د مصیبتونو
پر وخت داد من وګړی دی .

افغانان میلمه پالونکی دی حتی
ددوی دښمنان هم ددوی په پناکې
مطمئن ژوند تیرولی شي ددوی رویه
سپیڅلې او ساده ده . (۱)

او سوورت د (۹ ۱) پېړۍ مشهور انګریزی
لیکوال په خپل کتاب « دلار دلارنس
ژوند » کې وروسته لدی چې
د انګریزانو پر جنګی پلانونو او نقشو
انتقادونه کوی او دا تېری
غندی پر افغانستان دانګریزی لښکرو
د حملې دوران د بریتانوی هند د
تاریخ تر ټولو تیاره پاڼه ګڼي دی
لیکي : د افغانانو او انګریزانو جنګونه
له ویرې او اضطرابو نه ډک وو .

له اضطرابه ډک څکه چې د
دغو جنګونو له امله کوم زیان
انګریزی لښکرو ته واوښت ډیر زیات
او له جبیره کیدونکې دی او ویرو-
نکي لدی امله چې له پیله تر پای
پورې د انګریزی افسرانو هر اقدام
او یرغل د ناپوهي او حماقت له مخې
پښه لیږوله .

افغانان د خپلې خاورې له
آزادی سره بې کچې او لیونۍ مینه
لري او له پردی لاسوهنې څخه د
دوی کرکه او د بهرنی واکمنۍ له
لفرت ددوی کوښښونه سره
یو کوی او سیمجوی افغان یو جنګیالی
ولس دی چې په سختو او اسمان څکو
غرونو کې لکه هماغه غرونه کلک
او لوړ اوسیږي .

کله چې انګریزانو په کال
۱۹۲۷ میلادی کې پر افغانستان
تیری وکړ او لکه چې سرالکساندر
برانس ددغه تیری لومړنی قربانی
وګرځید مونږ ورځ تر ورځې له لویو
او سختو ماتو سره مخامخ شو که
څه هم انګلیسی متخصصینو او
مقاماتو د خپل تیری پښتو پلان
په پاکتنه او غور لاس پورې کړ خو
داوخت اوبه له ورخه تیرې وې .

له لومړي ورځې چې زموږ لښکرې افغانستان ته ننوتې د هغو لاوړه او ناکام عواقب جوت وو زه داوایم چې هیڅوک هم دالشي ویلای چې گنې انگریزي لښکرې د هغسې یوې سختې ماتې ورلهوه دافغانانو د مقاومت څورځنګ ورځ تر ورځې مخ په زیاتېدو او پیاوړی کېدو ۍ زموږ په لښکرو دېره سخته راغله افغانانو په دېره بې دردۍ او بې رحمۍ زموږ پر لښکرو برغلونه کول څو زموږ لښکرو هم د دوی پر خاوره تېری کړی وو .

زه اعتراف کوم چې د برتانیې امپراتوري په خپل ټول ژوند کې له دغه ډول سخت خوعادلانه انتقام سره له وه مخامخ شوې . موږ د دغه انتقام څخه داسې د عبرت لوست یاد کړ چې بیا د هغې تکرار له هیڅ ضرورت نشته «۲»

ارچیبالډ فوربزي په خپل کتاب «د افغانانو جګړې» کې لیکي د افغان او انګلیس د لومړي جنګ تورسموری د برتانیې د حکومت په غاړه دی .

لارډ اکلینډ دیولږ ناسمو مشورو او خیالاتو له لارې دغه جنګ ته وړاندې شو «کراليد سرهنري فین» چې پر افغانستان د حملې لومړنی قوماندان ټاکل شوی و پر افغانستان له تېري سره خپل مخالفت په ډاګه کړ ـ خو بیا هم پر افغانستان د انګریزي لښکرو برید ترسره شو که څه هم کې تجربه لرونکي پر افغانستان د تېري مخالف وو .

الفنستون چې له لومړۍ جګړې ۳۰ کاله مخکې افغانستان ته تللی ؤ وویل که د انګلیس لښکرې د دېرو تلفاتو وروسته کابل ته ننوځي بیا هم هیڅکله د جنګیالیو په سرحکومت نشي کولی جنرال ویلیام نټک پر افغانستان د انګریزي لښکرو تېری یو ستره اشتباه او غلطي گڼي او د « ویلنګټن » هغه پېشګويي یادوي چې پر افغانستان یې د انګریزانو برغل د تباهي په لور د انګریزي لښکر مارش گڼلی ؤ(۳)

همدغه لیکوال د انګلستان په رسمي خپرونه کې لیکي: افغانان که عسکر وو که ولسي وګړي په هره برخه کې یې په انګریزي پوځونو برغلونه کول افغان ولس د دین او وطن د دفاع په نوم یو پوخ متحد او ځواکمن لښکر ګرځېدلی وو .

افغانانو د (لا اله الا الله) (الله اکبر) په شعارونو وړاندې تلل او په پیاوړې روحیه جنګېدل (٤) د ګز جنرال «موسو لورت » چې په خپله یې د افغان فیرنګي په دریمه جګړه کې برخه لرله لیکي: د افغانانو قیام په ټول هندوستان کې د آزادۍ غوښتنې احساسات راوپارول افغانانو د خپلې آزادۍ په لار کې هر ډول قربانیو او خطرونو ته غاړه کېښوده او جنګ یې وګاټه .

د افغانانو ولسي وګړي هم په جنګي تاکتیکونو دېر ښه پوهېږي او همیشه یې د خپلو حملو پر وخت له یوه استادانه جنګي مانور څخه کار اخیست .

افغان ولس یو نه ماتېدونکی قوت دی ، دوی د آزادۍ بیه که هر څومره ستره هم وي اداء کولی شي



په حقیقت کې افغانان په آزادۍ ژوندي دي د هغوی ایلل نا شونې کار دی داولس بېل او بېځلي خصوصیات انگیرلي او خوېونه لري د بریتانوي استعمار دزوال لار افغانانو په لښه او ... اره کړه (٥)

دافغانانو دجگړې، تورې، مېړانې ایثار اوفداکارۍ او لدې سره دفیرنگي پوځونو دشکست رسوايي اوشرمېدلې ماتې په اړه ډیره مفصله او عیني لیکنه د جنرال سېل دماندېنې یادا- شتونه دي چې په خورا دقیقه توگه یې دهرې ورځې او هرې شېبې پېښې راغونډې کړې او د انگریزي پوځ دشرمېدلې ماتې داستان او د افغانانو دمثالي قربانیو حماسې یې کښلې دي چې دافغانانو دېرغل په لوم یې په یوه کتاب کې راغونډې کړې دي .

ددغه بحث په پای کې دالمانې شاعر «درانتان» دهغه شعر پښتو ژباړه هم ډېره په زړه پورې ده چې د افغانانو او انگریزانو د جگړې یو شاعرانه عکاسي یې کړې پدې ډول :

« هغه وخت چې طبیعت ډېر غلکرو په حال اوښکې توېولې اود حیرت دسوداگرو په سود پورې یې خندل کله چې دپسرلي وژمو او ښکلا د ځمکې له سرله کډه کوله او دمنې دباران ځاځکي چې پدغوښتونکو د مرگ لښه وه په واوره پدلېدل . د افغانانو په خاوره ځیلي هم عجیبه لنداره درلوده افغانانو پخپلو ځلیدونکو تورو خپلې په واورو پوښلې دښتې اوغرونه ددښمن پرناپاکو وینو تکې سره کړې وو او خپل هیواد یې لکه دپسرلي غوړولې ؤ .

دتوپ اوټوپک لړزوونکو دزو توله فضا لاندې کړې وه . چې د عاقبت له سنجوونکو انگریزي لښکرو دژوند ستنې یې لړزولې .

تودې گولۍ دفیرنگي لښکرو په شاوو خوله ښخوله او د هغوی د اعمالو کتاب یې ورته لغد مخې ته ایښود . فرنگیانو له واورینو دښتو او په وریځوښت اسمان څخه پرته بله بستره نه درلوده او وار په وار یې دخپلو ورستو استعماري امیدونو سره له گرمو سالدو او وژونکو آهونو سره په مخه ښه کوله .

دخپل تول حرص ، دوکې او ظلم نتیجه یې پخپلو سترگو لیده اود حسرت سلگو وار له ورکاوه .

کله چې دمجاهدینو گولیو د خپل هدف لار ولیوه نو یو انگریز پوځي به ورو دواورې پرمخ وغزېد چې د واورې پخوالي به یې لهپوی خوا او دگولۍ اوریز تودوالي به له بلې خوا له هغه ځنځه دلور ژوندی پاتې کېدو وخت ولوټه .

دچا به سر له تنې څخه بېل ؤ او داسونو په ښبوک به رغړېده چې لوروته یې دعبرت له هیرېدونکي درس ورکاوه .

یو انگریز طبیب دپښتو له ډېرو او د کارغانو له همدردۍ چې دده سالندي اوزگېروي پخپلو کوکو بدرگه کاندي بل هیڅ نلرل .

د فیرنگي له پوځ څخه یوازې داکتر براېډن پداسې حال کې چې پرآس سپورؤ ورو ورو په ډېرکړاومخ په وړاندې دخوځېدو هڅه کوله . په بدن کې یې مړ ژواندي اوزخمي ساه چلیده تردې چې پر آس یې دځان تنگیدو توان هم له ؤ زگېروي یې کول او په خپل تور بخت یې لعنتونه ویل.

دهغه زړه افغان غازیانو داغلې او ژوند یې ورته داور تبې گرځولی وو کله به یې د حرص اوپراختیا غوښتنې خوښېدونکې لنداره د ذهن اوخیال په پرده وغوړېده له مرگ سره به په سخته جگړه اخته شو اود خپل استعماري ژوند دیوې شېبې له پاره به له مرگ سره لاس او گرېوان شو .

خو کله به یې چې دخپل حرص او لمرۍ نتیجه دحقیقت له عینکو څخه ولیده هله به یې مرگ زر ځله پر خپل ژوند غوره وباله زگېروي او چیغې به یې له خولې پورته شولې اوښکې به یې پر مخ را ماتې شوې خو بیا به یې ځان ټینگ کړ اومخ پروړاندې به یې دحرکت هڅه کوله تر څو لږ تر لږه جنرال سېل دپېښې له جریان او دفیرنگي پوځ له شوم انجام څخه خبر کاندي .

پاتې په (۱۲۱) مخ

محمد اکرام « اندیشمند »

حسن شرق نواسه یهودی وپسر KGB

کی جی بی

روس‌ها برای نفوذ وتسلط ورشد و حاکمیت آیدیالوژی استعماری خود در افغانستان که همانا مکتب الحادی کمونیزم است ، طی ده ها سال اخیر ازدورهٔ سلطنت امان‌الله خان بعد تا کودتای ننگین ثور با دسایس خیلی دقیق وپلان شده عمل نمودند حرف روس ها ، عهد وپیمان روس ها و اعمال و کردار روس ها در برابر افغانستان طی هفتاد سال اخیر مملو از دسیسه و تزویر ، حقه بازی و خیانت کاری بوده است وباچنین روش وطرزالعمل سرانجام دست پرورد گان فرومایه وملحدخودرا برمسندحاکمیت کشور ما قرار دادند و برای حفظ و تحکیم سلطهٔ آنها افغانستان را اشغال کردند وفاجعه ومصیبت بزرگ امروز را برمردم مسلمان‌ما تحمیل نمودند .

کاروفعالیت روس‌ها بطور عموم برای نفوذ و تسلط استعماری شان و رشد وحاکمیت کمونیزم درافغانستان درسه شکل وسه‌روش وشیوهٔ مشخص ذیل از آغاز پادشاهی امان الله خان وخاصتاً در دوران سلطنت ظاهرشاه و حاکمیت داود صورت گرفته‌است .

۱ ـ نفوذدربطن خاندان سلطنتی آل‌یحیی وبوجود آوردن افرادطرفدار روس تاتمام پلان ها و فعالیت های روس وکمونیزم در افغانستان از آن طریق حمایه شود وتحقق پذیرد .

روس‌ها باچنین شیوه درخاندان سلطنتی‌آل‌یحیی ، سردار داود وسردار نعیم را طرفدار خود ساختند وآنها را بمثابهٔ یک وسیلهٔ‌خوب ومؤثر درتأمین اهداف و تطبیق پلان های خود درآوردند . تحقق پلان‌های روس‌در کشور ما ورشد کمونیزم در طول چهل سال پادشاهی ظاهرشاه از این طریق درخاندان سلطنتی نه تنها که بلامانع بوده است ، بلکه‌همه‌زمینه‌ها برای تحقق آن توسط دستگاه سلطنت مساعد گردیده است .

البته نباید این‌طور فکر کرد که فقط‌درتسلط روس‌ورشد وحاکمیت کمونیزم درکشور سردارداود مسؤل

بوده وظاهرشاه هیچ نقشی را درآن نداشته است مسؤل درجه اول دراین مورد شخص ظاهرشاه است ، زیرا (بلی ولی)اودر اجرا و عدم اجرای امور داخلی و خارجی افغانستان نقش قاطع داشت . درحالیکه او زمام دار مطلق و بلا قید وشرط افغانستان بود وفرمانش درهمه امور داخلی و خارجی کشور نافذ و واجب الاجرامحسوب می شد ، چگونه میتوان او را درسیطرهٔ روس ورشد و حاکمیت کمونیزم در افغانستان که چهل سال پادشاهی او بهترین زمان تحقق دسایس روس وکمونیزم دراین کشوربوده است غیر مسؤل و بی گناه قلمداد کرد ؟ ! !

۲ ـ جابجاساختن جواسیس روس که کاملاً صادق ومخلص به کمونیزم و سازمان جاسوسی روسیه با شند ، درمقامات عالی دولت درسطح وزارتها و پائین تراز آنها بدون آنکه هویت چنین اشخاص بنام کمونیست ، مزدور و جاسوس روس ظاهر وآشکار شود .

مطلب این مقاله هم در همین مسئله است از این روبه توضیح و تشریح بیشترآن می پردازیم .

باآنکه همه کمونیست های روس درافغانستان مزدور وجاسوس روس ها بوده اند ، ولی روس ها یک تعداد کمونیست هارابه شکل خاص تربصورت مخفیانه تحت تربیه و کنترول گرفته به عضویت ک ـ جی ـ بی یا سازمان جاسوسی خود در آوردند واین افراد را ازعضویت به سازمان های کمونیستی بصورت علنی وآشکارجلوگیری نمودند تا راه یافتن آنها به مقامات دولتی غرض تامین وتحقق اهداف وپلان ـ های روس اشکالی نداشته باشد.روس ها باجابجائی این افراد در چوکی های مهم وعالی دولتی افغانستان سه هدف مشخص وعمدهٔ خودرا برآورده ساختند .

نخست وقتی این جاسوسان مخفی روس در وزارت خانه ها و صدارت چوکی های حساس رااشغال کردند ، تمام پلان ها و تصمیمائی را که حکومت در مورد داخلی و خارجی کشور در نظر میداشت و یا روی دست میگرفت به کی ـ جی ـ بی و زمام داران روس اطلاع میدادند وروس ها مطابق این اطلاع پلان و دسایس شیطانی و الحادی خود را درافغانستان طرح وتطبیق میکردند .

ثانیاً این اعضای مخفی ک ـ جی ـ بی درامضای معاهدات مختلف اقتصادی نظامی ، سیاسی ، اجتماعی ، کلتوری وفرهنگی افغانستان باروس که همه اش معاهدات استعماری غرض وابسته ساختن افغانستان به روس و نفوذ و تسلط روس بر این کشور بود ، نقش عمده را ایفامی کردند وبا نیرنگ های مختلف می کوشیدند هرنوع مخالفت ومما نعت را در امضای معاهدات مختلف افغانستان باروس ازبین ببرند .

وثالثاً این جواسیس مخفی روس بابدست داشتن چوکی های مهم حکومتی زمینه را هرچه بیشتر برای فعالیت احزاب کمونیستی خاصتاً خلق وپرچم مساعد می نمودند و آنهارا از هرنوع آزار و اذیت دولت و اورگان های دولتی بدور میداشتند . طوریکه در طول زمام داری ظاهرشاه و داود هیچ خلقی و پرچمی موردتعقیب و اذیت دولت قرارنگرفت وبه زندان ومحاکمه کشانیده نشد. برخلاف افرادو حلقه های مسلمان که روحیهٔ ضدروسی و ضد کمونیستی داشتند به بهانه های مختلف توسط این جواسیس روس که درکرسی های زمام داری نشسته بودند مورد آزار و تعقیب قرارمیگرفتند وبه محبس و زندان ها کشانیده می شدند آنعده افرادیکه در افغانستان اعضای مخفی ک ـ جی ـ بی بوده اند و در دورهٔ پاد شاهی ظاهرشاه و حکومت سردار داود کرسی های مهم دولتی رابه عهده داشتند وتاکنون چهرهٔ شان برملاشده است عبارت اند ازداکتر ـ حسن شرق ، محمدخان جلالر ، شاه محمد ـ دوست ، فیض محمد ، عبدالرحیم نوین نعمت الله پژواک ، محمد علی وزیردربار پاچا گل، عبدالرزاق ضیائی ودرمورد نوراحمد اعتمادی سومین صدراعظم دورهٔ دیموکراسی زمان سلطنت ظاهرشاه نیز شایعاتی مبنی براینکه او نیزجاسوس مخفی روس ها بوده است وجود دارد . البته به یقین می توان

گفت که تعداد جاسوسان مخفی روس در کشور ما بیشتر از این است که نام بردیم و شاید در آینده تعداد بیشتری از جاسوسان ومزدوران مخفی و در ذخیره نگهداشته شدهٔ روس افشاشود وچهره های پلید شان برملاگردد . طوریکه اکنون می‌بینیم روس‌ها تعدادی از جاسوسان مخفی خود را بنام غیر حزبی و بی طرف روی صحنه می‌آورند و در دولت دست نشانده خود وزیر و رئیس تعین می کنند .

آفتابی ترین و انکارناپذیر ترین دلیل که بر جاسوس بودن ، مزدور بودن ، خودفروشی و کفریت این افراد دلالت می کند ، این است که این‌ها زمانی در دولت کمونیستی ودست ـ نشاندهٔ کابل سهم می گیرند و در این دولت به کرسی زمام‌داری گماشته می‌شوند که حاکمان کمونیست و ملحد کابل با اربابان روسی شان، ده سال است که علیه ملت مسلمان افغانستان جنایت می کنند . حاکمان کافر و وطنفروش خلق و پرچم قاتل یکنیم ملیون مردم مسلمان کشورما، غارتگران و ویران کننده‌گان همه عمرانات مادی و معنوی ملت ما مسبب وعامل آوارگی وبی خانمانی پنج‌ملیون نفوس مملکت ما ونابود ـ کننده گان حاکمیت ملی ، تمامیت ارضی و استقلال افغانستان هستند .

جنایات ننگین و فجایع هولناک آنها در تاریخ انسانی کمتر نظیری داشته است . تعداد آوارگان افغانستان که از وحشت آدم کشی وسفاکی روس ومزدوران روس ، آواره وبی خانمان شده اند بزرگترین رقم مهاجرین و آوارگان دنیارا تشکیل میدهند . تعداد قربانیان وشهدای افغانستان درده سال حاکمیت وتجاوزکمونیزم بیشتر ین قربانی است که نظیر آن در دنیای امروز در هیچ کشوری مشاهده نمی شود . هم چنان هیچ مملکتی چون افغانستان دراثروحشت آتش توپ، تانگ وطیارهٔ روس ودست نشاندگانش به ویرانه مبدل نشده است .

پس آیا انسانی که ذره یی از ایمان و اعتقادات اسلامی در قلبش وجود داشته باشد و یا حد اقل از وجدان سالم انسانی برخور دار باشد و اندکی احساس ملی و افغانیت در نهادش موجود باشد ، چگونه حاضر می شود که با قاتلین یکنیم ملیون هموطن خود با یک مشت عناصرخود فروخته ، فرومایه ، وطنفروش، جنایتکار ، غارتگر ، کافر و ملحد کنار بیاید و بر ضد ملت خود،وطن خود و ارزشهای اعتقادی و دینی مردم خود قرار بگیرد ؟ ! !

افرادیکه امروزتحت نام آشتی ملی وتشکیل حکومت ائتلافی با دشمنان خدا و رسول و قاتلین صدها هزار مردم افغانستان می پیوندند و به چوکی ومنصب می رسند فقط جواسیس قدیمی و مزدوران فرو مایه روس ها هستند که توسط کی ـ جی ـ بی بنام غیر حزبی نگهداشته شده بودند و اکنون کی ـ جی ـ بی آنها را به همین نام از حالتهٔ خود بیرون



می کند و بر مسند صدارت ووزارت می نشاند و این عاجز اعضای کی-جی - بی و مزدوران حلقه بگوش روس کسی دیگری نمی باشند که ایمان و اعتقادات اسلامی ، وجدان انسانی و احساس ملی ومیهنی خود را به پای کی - جی - بی ریخته اند و خدا پرستی ، وطندوستی و شهامت انسانی را فدای روس پرستی کرده اند .

جهاد اسلامی افغانستان معیار-یست برای اثبات مسلمانی و غیر مسلمانی افراد ، ملت‌ها ، کشورها و دولت ها در سطح داخل افغانستان و جهان .

دشمنی کمونیزم و روس با اسلام و مسلمین جهان و دشمنی دولت روسی کابل با اسلام و ملت مسلمان افغانستان مسئله‌ای است از آفتاب هم روشنتر و آشکار تر . پس هیچ دلیل و بهانهٔ نمی تواند تبرئه برای افراد و گروه های باشد که اکنون بعد از انجام ده سال جنایت حاکمان خلق و پرچم وباداران روسی شان در پهلوی آنها قرار بگیرند و در دولت روسی کابل سهیم گردند . فرد و افرادیکه ولو قیافهٔ عالم و روحانی داشته‌باشند ، ده سال در خانهٔ کعبه هم نماز خوانده باشد و با ریش و قبای اسلامی در کنار دولت ملحد کابل قرار بگیرد و جهاد اسلامی افغانستان را مداخله خارجی بخواند ، مجاهدین را در تسلیمی به حاکمان کافر و کمونیست دعوت کند،آیات قرآن و احادیث نبوی را بنفع روس و مزدوران روس توجیه و تفسیر کند ، روس های ملحد ودشمن اسلام را دوست مردم افغانستان بخواند ، محارب با الله ، مفسد فی الارض و واجب‌القتل است و یقیناً ملت مسلمان افغانستان ظاهر مکارانه و باطن شیطانی و خبیث او را می شناسند و ریش و دستار هم نمی‌تواند چهرهٔ نفاق و باطن کثیف و سیاهش را پنهان بدارد .

داکتر حسن شرق هم یکی از غلامان حلقه بگوش و فرومایه روس و عضو سابقه دار کی - جی - بی در افغانستان است که روس ها اورا در حین صدارت و ریاست داود به مناصب عالی حکومت رسانیدند و از وجود او بسا پلان ها و دسایس شیطانی خود را در افغانستان عملی کردند .

داکتر حق شناس در مورد هویت و شخصیت حسن شرق در فصل چهاردهم و هفدهم کتاب خود دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد خان تا ببرک » چنین شرح میدهد :

« . . . پس از جنگ جهانی دوم و جدال های زیاد قوای خارجی ایران را تخلیه کردند و به کشور های خویش باز گشتند . اما روس ها با همان خیره سری و لجاجتی که در نهاد ایشان وجود دارد و مدت ها خاک ایران را ترک نکردند تا آنکه در آذر بایجان و کردستان عده‌یی از مزدوران و گماشتگان‌خود را بر جا گذاشتند . اندراین میان تنی چند از یهودیان روسی نیز در چهره و لباس ایرانی در ایران باقی ماندند تا فعالیت های کمونیست های‌نو خاسته را تنظیم کنند ومحور ارتباطی مسکو و مزدورانشان در ایران باشند که بعضی از این افراد کشف و گرفتار گردیدند . از جمله جد حسن شرق را بعد رضا پهلوی بجرم اینگونه اعمال در صندوقی جای داد و آنرا زنده دفن نمود . پسر او از خوف وهراس شب هنگام فرار کرد و به انار درهٔ فراه مقیم گردید .

روس ها با شناسایی قبلی از پدر و جد حسن شرق او را از ایام کودکی غرض مقصود خاصی تحت مراقبت قرار دادند . همینکه با سن رشد نهاد وراهی دبستان شد بصورت غیر مستقیم یاری اش کردند وتوسط یکی از فیودال های منطقه حمایتش می‌نمودند . پس ازختم دوره ابتدایی در فراه به کابلش فرستادند و شامل

مکتب خورد ظابطان گردید. بعداً به امر سردار داود که وزیر دفاع بود بصورت استثنایی بدون هیچ قانونی شامل فاکولته طب کابل گردید. در آنجا بود که روس ها او را با دیگر شبکه های خود چون ببرک و غیره معرفی گردانید. بعد از فراغت از پوهنتون که داود عهده دار صدارت گردید حسن شرق مدیر قلم مخصوص صدارت تعیین شد و روس ها به این ترتیب آرام و بی درد سر نوکر خانه زاد خود را به راحتی در کنار محمد داود قرار دادند و او را محرم اسرار و خاصهٔ بارگاه دومین فرد قدرتمند افغانستان ساختند. او حسب هدایت روس ها افراد و اشخاص را به محمد داود معرفی میکرد و نیز با حلقه های کمونیزم که در حال تشکل و سازماندهی بودند آشکارا همکاری می نمود. حسن شرق خانه اش را در جمال مینه در اختیار روس ها گذاشت تا از آن به حیث یکی از مراکز تربیه جاسوسی استفاده شود و در مقابل ماهانه سی هزار افغانی از روس ها دریافت میکرد که برای انجام فعالیت های روزمره اش باید مصرف می شد و به آن کرایه نام نهاده بودند.

در حالیکه مدرن ترین خانه در جمال مینه و آنهم حدود سی و چهار سال قبل بیش از دو هزار افغانی کرایه نداشت. حسن شرق در پهلوی سایر وظایفی که انجام میداد از همان پول به تشکیل شبکه های فساد نیز اقدام نمود و بار اول به همکاری گروهی فاسد و بی شخصیت بزم های شبانه را جهت عیاشی و فحاشی در کابل براه انداختند وباعث ترویج فساد و فحشا و بی بند و باری در مرکز و اطراف گردیدند. رشوه اختلاس، ظلم و بی عدالتی، مردم آزاری و سنت شکنی باب روز بود و جز همان حلقه‌های که با حسن شرق و از طریق او با محمد داود ارتباط داشتند، دیگران در تنگنای سیاسی و اجتماعی بسر میبردند و از هیچ گونه حقی برخوردار نبودند وقتی محمد داود از صدارت کنار رفت، حسن شرق به عوض آنکه به جرم جنایاتی که انجام داده است محاکمه شود، بدون اندک تشویش بحیث داکتر بیمه نساجی افغان روز گاری خوشی را دنبال نمود. با کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ شمسی که داود زمام افغانستان را بدست گرفت، حسن شرق به حیث معاون داود روی صحنه آمد. وی دراولین کابینه محمد داود تعدادی از پرچمی های معلوم الحال و غیر نظامی را وارد کابینه ساخت و با سر سختی تمام از کمونیست ها حمایت میکرد داود در آخر عمر از کمونیست ها احساس خطر نموده اقدام به دور ساختن آنها از مراکز قدرت نمود. از جمله حسن شرق را به وظیفهٔ سفارت افغانستان در جاپان گماشت حسن شرق بعد از کودتای ثور سفیر افغانستان در دهلی مقرر گردید.

اکنون روس ها این جاسوس قدیمی خود را به عنوان فرد غیر حزبی در رژیم دست نشانده خود صدر اعظم تعین نمودند تا مردم افغانستان ومردم دنیا را بفریبند که رژیم فعلی کابل یک رژیم ملی و مردمی است و افراد غیر حزبی هم در آن سهم دارد. رساله های گروهی امپریالیزم غرب نیز با چشم پوشی و نادیده گرفتن چهره و هویت واقعی و اصلی حسن شرق با استکبار روس همصدا گردیده او را فرد بی طرف و غیر حزبی میخوانند. اما غوغاها و سر و صدای استکبار شرق و غرب و نشخوار گری های رژیم کابل نمی تواند ماهیت اصلی وچهرهٔ واقعی حسن شرق را پنهان بدارد.

۳ – روش و شیوه سوم روس ها در نفوذ و تسلط شان به افغانستان و رشد وحاکمیت کمونیزم دراین کشور همانا تشکیل احزاب کمونستی خاصتاً خلق و پرچم بصورت علنی و آشکار بوده است. پرورش این بذر فساد

بقیه در صفحه (۱۳۰)

عبدالاحد عشرتی

الحاد و دهریت

کمونیزم زاده تلاش یهود است

نظریات پراگنده وخیالی، که اساس کمونیزم روی آنها استوار است، برخی را باین گمان متوجه گردانیده است که رهائی طبقات رنجبر و فقیر تنها وقتی صورت گرفته میتواند که سرمایه داری ومالکیت زمین ازمیان برداشته شود وتطبیق کمونیستی یگانه راهی است که خواهد توانست برای این مرام سودمند واقع گردد؛ لذا دسته‌ای طرفدار آن اند تا این نظام تحت جبر وشکنجه پیاده گردد ودسته دیگری تغییر مورد نظر را ازطریق وضع قانون وبدون خلاف تائید می کنند.

ولی بااینهمه اساس کمونیزم نه تنها روی این خیالات استوار نبوده بلکه این نظریات روپوشی است برای یک دسیسه بزرگتر و آز مندی، که طبق برخی دلایل تاریخی، شالودهٔ یک حکومت واحد جهانی را تحت ریاست یهودیان تائید می کند حکومتی که از زمان داود علیه السلام ازطرف حاخامانها و پی ریزی گردیده است وکمونیزم حلقهٔ است ازحلقه های متعدد یک زنجیر سلسله داری که از آن وقت تا امروز وتا روزهای واپسین بصورت لاینقطع ازطرف یهودیان پیش می گردد. واین رجال دینی یهود (حاخامان‌ها) وسرمایه داران یهود اند که بصورت یک وحدت سری، تنظیم هارا بصورت سری قیادت ورهبری می کنند وبرای استحکام دولت جهانی یهودیت برای تدبیر واشغالی دول جهان شب و روز در تلاش اند ومیخواهند ازطریق امحای ادیان، نظامها وارزشهای غیریهودی روزی صاحب چنین یک حکومت گردند، اینها می کوشند تا از طریق افساد عقائد ملت‌ها واخلاق آنها فرمانروائی جهان رابدست آورند وهمه نیروهای انسانی وثروت های جهان در دست آنها قرار گیرد واین تلاشی است که دولت سری یهود در راه حصول آن، درتلاش اند، تاروزی فرا رسد که آنها چنین حکومتی را اعلان نمایند.

یهودیان در اواسط قرن «۹۱» برای تدویر بعضی از محافل ماسونیه وتعمیم آن بیشتر در تلاش می افتند تادوائر ماسونیه، دوائر دین نور وظلمت باشد، وآنها بتوانند ازیکطرف قیادت های یهودی را بصورت سری ودر خفا حفظ کنند وانقلاب هائی را درجهان صادر کنند وازجانب دیگر توسط اعضای «ماسونیه» سلطهٔ سیاست جهان را بدست گیرند.

درسال ۱۷۷۳ م جمعیت ماسونیه برای برگذاری چنین محافل درشرق تاسیس گردید ودرین محافل بود که ماسونی‌های یهودی وغیریهودی اشتراک می نمودند ولی قیادت این محافل ازطرف یهودیان رهبری واداره می گردید.

درین سالها بود که قیادت سری یهود در فکر آن افتیدند تامذاهب عقیدوی «ایدیولوژیکی» اجتماعی، سیاسی واقتصادی متضادی رادرجهان اساس بگذارند وبتوانند عوامل تضاد فکری و روحی را بوجود آورند ویکی رابرعلیه دیگر استعمال نمایند تابتوانند،

جنگ های خونین را درجهان بمیان آورده وجهان رابدست افساد وبدبختی ها روبرو گردانیده وزمینه را برای رسیدن به مرام خود آماده گردانند چنانچه مولف کتاب «الرحل» می نویسد که : روی محور امواج عقل یهودی، «تروتسکی» به قطب منفی، و«اوانشیله» به قطب مثبت قرار داشته واینها روی تضاد درمفکوره سعی می ورزیدند تاجهان را بجان هم اندازند وبمدنیت قرن بیستم خاتمه دهند».

روی همین تدبیر سری خبیث است که قیادت سری وپوشیده یهودیت، کمونیزم عصر حاضر را اساس می گذارند و در سال ۱۷۷۳ م دستهٔ از سرمایه داران یهود، برای رشد این مفکوره دست بدست هم میدهند.

«ولیام های کار» مولف کتاب «مهره های روی شطرنج» می نویسد که : تنظیم های کمونیستی ونازی که ضد همدیگر بوجود آمدند، زادهٔ مفکورهٔ بنیان گذاران یهودی بود که برای رسیدن به اغراض خود، عامل آنها پنداشته میشوند».

بعد از زمانی «موسی هیس» یکتن از یهودیان المان دراواسط قرن «۱۹». میلادی قیادت نشر و دعوت به کمونیزم وصهیونیزم را وظیفه می گیرد وکتاب مشهورخود «اورشلیم القدس» را می نویسد ومستقیماً باکارگران داخل مذاکره میشود تا آنها را به کمونیستی دعوت نموده وفعالیت آنها راتنظیم کند. و «تیودور هرتزل» یهودی مجارستانی موسس صهیونیزم جز آنکه افکار «موسی هیس» را بسط وتوسعه میدهد ابتکاری را بخرج نداده است و با این ترتیب تنظیم سیاسی معروف به جنبش صهیونیزم روی نظریات «موسی هیس» اساس گذاشته میشود.

یهودیان برای اینکه بتوانند برضد نظامهای موجوده درجهان انقلاب هائی رابراه اندازند ویهودیان بتوانند ازین طریق مقام رهبری وقیادتها رابدست گیرند، قیادت سری یهود، وظیفهٔ تسوید یک نظام کمونیستی رابه یکی از هوشمندان یهود که از سلاله «حاخامان ها» است وظیفه میدهند تابرای وضع فلسفه کمونستی وپروگرام وروش عملی بوجود آمدن انقلابها، فکر نمایند واین شخص «کارل مارکس» است.

کارل مارکس، یهودی المانی که در قرن ۱۹ بین سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۸۳ م در ممالک اروپائی بعد از تبعید از المان به فرانسه رو می آورد وبعداز فعالیت انقلابی به انگلستان رفته وتحت حمایت دیگر یهودیان قرار می گیرد.

«ارمون ولسون» در کتاب خود «تاریخ مفکوره اشتراکیت معاصر» این مفکوره راتائید نموده می نویسد.

رگ ها و عروق «کارل مارکس» از خون رجال دینی یهود لبریز است ومادر اوبه فامیل رجال دینی یهود منسوب بوده وهمچنین پدر اوازخانواده دینی یهود گفته میشود کارل مارکس از چنین پدر ومادر چشم به دنیا می گشاید «وجد» پدری کارل مارکس، شخصی است بنام «تریبر» از جمله حاخام ها که بعد کاکای اوجانشین این مقام مذهبی می گردد...

و «کارل مارکس» نیز می کوشید تا یکی ازبزرگترین «حاخام» های علمی دران قرن تبارز کند با این ترتیب «کارل مارکس» عمیقاً وبالتمام معنی یکی از یهودیان است مولف کتاب علاوه می کند که : غرور و تکبر «مارکس» وخود پسندی وی ریشهٔ دارد که به ایام عظمت اسرائیل میرسد...»

حاخام «لویز برولس» یکتن از اقطاب صهیونیست های عصر حاضر می نویسد : کارل مارکس نواسه حاخام «مرد خای مارکس» بوده که روحاً وجسماً یکتن از اخلاصمندان سرسخت اسرائیل پنداشته میشود ودرآمد میان کسانی است که درراه استحکام وبمیان آمدن دولت یهود در تلاش بوده است.

«عقاد» نویسنده وفیلسوف اسلامی در کتاب «کمونیستی و انسانیت» می نویسد :

کارل مارکس باآنکه یهودی

سرسختی است احیاناً برضد یهودیت حملاتی دارد وباین ترتیب می کوشد پیمان اسلاف وپدران یهود خودچنانچه وصف آنها در تلمو آمده است تبارز کند وی ریش وموهای سر خود را پریشان والبوه می گذارد و دوست دارد که مردم ویرا مانند علماء ودانشمندان عبرانی از جمله پدران اسرائیل بشناسند .

دسته از دانشمندان باین عقیده اند که حملات کارل مارکس علیه یهودی ظاهر سازی است تا بتوانند باین رویه ، مراسمهای یهود را از طریق افساد عقاید و ادیان و اخلاق مردم تعقیب نماید و این حیله است که این یهودی بکار می برد و حتی مذهب الحادی خود را اعلان نموده و با ن تظاهر بخرج میدهد . .

کارل مارکس شخصی است منتهی خود پرست وبد اخلاق وخود پسند و دیکتاتور مشرب در عادات و حرکات خود ، ضمیر وی از کینه و حسد لبریز است و زبان وی همه وقت آلوده بدشنام واتهام دیده میشود .

کارل مارکس وقتی فلسفه هیگل را مطالعه می کند تحت تاثیر آن قرار می گیرد ، بعد فلسفه « فیور- باخ » را می پسندد این فلسفه مادی را اساس مذهب خود قرار میدهد .

درسال ۱۸۴۲ م به نوشتن یک سلسله مقالات در روزنامه «راین» که در« کولونیا » بطبع میرسید آغاز می کند و بعد ریاست تحریر ان را بدست می گیرد و روی همرفته بعد از شش ماه نسبت مداخله سفیر روسیه که بر حکومت قیصر انتقاد نموده است مصادره می گردد ، مارکس درین وقت است که از فلسفه هیگل رو می گرداند و به مطالعه کمونستی که درآنوقت نزد اکثر مردم ناشناخته است می پردازد ، درزمانی که وی بحیث رئیس تحریر روزنامه « راین » کار می کند با جوان دیگری بنام « فریدرک انگلس » اشنا می گردد چون ویرا مائل به کمونستی می بیند با وی طرح دوستی می افگند .

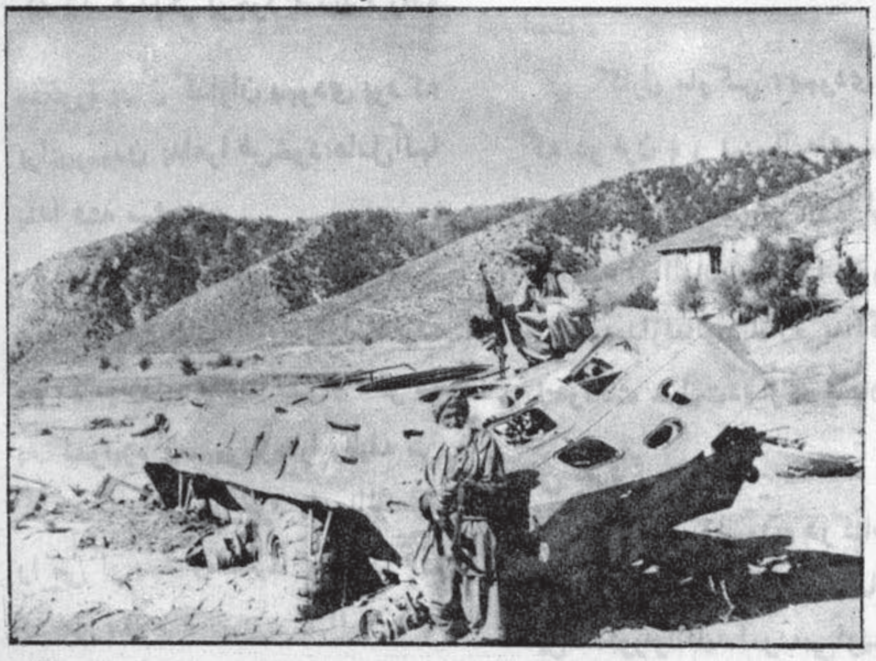
انگلس درسال ۱۸۴۴ م فعالیت خود را در راه نشر کمونستی در « پارس » آغاز نموده وقتی پولیس میخواهد ویرا دستگیر نماید در بهار ۱۸۴۵ از انجا فرار نموده از انجای که پناهگاه انان یهودیان اند این یهودیان اند که برای نشر فلسفهٔ انها تدابیر مؤثری اتخاذ می کنند .

درزمستان ۱۸۴۸ م کارل مارکس و انگلس کتاب معروف خود « مانفیست کمونستی » را در پنجاه صفحه بنشر می رسانندو تحت استفاده مارکسیست‌ها قرار میدهند که خطوط انقلابی آنها درین کتاب شامل این مطالب است :

« سعی در راه دگر گون ساختن نظام موجوده از طریق قوه » و این سرخط متضمن این مقررات دیده‌میشود:

۱ ـ مصادره ملکیت زمین و استخدام چنین زمین‌ها در راه مصارف دولت .

۲ ـ مالیات تصاعدی ، فعال بر در آمد .



۳ ـ الغای حق میراث .

۴ ـ مصادره املاک مهاجرین و متمردین

۵ ـ تمرکز پرداخت قروض از طریق بانک های ملی که سرمایه آن ملک دولت است و تثبیت حق احتکار و انحصار دولتی .

۶ ـ تثبیت حقوق دولت بر وسائل مواصلات .

۷ ـ ازدیاد کارگاهها و فابریکه های دولتی و ازدیاد بهره .

۸ ـ ایجاب کار بر هر فرد بصورت تساوی و بمیان آوردن اردوی کار خصوصاً در زراعت .

۹ ـ تعمیم زراعت در دهات و فابریکه‌ها در شهرها .

۱۰ ـ تاکید تعلیمات مجانی برای اطفال و تعلیمات حرفوی مربوط به فابریکه‌ها برای اطفال در سال ۱۸۸۳ م اولین فرقه بنام « عمل آزاد » که جمعیتی الد مارکسیستی در سویس از طرف « پلیخانوف » یهودی بهمکاری سه تن یهودیان دیگر بنامهای « زاسولتش » و « لیو دویتش » و « اکسلرود » اساس گذاشته میشود و وظیفه این جمعیت تحت قیادت یهودیان اینست تا بنشر ارادهٔ مارکس بپردازند .

درسال ۱۸۸۷ م یهودی دیگری بنام « یهدو تسانیت » یک حلقه دیگری از مارکسیزم را در « قازان » اساس می گذارد و در ان یکتن از یهودیان روسی بنام « زیدر بلوم » شامل می گردد و این همان یهودی است که بعداً بنام « لینن » شهرت می یابد و در پیشبرد کمونستی سهم فعال می گیرد و با این ترتیب اگر « کارل مارکس » را صاحب فلسفه کمونستی بدانیم « زیدر بلوم » یعنی « لینن » تطبیق کننده آن فلسفه شناخته میشود .

در سال ۱۸۹۳ م « زیدربلوم ـ لینن » عازم پطر سبورگ گردیده و در آنجا دائرهٔ دیگری از حلقه های مارکسیزم را به همکاری یکتعداد یهودیان اساس می گذارد و بعد اینها سعی می کوشند تا حلقه‌های مختلف مارکسیستی را در یک دائره قرار دهند که درین وقت حلقه‌ها یا دائره های کمونستی به « ۲۰ » حلقه بالغ می گردید و باین ترتیب این حلقه‌ها در یک حلقه بنام « اتحادیه زحمت کشان برای آزادی طبقه کارگر » قرار می گیرند .

در سال ۱۸۹۵ م وقتی لینن به زندان افگنده میشود اشخاص غیر یهودی نیز درین حلقه وارد می گردند ولی بعد از آنکه لینن از محبس رها می گردد ، عناصر غیر یهودی را ازین حلقه خارج گردانیده نمی گذارد تا قیادت بدست غیر یهودی افتد .

در سال ۱۸۹۷ م یهودیان در ولایت غربی روسیه حزبی را بنام « بوند » یعنی « اتحاد عمومی حزب اشتراکی دیموکرات یهود » اساس می گذارند .

در سال ۱۸۹۸ م ، احزاب و تنظیم ها و اتحادیه های کارگری کمونستی اولین کنفرانس و گرد هم آئی خود را در شهر « منسک » در همین سال برگذار می کنند و این



گردهم آئی را بنام اولین کنفرانس حزب کارگران کمونست های دموکرات در روسیه نام می گذارند اما « لینن » درین کنفرانس نسبت آنکه در سایبریا تبعید گردیده است اشتراک کرده نمیتواند .

در اوایل سال ۱۹۰۰ م لینن از تبعید باز می گردد و اولین جریدهٔ را برای نشر مارکسیزم به طبع میرساند و بعد خارج از روسیه سفر نموده برای بسر رسانیدن این هدف با « پلیخانوف » و همفکران او به نشر جریدهٔ «اسکرا » یعنی « شعله » می پردازند و اولین شماره آن در سال ۱۹۰۰ م در لیوپزیغ بطبع میرسد و هیئت تحریر این روزنامه عبارت اند از:

۱ - پلیخانوف

ب : زاتسو لیتش - یهودی

ج : اکسلرود یهودی .

د : لینن یهودی

ه - پوترسوف .

و - مارتوف یهودی و

درهمین وقت است که یهودی دیگری بنام « تروتسکی » در سال ۱۹۰۲ م با آنها می پیوندد و « کروپسکایا » همسر لینن نیز با آنها مشارکت می ورزد.

« لینن » می گوید : این روزنامه نه تنها به پخش نظریات کمونستی می پردازد بلکه وسیله است برای تنظیم جمعیت کمونستی .

در سال ۱۹۰۳ م کنفرانس دوم اتحادیه کارگران کمونست در « بروکسل » پایتخت « بلجیم » منعقد گردیده و هدف آن را گردهم آئی همه جنبش های مارکسستی تحت پرچم حزب کارگران اشتراکی دیموکرات میدانند ، درین کنفرانس شصت نفر ازاعضای احزاب کمونست اشتراک می ورزند که « ۴۳ » عضو آن از جملهٔ یهودیان است اما نسبت مخالفت حکومت بلجیم و تهدید بعضی ازاعضای آن ، کنفرانس کمونستها به انجام اهداف خود موفق نگردیده و بعضی اعضای آن ، به انگلستان مسافرت می کنند و اعضای این کنفرانس و گرد هم آئی بدو دسته تقسیم می شوند .

۱ - دسته بلشویک ها تحت قیادت لینن .

ب : منشویک ها تحت قیادت تروریست مشهور بنام « مارتوف » که اتحادیه یهودیان و طرفداران « روزالوکسمبورک» نظریات «مارتوف» را تائید می کند و این دو دستگی کمونست ها تا سال ۱۹۱۷ م سبب انشعاب آنها می گردد ولی دراخیرهمین سال هردو دسته تحت ریاست « لینن» باهم یک وحدت را تشکیل میدهند.

درین گرد هم آئی مطلب دیگری که تائید می گردد ، پیاده گردانیدن پروگرام « لنین » که شامل دو حد ادنی واقصی بوده و عبارت است از .

۱ - در مراحل اولی وظیفهٔ حزب است تا « اوتوکراسی » تیصررا منقلب گردانند ویکجمهوریت دیموکرات را اساس گذاشته بعضی اصلاحات کمونستی را نافذ گردانند .

۲ - در اخیر وظیفه حزب موکول به آینده میشود و آن انقلاب کمونستی وامحای سلطهٔ سرمایه داری است یعنی بوجودآوردن « دیکتاتوری پرولتاریا» یعنی حکومت استبدادی کارگران .

کنفرانسهای حزبی که در ماه های « ایار وحزیران» سال ۱۹۰۷ م در «لندن» منعقدگردید وکنفرانس حزبی پنجم و اخیر که قبل از انقلاب تدویر گردید درین کنفرانس « ۳۳۶ »نماینده از اتحادیه کارگران کمونستی اشتراک ورزیده بودند که از آنجمله « ۲۲۰ » نفر آن یهودی بودند وتقریباً قیادت همه تنظیم ها بدست یهودیان قرار داشت باین ترتیب :

۱ - تنظیم بلشویک ها بدست لینن یهودی اداره می گردید .

۲ - تنظیم منشویک ها تحت قیادت « مارتوف » یهودی دیده می شد .

۳ - تنظیم «دیموکرات ها کمونست» تحت نظرزن یهودی «روزا لوکسمبورک» اداره می گردید .

۴ - تنظیم اتحادیه یهودیان را « اثایل ابرا مولیتش » رهبری می نمود .

بقیه در صفحه (۱۲۱)

ترجمه : جلال فرهیخته

ترکستان مستعمره

برای نتیجه گیری از مسئلهٔ استثمار اقتصادی منطقه ، نظری اجمالی بر این موضوع خواهیم افکند تا ببینیم تجارت روسیه با منطقه در این مرحله در چه وضع قرار داشت.

در بالا دیدیم که چگونه صدورفرا ورده اساسی ای خام چون پنبه ، از منطقه رشد کرد حجم این صادرات در پایان مرحله مورد مطالعه از ۲۰۰۰۰۰ تن تجاوز کرد و در سال ۱۹۱۵ حتی به ۳۰۰۰۰۰ تن رسید.

ارتباطات تجاری استعماری با ترکستان هم بر بنای همین فرا ورده [illegible] اساسی رشد میکرد صدورمواد خام هم بالا میگرفت.

اکنون با گردش های تجارت در اقلام دیگر صادراتی و وارداتی آشنا می شویم.

ان . ای . پولو با یا رینوف
آمار آتی را
از گردش تجارت خارجی منطقه با روسیه و ممالک همجوار آن در سال ۱۹۱۴ بدست میدهد :

یادد هانی : از چاپ جدول بنا بر پیچیدگی آن ، صرف نظر شد.

در بعضی قسمتها ، بطور مثال چرم‌گری ، نساجی، تخم بزری پنبه و فراورده های مصنوع آن ، نو بسنده اقلام مواد تجارتی را از تجارت مصنوعات نیم ساخت جدا و مشخص نه کرده ، از همینجاست که ارقام جدول اصل مسئله را در پرده ابهام نگهمیدارد ولی با آنهم بر مبنای آن (جدول) میتوانیم نتیجه گیری های سهمی بکنیم .

نخست از همه باید خاطر نشان ساخت که صادرات منطقه بیشتر از وارداتش بود .

منطقه ، هنگامیکه به مبلغ معینی مواد خام به روسیه تحویل می داد استعداد تقاضای کالاهای روسی را به همین مبلغ نداشت . در بین صادرات و واردات تفاوتی به‌اندازه سی ملیون روبل وجود داشت بیشتر قسمت آن سود سرمایهٔ تجاری و بانکهای روسی بود که در ترکستان ریالیزه (آب) نمی شد ، و همین هم علت تقلیل توانایی خرید نفوس به همین مبلغ بود . اما جدول مسلماً شواهد دلچسپ-دیگری را نیز به دست می دهد . سطور ۱ ، ۸ و ۹ — یعنی مواد سوخت ، صنایع فلز کاری و معدن در منطقه خیلی فعال اند. این تصویر آن چنان یک وضع مکشوف و آشکار است که منطقه تدارک کنندهٔ سنگ های معدنی و مواد سوخت برای صنایع ثقیل نبود . و کاملاً بر عکس : منطقه دو پهلوی استفاده از فراورده‌های صنایع فلزکاری ، محصولات صنایع معدن را نیز به کار می برد . گراف ۱ و ۲ — تولیدات مواد غذایی و غله باب نیز برای منطقه غیر فعال هستند . این به علت آن بود که پنبه محصولات غله‌یی راازمیان بیرون می کشید. همچنان گراف های که در مورد تجارت مصنوعات قرطاسی، صنایع معدنی و شمیرات ـ نیز برای منطقه غیر فعال اند . درینجا نیز ، منطقه

مستهلک مصنوعات نیم‌ساخت است .

تنها در آنجاکه مواد خام شامل صادرات ترکستان می شود ، گراف ها — نساجی، تخم‌های بذری وپوست — صادرات ترکستان بیشتر از واردات آن می باشد ، یعنی در بیلانس (تعادل) تجارتی خود فعال است با وجود بعضی نواقص که از رضایت بخشی جدول می کاهد ، تصویر کاملی از حجم تجارت خارجی منطقه و هم در باره خصوصیت آن ازطریق جدول ارائه می گردد . منطقه مواد خام تحویل میدهد ومصنوعات نیم ساخت بدست می آورد ؛ منطقه بیلانس تجار تی تیپیک (خو د ویژه) استعماری دارد ؛

در ساحه مواد خام فعال و در بخش مواد نیم ساخت غیر فعال است .

بخاطر یاد آوری و ذکر آنچه این تجارت در بخش زیاد خود تجارت با روسیه بود ، اشاره می کنم که طبق آمار همان نویسنده گردش های تجارتی ترکستان با کشور های همسایه (فارس ، افغانستان و چین) درهمان سال ۱۹۱٤ قرار زیر بود : در صادرات ۱ / ۱۰ فیصد و در واردات ٦ / ۹ فیصد . تجارت ترکستان تجارت مستعمره با متروپولیت (کشوراستعمار گر) روسیه بود .

همچنین از همان نویسنده آماری در باره به دوران گذاری اقتصاد دامداری در تجارت خارجی می یابیم . (از جدول بنا بر تعقید آن صرف نظر میشود .

اقتصاد دامداری ، چنانکه می بینیم ، حتی‌جوابگوی تقاضای داخلی منطقه در تهیه محصولات گوشتی نیست . منطقه از این محصو لات صادرات کمتر داشت تا وارداتش ولی درمقابل درچنین اقلام صادراتی مواد خام از قبیل پشم ، پوست گوسفند قره قل وغیره ، منطقه بیشتر صادرات دارد تا واردات ؛ و ازین جانب هم ، ترکستان صادر کننده مواد خام به روسیه است .

بدین ترتیب ، تجارت روابط متقابل روسیه را با آسیای میانه در مرحله مورد مطالعه — نتیجه گیری میکند ؛ آسیای میانه — صادر کنندهٔ مواد خام و مصرف کننده مصنوعات نیم ساخت روسیه است ، روسیه در تجارت اش با منطقه بیلانس غیر فعال دارد و این خود شاخص مقیاس های استثمار استعماری است نه تنها منطقه زراعتی صادر کننده مواد خام است که منطقه کوچی نشین نیز . ولی ترکستان ، اکنون هم بحیث مستعمره دارای صنعت به حقیقت بالی صنعت ثقیل برخی از امکانات صدور مصنوعات منطقه بدست آورد ، اما مواد سوخت و سنگهای معدنی در چنین مقطع زمانی بدست نیاورد .

استعمار منطقه

بدین منوال ، ما دو ثقل استعماری را که بر دوش منطقه قرار داشت بررسی کردیم .

این ها عبارتند از ، نخست ثقل استعمار بتوسط آپارات قدرت ، و دو دیگر ـ ثقل استعمار تجاری و بانکی روسی در پروسه اجتباع مواد خام ترکستان .

ما ، در محل مقتضی ، آمار پیروزی های استعمار را تا پایان مرحله مورد مطالعه بدست‌داده‌ایم و اشاره کردیم که استعمار اساساً به سوی مناطق کوچی نشین توجیه شده بود حالا برماست تا خصوصیات استعماری حکومت و هم خصوصیت خود استعمار را بررسی کنیم .

کوچ دادن واسکان .

مرحله مورد مطالعه ، مرحله کوچ دادن دهاقین از روسیه بود سیاست حکومت مرکزی چنان بود که باید تعداد بیشتر خانواده دهاقین را از مناطقی که زمین‌های آن تنگ است ـ کوچ دهد .

چنین بود مشی (حکومت روسیه)، هرگاه سیاست اسکان مجدد را به مشابه کوچ دادن خانوادههای دهاقین روسی از روسیه در شکل ناب آن بررسی کنیم. اما مساله، هنگامی که توجه مان را به مستعمره معطوف می کنیم و به مطالعه آن نه بحیث مسالهٔ (اسکان مجدد) که به مشابه مساله مستعمره و خط و حکومت در اسکان منطقه توسط نفوس روسی آغاز می نمائیم - بشکل دیگری مطرح میشود.

درینجا با اهداف جدید سیاست که با استعمار و بهره کشی منطقه بمشابه مستعمره - مربوط است، بر می خوریم ناقل روسی نخست باید پشتواله سیطره روسیه در منطقه بر ضد نفوس مسلمان منطقه می بود؛ و دو دیگر، او باید مولد غله درجاهائی که پنبه زرع نمی گردید می شد سیاست (ناقل نیرومند) و مشکلات آن:

و از همینجا هم خط مشی ناقلین ثروتمند نتیجه می شد. قصبات ناقلین آینده باید ثروتمند تر از قشلاق های بومی باشند نه فقیر تر از آنها این قول رئیس عمومی امور کشاورزی و توزیع زمین- کریووشین بود و بسال ۱۹۱۲ تعلق می گیرد و این شعار بخش اساسی سیاست استعماری حکومت در منطقه بود چه آشکار است که تنها موژیک (دهقانان و کارگران فقیر روسیه) نیرومند و ثروتمند می توانست پشتواله محکم و مطمئن حکومت باشد و تنها ثروتمند می توانست تأمین کننده پیگیر و درست غله به بازار باشد.

ولی حکومت درحل این مسأله با مشکلات بزرگی رو برو بود. شکل اول - زاده ومولود اوضاعی بود که دهقان روسیه را به اطراف و نواحی دور افتاده راهی می‌ساخت: دهقانان به میل باطنی خود نمی رفتند، بلکه تنگی وقلت زمین وادارشان میساخت دهقانانی که راهی نواحی دور افتاده می شدند - ثروتمند نبودند بلکه دهاقینی بودند ورشکسته. بخاطر ثروتمند سازی دهقانان درمنطقه به توزیع زمین مناسب واعطای کو- مک ضرورت بود.

همینجا هم مشکل دوم منشأ می گرفت وآن عدم کفایت زمین برای ناقلین روسی در منطقه وفقدان پول به خاطر قرو ضی که می بایست در خریداری خانه و آبیاری زمین های جدید ویا قصبات داده می‌شد-بود.

ترکیب ناقلین از نگاه سطح رفاه:-

نخست دارائی ناقلین روسی را که در مرحله مورد مطالعه ما به منطقه واردشده اند ضمن چندآمار تصویر میکنیم، آمار تحقیقات درمورد ۱۱۶ قصبه روسی‌نشین درمنطقه، که درسالها ی ۱۹۰۶-۱۹۱۳، ایجاد شده اند، نسبت درصدی آنی را از گروپهای زارع نظر به مزارع آنها در وطن ایشان (روسیه) بدست می‌دهد:

شماره اقتصادهائی که دروطن دارای مزرعه بوده اند.	تا یک دسیا تین	۱-۲ دساتین	۲-۵ دسیاتین	۵-۱۰ دسیاتین	بیشتر از ۱۰	آمار وجود ندارد
جمعاً تعداد مجموعی قصبات	۱۰۹	۳۸۳	۳۶۷	۱۰۹۲	۵٬۲۲	۱۷۷
بحساب در صد.	۴٬۵	۱۰٬۹	۲۱٬۰	۴۴٬۰	۱۴٬۷	۵٬۰
در صدی تعداد قصبات که در باره آنها اطلاعات وجود ندارد	—	۱۸٬۱	۱۱٬۳	۵۲٬۳	۱۷٬۴	۵٬۹

ناقلینی که در وطن خود ۱۰ دسیاتین زمین یا بیشتر ازآن داشته در میان تمام ناقلین ، فقط ۱۸ فیصد را می سازند . بیشترین تعداد را ناقلین تشکیل می دهد که کمتر از ۱۰ دسیاتین مزرعه داشته اند ، در حالیکه بیشتر از نصف تعداد ناقلین را آنانی تشکیل می دهند که از ۲-۵ دساتین مزرعه دارند ، یعنی این کاتیگوری به گروپی تعلق می گیرد که سخت به دسته فقرا نزدیک می شوند درهمین حال ۳-۲۳ فیصد به فقیر ترین اقشار دهاقین تعلق می گیرند .

بدین ترتیب، منطقه (ترکستان) از بابت دارایی وثروتی که ناقلین می توانستند باخود بیاورند - چیزی مایه خوشی وافتخارنداشت . اینها(ناقلین) بیشترین شان حتی دهاقین متوسط نبودند ، بل که گروپ هایی بودند کهاز صفوف پایین توده های متوسط تشکیل شده بودند .

آمار موجود در باره دارائی که ناقلین به منطقه آورده اند ، این وضعیت را تائید می کند .

هنگام بررسی این جدول ، باید این را در نظر داشت که ۳۶٫۷ همه اقتصادیات تحقیق شده بدون هیچگونه دارایی وارد منطقه شدندو ۹٫۷ فیصد دیگر بدون پول . دراین جدول ، رفاه متوسط پولی ومالی آنانیکه این پول ودارایی را داشتند - در نظر گرفته شده ، وما هم می بینیم که این رفاه فوق العاده ناچیز است . در نتیجه ، یا اینکه اشخاص یکلی بی چیزو فقیر به منطقه می آمدند ویااشخاص با دارایی ناچیز .

چنانچه می بینیم ، مشکلی که از فقر دهاقین ناقل ناشی می شد فوق العاده بزرگ بود ، اصلاً می بایست قصبات دارا وثروتمندی از همین فقرا ایجاد کرد ، ولی رویهمرفته مقصد دولت(تزاری) باموفقیت ناچیزی حل شد .

رفاه قصبات منطقه

جدول زیر(نسبت تعقید ازآن صرف نظر می شود) این پروزی ها را به شکل خیلی عالی تصویر می کند . تنها ۱۱۶ قصبه که فقط در مرحله همچنان ویژه نسبت به صندوق استعماری در منطقه تأسیس شده بود نشانه هایی از سطح پائین رفاه بطور عموم است می دهند . ضمناً این ارقام بطور قابل ملاحظه ای کاستی یافته اند بخاطرآنکه ارقام متوسط اقتصادیات موجود کسر داده شده اند ، وله اقتصادیاتی که یک چنین دارایی را داشته اند .ولی هنگامی که به قصبات بومی - شهرستانهای سمیریچ (هفت دریا) ، چمکنت وتاشکند مراجعه می کنیم - تصویر یکلی دیگری می یابیم درپهلوی تأمین فوق العاده زیادزمین اغنام واحشام وابزار وآلات کشاورزی

ثروتی که ناقلین با آن وارد قصبات شدند

اغنام واحشام بر حسب راس	ابزار شخم زمین	ماشین های کشاورزی	غله بر حسب پود	عینیات و اثاثات البیت بر حسب پود	مقدار روبلی که با هر واحد از اقتصادیات توسط ناقلین وارد شد	
۲٫۳۳	۰٫۱۲	۰٫۰۳	۰٫۹۱	۷٫۷٤	۱۳۳٫۱۸	۱۸ قصبه شهرستان چمکنت ۳ قریهٔ شهرستان تاشکند .
۰٫۱۱	۰٫۱٤	۰٫۳۹	—	٦٫۵۰	۲۵۰٫۸٤	۱۱٦ قصبه که در سالهای ۱۹۰٦ - ۱۹۱۳ تأسیس‌شده اند .
۱٫۵۹	۰٫۵۹	اطلاعی دردست نیست			۲۳۱٫۸	

ما همچنان یک‌نوع طبقه بندی داریم که حتی در قطب پائین تری از رفاه ودارائی ، به هیچوجه قرای تهیدستی بدست نمی دهد . وتنها در سمیریچ است که گویا مقداری اقتصادات اسبتاً ضعیف در دو گروپ زرعی می دهد . واما آن ، چنین توجیه می شود که درآنجا (سمیریچ) درصدی بزرگ به‌اصطلاح اقتصادیات بیگانه یعنی اقتصادیاتی که هنوز از جانب اداره (مدیریت) ناقلین تنظیم نگردیده اند وزمین به ایشان تقسیم نشده است، واین وضعیت به طور قابل ملاحظه ای ارقام رفاه میانی (متوسط) را درسمیریچ تنزل می دهد .

بدین ترتیب، حکومت توانست روس های بی‌بضاعت وفقیر ناقل را در چنان شرایطی بگذارد که بزودی بتوانند اقتصاد خود را رشد بدهند . قصباتی که سابق جریان اسکان در آنها صورت گرفته بود ، اینک به پشتوانه نیرومند اقتصادی حاکمیت روس در منطقه تبدیل می شدند وقصبات جدید (ناقلین روس) در همین مسیر قرار داشتند دارایی آنها در حوالی سال ۱۹۱۳ بهر حال بمراتب بیشتر از آن ثروتی بود که با آن وطن خودرا ترک گفتند .

درینجا سؤال ایجاد می شود که این نتیجه بتوسط چه وسایلی بدست آمده است؟

تصاحب وغصب اراضی بمثابه منبع‌مهم ثرو تمندی قصبات :

البته‌آنچه برای ناقل مهم است عبارت از زمین مناسب برای اسکان او می‌باشد. حکومت بی تکلفانه این اراضی رااز بومی ها و باشندگان اصلی می گرفت. برطبق آمار رسمی ۱۳۶ قصبه در پنج ایالت منطقه در سال ۱۹۰۶ ، صاحب ۴۵۱۹۸۸ دسیاتین زمین شد، که بطور متوسط برهر خانه ۴٫۳۴ دسیاتین می رسید، ۱۱۹ قصبه جدید از ایالات اصلی (بومی) منطقه تا سال ۱۹۱۳ ، ۴۸۸۷۱٫۲ دسیاتین زمین داشت که این رقم ۱۱٫۷ دسیاتین را برهر یک از اقتصادیات نشان می دهد . بدین ترتیب ، مناطق عظیم اراضی مزروعی غصب گردید واین خود اساس وپایه رفاهیت ناقلین را تشکیل می داد .

مسلماً ، قسمت قابل ملاحظه این اراضی زمین های آبی بود: زمین های آبی ۱۱۶ قصبه جدید (ناقلین) درایالات‌بومی۶ ، ۲۹/فیصد، در۱۸ قصبه شهر ستان چمکنت ۸ ، ۱۹ / فیصدو در ۳ قصبه شهر ستان‌تاشکند ۰ ، ۱۰ /فیصدرا تشکیل‌می‌داد.ولی درمورد سمیریچ ، در اتباط باتناسب زمین های آبی‌باجمله اراضی مزروعی آماری نداریم ، ولی از جانبی ارقامی درباره مزارع آبی و غیر آبی وجود دارد، که نشان می دهد که مزارع آبی درآنجاه ، ۶۲ /فیصدرابه‌تناسب باساحه عمومی تحت‌زرع می ساخت.

قطعاً روشن است که بدین ترتیب درصدی‌قابل ملاحظه‌زمینداری ناقلین را چنان زمین های‌گران بهای منطقه مانند زمین های آبی تشکیل می‌داد، واز آنجا که اقدامات‌حکومت در زمینه آبیاری اراضی بطور عموم ناچیزبود ، این خود گواهی می دهد که زمین ها همچنا ن غصب و به ناقلین داده‌می شد که‌کار وعرق ریزی چندین نسل آنرا آباد نموده بود . اقتصادیات ناقلین بحساب راندن وتبعید اهالی بومی از اوطان ها لوف شان به‌کوهستان ها وهمچنین بحساب غصب وتصاحب نه تنها زمین های مناسب وآباد ، بل که همچنین ، زمین های آبیاری شده رشد وارتقا می کرد .

سیاست استعماری حکومت تزار بدین منوال، شیوه‌جدید دیگر استثمار وبهره کشی رابکار می گرفت وآن تصاحب مستقیم زمینهای بومی به نفع ملاک روسیه که طرفدار اسکا ن هرچه بیشتر دهقانان روسیه بود، وبه سود سرمایه تجاری وبانکی روسیه‌که بخاطر تحکیم حاکمیت خود ، در منطقه قصبات ایجاد کرده بود-بود.

در همین حال ، برای اینکه رشد پنبه کاری ضربه نبینند ، استعمار

نواحی پنبه کار تقریباً مجاز نبود قصبات در نواحی کوچی‌نشین نموی کردندو به مولدین همان غله بی تبدیل می شدند که ، چنانکه یادآور شده‌ایم به مناطق پنبه کار گسیل می شد .

سرمایه تجاری با تقویه سیاسی خود ، همچنان ساحهٔ عملیات خود را وسعت می بخشید .

ناقل بحیث استعمارگر

اما عواقب استثمار ، البته در همین خلاصه نمی‌شد ، خود شخص ناقل نیز به استثمارگر منطقه تبدیل می شد . این استثمار بردوگونه بود نخست ، ناقلین در نسبت با اهالی بومی که ایشان را احاطه کرده بودند نقش فارمر سرمایه دار را بااستفاده از موقف ممتاز خود بحیث اهالی «روس» وثروت نسبی خود،ستود هایی از هر نوع، ودر مورد کنونی شیوهٔ استثمار بیرون از اقتصاد را بکار می بستند.

جدول زیر نشان می دهد که اجاره آزاد تاچه حدی در قصبات انکشاف کرده بود . برای اختصار ، مافقط شماره گروپ های زرعی را می دهیم ، بی‌آنکه به اندازه مزارع اشاره کرده باشیم : این رامی توان در جدول قبلی (ازچاپ این جدول صرف نظر شده) مشاهده کرد .

ارقام تمام گرافها گواه بربکار گیری فوق‌العاده گسترده اجاره است وروی همرفته نه‌تنها گروپهای اعلای زرعی اجاره می کنند که گروپهای پایین نیز .

حتی ناقلین نسبتاً کم ثروت ۱۱۶ قصبه جدید ۳۲،۰ فیصدمالکان اجاره کننده را بدست میدهند .

در عین حال ، بیشتر بومیها را بحیث کارگر اجیر استخدام میکنند.

این هم آمار احصائیه سال جاری ۱۹۱۰ :

در صدی کارگران اجیر

ایالات	روسی	بومی	اسرای جنگی
ایالات سیردریا	۳۴	۶۰	۶
فرغانه	۹۰	۱۰	-
سمرقند	۳۸	۶۲	-
ماورای قفقاز	۴۳	۵۷	-

تنها ایالات فرغانه است که با داشتن تعداد نسبتاً زیاد قریه های روسی نقض لایحه را بدست میدهد وآنهم احتمالا بعلت وجود بعضی‌از کادر های ناقلین روسی که هنوز درست تنظیم نشده اند ، در باقی ایالات اکثراً بومی ها را استخدام

شماره گروپها	درصدی مالکین اجاره کننده	شماره گروپها	درصدی مالکین اجاره کننده	شماره گروپها	درصدی مالکین اجاره کننده	شماره گروپها	درصدی مالکین اجاره کننده
۱	۰،۰	۱	-	۱	۱۰،۰	۱	۵،۹
۲	۵۶،۰	۲	۵۱،۳	۲	۰،۰	۲	۳۹،۶
۳	۵۸،۶	۳	۸۱،۷	۳	۱۵،۲	۳	۲۳،۲
۴	۶۸،۸	۴	۸۷،۹	۴	۲۴،۲	۴	۲۱،۰
۵	۸۱،۳	۵	۹۰،۲	۵	۵۶،۳	۵	۳۸،۹
۶	۹۰،۸	۶	۹۰،۸	۶	۷۲،۶	۶	۵۶،۲
۷	۹۵،۱	۷	۹۸،۲	۷	۷۴،۱	۰	۰
۸	۹۸،۱	۸	۹۵،۹	۰	۰	۰	۰
—	۵۴،۳	—	۷۷،۵	—	۴۰،۳		۳۲،۰

می کنند واین بشکل روشن وواضحی درایالات سیر دریا که بیشترین ناقلین روسهادران مستقر شده‌اندبیان میشود.

در مورد سمیریچ دربررسی‌این مسئله آمار ارقامی نداریم ولی‌گواهی سند رسمی دردست‌است‌که :«... بنابر گفته مردم محلی بعضی از صاحب خانه‌هاگاهی تا دوصد دسیاتین زمین وحتی بیشتر از آن دارند و بشکل ملاکان زندگی می کنند وتعدادمعینی از کارگران ارزان قرغزی را نگاه می دارند. چنین کار گرانی را اندک از آن ، خانه های ثروتمند سالیانه استخدام می کنند و اضافه بر آن این گونه استخدام کارگران اجیر از ۱۰ مارچ تا ۱۰ اوامبر صورت می گیرد . (۱)

بدین ترتیب ، ناقل روسی همچنان اجیر کنندۀ بومی های ورشکسته است ؛ در پروسه رشد اقتصاد ناقلین تضاد جدیدی دراین بیشترین قسمت ناقلین ازجانبی‌وفقرای بومی از جانب دیگر بوجود آمد که‌عبارت بود ازتضاد در میان اجیر واجیر کننده .

همچنین استثمارغیر سرمایداری به این استثمار سر مایداری اضافه میشود ... بیشتر درفصل خزان است که مباحثه بر سرمرزدنگها آغاز میشود وبگانه هدف از براه انداختن آن کندن چند روبل از قرغز و استفاده از لاقیدی اوست . » برای آنان هر قدر اغنام واحشام در مزارع بیشتر بچرد-همان‌اندازه برای حاصلات‌آینده فصل درو و کشت بهاری بهتر خواهد بود ... ، دهقانان « شبانگاهان به کمین می‌نشینند تاحقیقت نقض مقسمت مرزرا بتوسط قرغز تعیین کنند ، چارپایان را غصب و چند کوپیک یاروبلی بخاطر نگهبانی بکنند . »

قرغز ها به چنین تعدی هایی ازجانب ناقلین با سرقت اسپ ها جواب می دادند که آنگاه والی‌کل اقداماتی را بخاطر اخذ ارزش هریک از اسپهای مسروق از قرغز باشنده آن قریه که درآن دزدی صورت گرفته است اتخاذ کرد .

واین به نوبت‌خود مبلغ‌جدید استعمار را بدست ناقلین میداد .

پولوفسف POLOVCEV در باره اهالی سمیریچ چنین می گوید : در تمام موارد ارزش دامی راکه‌قرغزها ندزدیده بودند ازایشان گرفته میشد، بطور مثال ، بخاطر دامی که نسبت بی توجهی به کوهستان هم قرار کرده بود .

بعدها مواردی کشف شد که موژیکها (دهقانان و کارگران فقیر روسی) گاوهای نر خود را که‌مریض می بودند ویا هم گاو های پیر شان را می کشتند وارزش آنرا ازکوچی ها به بهانه سرقت بدست می آوردند .

غیر ازین، درایالت‌داستانی تاامروز حفظ شده است مبتنی براینکه، چگونه موژیکهای یکی از دهات ، زمستان به قریه کوهستانی قرغز ها رفتند واز آنجا بااسپهای وارونه نعل کرده بر گشتند ؛ وسپس با شکایت ازبردن اسپها آنها پی تازه‌را بر برف‌تا قریه کوهستانی نشان دادند و رئیس شهرستان (ولسوال) قرغز را مجبور ساخت تا قیمت اسپها را بپردازد .

«چنین بود برخورد ناقلین با همسایه های جدید ایشان که به قدرت وموقعیت ممتاز خود درمنطقه اتکا می کردند. بدین ترتیب می بینیم که خود ناقل نیز به استثمارگر اهالی بومی تبدیل می شود .

واین موقعیت هم خود ، اورا به پشتواله محکم حاکمیت روسیه در منطقه تبدیل می نمود، بر او(ناقل) بمثابه عضو استثمار استعماری نفوس بومی تکیه می کردند .

(۱) راپور مدیر قلم مخصوص دروزارت داخله ـ ای. ای پولوفسف که در سالهای ۱۸۹۶ - ۱۸۹۷ بخاطر گرد آوری اسناد و اطلاعات درباره وضع امور ناقلین به منطقه ترکستان خدمتی فرستاده شده بود.

بولوفسف، راپورتال قول شده ، ۸۰

نتیجه گیری های عنوان:

به منطقه بنا برین سیاست استعماری حلقه سوم را در استثمار منطقه تشکیل می داد . جریان کوچ دهی بنفع ملاک روسی صورت میگرفت، واسکان قصبات ثروتمند بهسود سرمایه بانکی وتجاری بود واین همه براهالی بومی واکثراً قرغزها سنگینی عظیمی بود که بشکل غصب وتصاحب بی پایان زمین های آباد وآبیاری شده ایشان بر آنها تحمیل می شد . کار بومی ها که طی اعصار وقرن ها اندوخته شده بود غصب می گردید.

شخص ناقل که درمنطقه سکنی گزیده بود ، استثمار گر بومی ای شد که تمام استثمار استعماری باقیمانده همچنان اورا موردحمله قرار داده بود.

وظیفه انقلابی جدید دیگری در برابر توده های دهقان ودامدار ظهور نمود که عبارت بود از مبارزه با سیاست کوچ دادن ملاک روسی ضمناً در قصبات روسی (روس نشین) دشمن طبقاتی جدید طبقه فقیر بومی رشد می کرد وآن ناقل استثمارگر بود.

امور آبیاری درآستانه جنگ و انقلاب

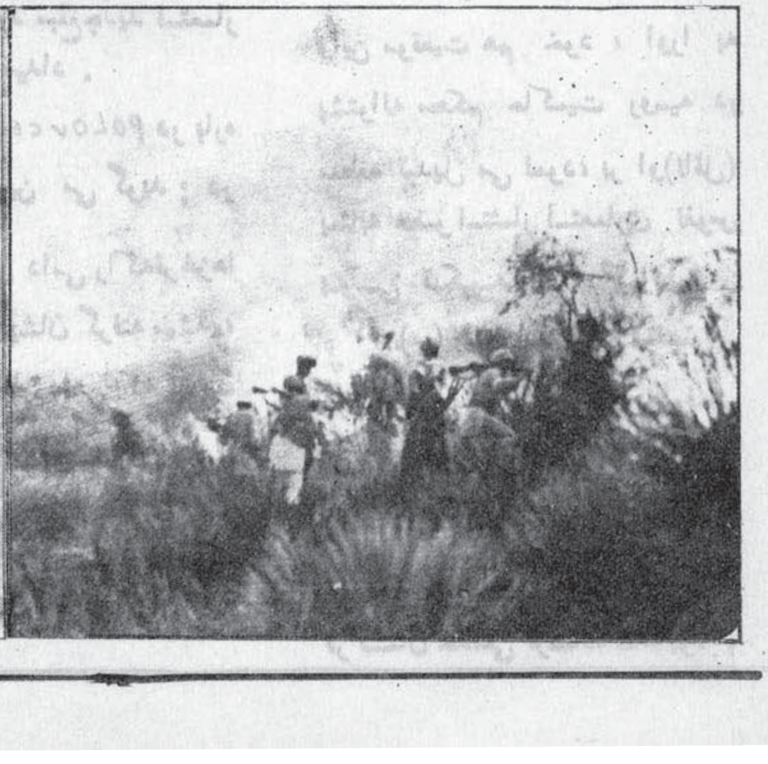
شتابزدگی امور آبیاری درسالهای ۱۹۱۱ - ۱۳ و عدم موفقیت آن -

چنانچه بخاطر داریم ، پنبه برای رشد هرچه بیشتر خود ایجاد تجهیزات وسیستم آبیاری جدید را تقاضا می کرد واین وضعیت ازهمان آغاز مرحله مورد مطالعه مفهوم و مطرح بوده است . در آنگاه مسئله بعضی «احساس اقدام» ویا بهتر گفته باشیم مسئله این یا آن نوع منافع طبقاتی مطمح نظر بود .

نویسنده گمنام رساله «وظایف روسیه درآسیای میانه» که این مسالهٔ را استثناءً از نقطه نظر منافع پنبه کاری بر رسی می کرد، هنوز درسال ۱۹۰۰ پیشنهاد کرد تا امور وسیعی بخاطر آبیاری بحساب پول دولت سازمان داده شود ولی بهیچوجه تورید غله گران قیمت را از روسیه مفید نمی دانست، چه این قیمت کار کارگررا در منطقه بالا می برد .

نویسنده دیگری - ز کریووشی ین KRIVOSHIN مدیرعمومی، هنوز در سال ۱۹۱۲ گسترش هرچه بیشتر پنبه کاری را گرچه بحساب غله توریدی از روسیه هم باشد ممکن دانست ، چه :

هربود اضافی ازگندم ترکستان رقابت باگندم روسیه وسایبریاست ؛ و





محمد اکرام « اندیشمند »

وضع زندانیان در اردوگاه های

کار اجباری در روسیه

وضع زندانیان در داخل اردوگاه‌های کار اجباری

اردوگاه موردوا وی یکی از اردوگاه های مشهوری است که اناتولی مارچنکو بعد از پنج ماه تحقیق و محاکمه وانتقال از یک زندان به زندان دیگر در آن آورده می‌شود. او درمورد این اردوگاه می نویسد: «تمام گوشهٔ جنوب غربی مورد اوی با یک رشته سیم خار دار وحصار های مخصوص و برج های پهره داری محصور گردیده وشب ها باروشنی اندازهای قوی کنترول میگردد. تعداد محافظین وماموربن اردوگاه بیشتر از زندانیان است.

شمار نظامیان وصاحب منصبان خیلی زیاد است. محکومین از ملیت های مختلف ونقاط مختلف حتی کشور های مختلف هستند.»

وقتی زندانیان وارد اردوگاه می شوند، لباس مخصوص اردوگاه راسی پوشند واز طرف رئیس اردوگاه دراولین روز ورود مورد تهدید به تمدید حبس درصورت تخلف از قوانین اردوگاه قرار می گیرند.

زندانیان صبح هنگام بعد از نوشیدن چای درگروه های کوچک دسته بندی گردیده و درتحت نظارت محافظین به کار سوق داده می‌شوند. در کار زراعتی ساحهٔ زمین برای کار بانصب بیرق سرخ رنگ محصورومشخص می شود. ساحه به حدی وسیع است که زندانی تاشامگاه بدون توقف کار کند به مشکل می تواند آنرا انجام دهد. درصورتیکه ازانجام کارمعینه نبر آید، به اتاق‌های تاریک انفرادی انداخته می شود. غذایش کاسته می شود، حق خریداری چیزی راازغرفه داخل اردوگاه ندارد، و از گرفتن اموال واشیایی که احیاناً توسط اقاربش آورده شود محروم میگردد.

انجام ندادن سهمیهٔ کار وامتناع از رفتن به کار مجازات بالاتر ازاین ها را نیز بدنبال دارد. وقتی ساحهٔ زمین که در آن کار کنند معین شد حق بر آمدن ازآن ساحه را ندارد. انجام چنین کاری اقدام به فرارتلقی شده ومورد فیر محافظ قرار می گیرد.

آنهایی که بجرم انجام ندادن سهم معین کار خود به اتاق های انفرادی انداخته می شوند، شرایط خیلی طاقت فرسایی را متحمل میگردند، ساعت شش صبح محافظین اردوگاه دروازهٔ همه اتاق های انفرادی را به شدت می کوبند وفریاد بیدارباش را سر میدهند. بعداً برای رفع قضای حاجت وشستن دست و روی، زندانی ها را به بیت‌الخلا وتشناب میبرند. زمانی را که برای یک زندانی در بیت‌الخلا وشستن دست و روی میدهند خیلی کم است. زندانی به بسیار سرعت فقط قادر می شود که یک مرتبه به روی خود آب بریزد وهنوز دست خود را درمرتبهٔ دوم بسوی آب دراز نمی کند که چوب محافظ به پشت گردنش صدا می کند تاهر چه عاجل تر بسوی محلی که برای نوشیدن چای تعین شده حرکت

نماید . آنچه که بنام چای داده می‌شود فقط یک گیلاس آب جوش و ۴۰۰ گرام نان خشک است آنهم برای تمام روز و زندانی از خوردن نان چاشت محروم است .

بسیار وقت اصلاً نوبت به بیت‌الخلا پیدا نمی شود و زندانی بدون رفع قضای حاجت به اتاق بر میگردد . در داخل اتاق ها سطلی قرار دارد که زندانی می‌تواند در آنجا رفع قضای حاجت کند اما سطل ها همانجا میمانند واجازهٔ بیرون بردن و پاک کردن آن نیست . زندانی ها از بوی و تعفن رنج می‌برند و فریاد می‌کشند ولی به هیچ گوشی نمی رسد . چپرکت‌های که در اتاق های انفرادی قرار دارد کاملاً برهنه وفاقد فرش است . درنصف چپرکت به‌آن حد که شخص می تواند بنشیند تختهٔ چوبی قرار دارد ونصف دیگر چپرکت دارای سیم های نوک تیز است که زندانی نمی تواند پای خود را دراز کندو به استراحت بپردازد. زندانی مجبور است درطول مدتی که به اتاق انفرادی محبوس است پای‌ها خود را جمع نموده بنشیند ونشسته بخوابد. بلندشدن وقدم زدن هم مجاز نیست . علاوه براینکه ساحهٔ اتاق خورد است ، محافظین از پنجرهٔ کوچک اتاق ها همیشه نظاره می‌کنند تازندانی بلندنشود وحرکت نکند اگر چنین کاری را انجام داد فقط افزایش مجازات را منتظر باشد .

سر زندانی برهنه است وصرف همان پیراهن وتنبان اردوگاه دربدنش میباشد و درغیر این پیراهن حق داخل کردن هیچ چیز را در داخل اتاق ندارد و دایم از سردی می لرزد .

بسیار افراد زندانی که این شرایط را نمی توانند تحمل کنند دست به خود کشی می‌زنند تاازرنج وعذاب دایمی نجات یابند . محافظین زندان ومامورین « کا - جی - بی » از خود کشی کردن زندانی ها جلو گیری می کنند . آنها به‌زندانی‌ها می‌گویند که مرگ شما در حقیقت مجازات شما را ختم می کند . شما باید جزای خود را ببینید ، هر وقتی از زندان آزاد شدید خود را هلاک نمائید .

هر گاه جزای زندانی بالاتر از انداختن به‌اتاق‌های انفرادی تشخیص داده شود ، آنگاه زندانی را درمحل دیگر یا اردوگاه دیگری که بنام سپتس یادمی‌شود نقل میدهند. شرایط زندگی در سپتس ها واقعاً وحشت آور است. در سپتس یک اتاق برای سه نفر زندانی تخصیص داده شده است. این اتاق مانند قفس های آهنی است که درباغ وحش حیوانات درنده‌رادرآن نگهداری می کنند . زندانی ازاتاق بیرون را دیده نمی تواند . زندگی‌او در این جاخیلی وحشتناکتر اززندگی در اتاق های انفرادی است. زندانی در اتاق انفرادی دریک دوره مجازات اضافه از پانزده روز نمی ماند و البته این دوره ها می‌تواند به‌چندین پانزده روز یعنی چندین بار تمدید شود ، ولی در سپتس ها چندین سال‌راسپری می کنند وحتی تمام عمر را .

زندانی‌های سپتس به کاراجباری برده می‌شوند وشرایط کار آنهانسبت به سایر زندانی های که درمحل‌های عادی اردوگاه به کار گماشته‌می‌شوند مشکلتر است . افراد زندانی در این جا از ملاقات با اقارب‌شان محروم هستند وطبعاً هیچ چیز را هم از لباس ومواد غذایی بدست‌آورده نمی‌توانند . حق خریداری هیچ چیزی را از غرفه ندارند ولباس مخصوص اردوگاه، هم لباس کارشان‌است وهم‌لباس خوابشان از این سبب خودکشی در سپتس ها زیاد است وبسیار وقت بسازندانی ها از فرط رنج وعذاب‌اعضای بدن خود را ناقص می کنند ، گاهی چشم‌خود را بیرون می کشند ویاسیخ های‌تیز چپرکت را به چشم خود می درآرند تا نابینا شوند . گلوی خود را توسط میله های آهنی یاسیم های چپرکت قطع می کنند وگاهی رگ های بدن خود را نیز قطع می نمایند تا ازخون ریزی زیاد به‌هلاکت برسندوازعذاب دایمی نجات یابند .

کار دیگری که زندانی‌ها برای تسکین عقده واحساسات خود دربرابر

مظالم وشکنجه‌های حاکمان کمونیزم انجام میدهند وکار حیرت انگیز ی میباشد ، خال‌کوبی ونوشتن جملاتی دربدن به خصوص درپیشانی وسینه است . جملاتی را چون: «کمونیست ها خونخوار اند» «لنین جلا د است» «قربانی کمونیزم» وغیره همچومطالب را در سینه وپیشانی خود خال کوبی می کنند . البته که این عمل بازهم مجازات‌بیشتر می‌شوند. یکی‌اززندانی های سپتس در دوران زما م دا ر ی خروسچف یک گوش خود را بر یده و رویش نوشته بود: «تقدیم به‌بیست و دومین کنگرهٔ حز ب کمو نیست» وبعداً آن رابه‌محافظ زندان داده‌بود . هرگاه مجازات زندانی بالاتر از اتاق انفرادی وسپتس‌هاتشخیص دادمشود، اورا بعد ازمحاکمه دوباره بر مد ت حبسش می‌افزایندوبرای سپری‌نمودن چند سال بیکی‌از زندانهای‌روسیه‌نقل میدهند.شرایط زندگی، عذاب‌وشکنجهٔ زندانیان درین زندا نها به مر ا تب وحشتناکتر ازشرایط‌اردوگاه‌های کار اجباری وازاتاق‌های انفرادی وسپتس ها است .

اناتولی مارچنکوبعد ازمحاکمهٔ دوباره در اردوگا ه مورد اوی به سه سال حبس دیگرمحکوم گردید واو را برای سپری نمودن این سه سال به زندان ولادیمیر نقل داد ند . او برای خوبتر ترسیم نمودن حقایق وحشتناک که برزندانیان‌دراین زندان میگذرد درکتاب خود درآغا ز بخش شرح وضع زندان‌ولادیمیر وسرگذشت زندانیان جمله را از گر یبا ید و ف نویسنده وشاعر روسی‌چنین می آورد: «من حقایقی را بتوخواهم گفت که از هر دروغی وحشتناکتر است» گرسنگی برای زندانی ها در زندا ن بیش از حد تحمیل می شود . گا هی زندانی شب هارگ های بدنش رامی شگافد ولقمه‌های نان‌خشک رابا‌خون که از رگ هایش می آید تر می‌کند ومی خورد . زندانیان به حیله ها ی مختلف دور از چشم محافظین کاغذ وگوگرد تهیه می کنند، شب‌دراتاق ها اعضای تن‌خود را می برند،گوشت ران ، گوشت شکم، دست وانگشتان خود را در ظرف ها سر خ می کنند ومی خورند .

به مریض های روحی ودیوانه ها هم رحمی نمی شود . مارچنکو می گوید : «من در زندان ولا دیمیر مریض روحی را دیدم که دایم‌مواد فضلهٔ انسانی را از بیت‌الخلا ها می گرفت وبانان خود مخلوط نموده می خورد وآنرا پیش دهن هرکس میبرد واصرار میکرد که اوهم بخورد . اما حاکمان‌کمونیست اورا سالهای سال بدین وضع در زندان نگهدا شتند . » واقعاً که جنایات کمونیزم در تاریخ انسانی نظیر ومانندی نداشته است و جز قلب های کثیف ووجدا ن ها ی مرده‌وبی‌احساس پیروان‌مکتب‌حیوانی کمونیزم دیگرانسانی دربرابر همنوع خود چنین عملی‌را مرتکب نمی‌شود. باید گزندگان صحرا ودرندگان‌جنگل ها وحشت و درندگی‌را از کمونیست ها بیا موزند . خواننده عزیزا تشویش مکن ، مبالغه نیست . ملیون‌ها مردم افغانستان به‌چشم‌سرددیدندوشاهدهستند که سگ ها وگرگ های درنده‌هنگام بمباردمان وحشیانه طیارا ت ر و سی وآتشی بی امان مسلسل ها ، توپها وتانگ های‌سربازان انترناسیونالیست کمونیزم !! درندگی‌خود رافرا موش کرده واز وحشت وهراس درگودا ل ومغاره ها درپهلوی‌انسانها پنهان‌شده اند . برعلاوهٔ آنکه زندانیان اردوگاه باانجام ندادن سهمیهٔ کارخود به اتاق های انفرادی و سپتس ها میر و ند ، با پوشید ن لبا س شخصی نیز چنین مجازات ها را می بینند . مکاتبه در اردوگاه ها بااقارب محدوداست‌وهمه نامه‌هاموردسانسور ومطالعهٔ مامورین (کا جی بی) قرار می‌گیرد. محافظین اردوگاه هرروز اتاق‌ها وچهرکت‌های زندان هارا تلاشی می‌کنندواگرلباس شخص آنجا هم یافتند، نیز زندانی را مجازات می کنند .

زندانی در اردوگاه بعدا زسپری نمودن نصف زما ن محکومیتش آنهم درصورتیکه هیچ نوع تخلفی‌چون کم کاری پوشیدن لباس شخصی، حضور نیافتن بدرس سیاسی‌،اعتراض به‌مامورین

وامثال آن از اوسرنزده باشدمی تواند دریک سال به وزن بیست کیلومواد از اقارش در یافت کند . و اکثراً این مقررات هم رعایت نمی شودوفقط اگر مامورین کا جی بی لطف وتوجه به زندانی نمایند از چنین امتیا ز ی بهره مند می شودوجاب توجه وهمکاری مامورین(کا جی بی)تنها درتملق ، جاسوسی و فرومایگی میسر است که زندانی از خود نشان دهد .

زندانی‌ها در اردوگاهها شدیداً استثمار میشوند، کار طاقت فرسایی را درمزرعه ، درفابریکه واعمارساختمانها انجام میدهند،امامحصولش راحاکمان ستمگر وخون‌آشام کمونیزم می خورند.

مارچنکو می گوید : «وقتی من آزاد شدم ، درشهر مسکو پیش روی هر مغازه ودکان ناگهان توقف میکردم ونظرم را اجناس واشیایی به خودجلب میکرد که توسط زندانیان دراردوگاه ها ساخته شده بود . میز لاک الکلی جعبه های تلویزیونهای «دادی ـ و ـ یو کدونا» و«ملودیا» را می دیدم . تلویزیون هایی که به‌قیمت عرق جبین عدم سلامتی ، توقف سالیان طولانی در زیر برف وباران و درمحل تقسیم کار وغذا تمام‌شده است. وقتی بروی جعبه های تلویزیو ن نگاه میکر د م قیافهٔ فرد زندانی باسر تراشیده،چهرهٔ زردولاغر بانیم تنهٔ سیاه‌درپیش چشمانم مجسم میگردید . »

تعلیم وآموزش دراردوگاه ها :

درکلیه اردوگاه‌های کاراجباری شعبه ای بنام آموزش سیاسی و جود دارد. این شعبه برای زندانیان دربخش به اصطلاح هنرچون رقص وخواندن، ورزش وآموزش در س ها ی سیا سی ماموریت دارد .

زندانی هامجبور هستنددرکنسرت که توسط شعبهٔ آموزش سیاسی تهیه وترتیب می شود اشتراک کنند آواز خوان هم باید از میان خود زندا نی باشد . درکنسرت فقط ترانه هایی که از حزب کمونیست ولنین مداحی نماید خوانده می شود . اندک ترین خنده وتمسخر به ترانه ها ویا عدم حضور زندانی با مجازات روبرو میشود. هیچ زندانی بامیل ورغبت خود تمایل به شنیدن کنسرت ها را ندارد. چگو نه می تواند زندانی ای بارغبت وخوشی مدح حاکمان راکه درزیر شلا قشان قرار دارد بشنود ؟ ! ! سفاکی و بی رحمی کمونیزم را زندانی ها نه تنها که به چشم سر می بینند بلکه به جسم وجان خود متحمل می شوند. خواند ن ترا نه ها یی که از عد ا لت حز ب کمونیست ولنین حرف بزند شنید نش بر ا ی ز ند ا نی وا قعاً خسته کن و دلخراش است به اضافهٔ زجر گرسنگی که زندانیان به آن دچار هستند. بقاء کنسرت ها واجرای کار هنری شکنجه شدید روحی برای زندا نیا ن است .

کار ورزش هم زجری بدترازکار به اصطلاح هنری است که بدوش زندانیان گذاشته می شود . درکار ورز ش که بیشتر آنرا دویدن وخیز گرفتن تشکیل میدهد، مریض‌ها وپیرمرد های ضعیف وناتوان هم معاف نمی شو ند . آنها مجبوراند برای خوشی مامورین کاجی بی بدوند وخیز بگیرند .

کار دیگر شعبهٔ آموزش سیاسی،



دادن درس سیاسی درهفتهٔ یکروز برای زندانیان است . درس سیاسی توسط افرادی که دارای سواد ناکافی هستند ارائه می شود . آنها از روی نوشته های که برای شان تهیه شده به زندانیان مطالب درس را قرائت می کنند . مطالب درس سیاسی فقط تشریح قهرمانی های حاکمان کمونیزم وتوضیح فلسفه ومرام مکتب کمونیزم است . عدم حضور زندانی دردرس سیاسی مجازات شدیدی را بدنبال دارد . از محروم نمودن زندانی درتسلیم شدن اموال ومواد که اقاربش بیاورد تاخریداری مواد از غرفه ، انداختن به اتاق انفرادی وسپتس ها وتمدید زمان حبس وانتقال به زندانها شامل می شود .

در درس های سیاسی، کمونیزم رابه عنوان یگانه مکتب فکری که سبب نجات انسان و تامین عدالت اجتماعی میشود معرفی می کنند. به زندانیان می گویند به کمونیزم علاقه بگیرند ، بهلنین عشق بورزند، صداقت وعدالت واخلاق را درخود پرورش دهند ورعایت کنند . آنهایی که به زندانی ها درس صداقت واخلاق میدهند ولی خود کاذب ترین و بد اخلاق ترین انسانها هستند . همه مامورین زندان ها وتحقیق کنندهگان زندانی ها بهمتهمین ومحکومین رکیک ترین دشنام را نثار می کنند. زندانی زندانی هم از دشنام های مامورین در امان نمی مانند . مار چنکو می نویسد : « روزی در اردوگاه ، پیر مردی زندانی را رئیس اردوگاه به اتاق خود احضار کرد تااورا تحقیق نماید. رئیس به پیر مرد گفت : آیا خدمت زنت رسیدی ؟ پیر بعد ازتوقفی جواب داد : حالا که پیرشده ام. رئیس گفت اگر خودت نمی توانستی مرا صدا میکردی . پیر مرد گفت : زنم نیز پیر است رئیس به او گفت مانعی ندارد که پیر باشد . »

این است شرافت و اخلاق کمونیست . آنهایی که به زندانی ها درس اخلاق میدهند ولی خود چنین بداخلاق، فرومایه وفضول هستند .

بسا اوقات مدرسین آموزش سیاسی که همه اعضای کا جی بی هستند توسط زندانی ها به مسخره و استهزا روبرو می شوند . وقتی آنها ازتحقق حقوق زحمت کشان ورسیدن آنها به رفاه وسعادت ، درسایهٔ حاکمیت کمونیزم حرف می زنند ازطرف زندانیان سوال پیچ می شوند ، مباحثه صورت می گیرد ومدرس لا جواب مانده مسخره می گردد . زندانی ها می خندندوفریاد می کشند بس است ، بس است، آگاه شدیم ، آگاه شدیم وآنگاه درس پایان می یابد . اما نتیجه اش افزودی برمحکومیت ها چیزی دیگری نمی باشد . همان ترتیب که سالژنیتسین نویسندهٔ روسی زمانی محکوم دراردوگاه کار اجباری بود ، یکی ازمامورین بلند رتبهٔ « کا - جی - بی » در اردو گاه به بحث پرداخت وبه جواب این گفته مامور که دودخترم کتاب ترا خوانده اند وهر شب مرا زیر سؤال و اعتراض می کشند . آنها را خواستم که به خوشی قناعت بدهم نتوانستم ولی بعداً کتابت را به بخاری انداختم ، چنین گفت :

« بلی ! شما همیشه یک راه حل قاطع دارید ، کتاب را به بخاری وسارا به اتاق های انفرادی وسپتس ها می اندازید . »



مترجم : گل‌آقا « شائق »

په جهاد کې د کامیابۍ او بریالیتوب اصلي او اساسي عوامل

شهید سید قطب د فی ظلال القرآن په تفسیر کې د دې آیت په شرح کې ذکرشوی مفهوم تائید کړی او فرمائی : ــ. . . د الله او د هغه د رسول (ص) اطاعت د جهاد په حالت کې په دې خاطر ضرور دی چې باید مسلمانان په اول ابتدا کې خدای پاک ته تسلیم او خپل ځان په الله تعالی وسپاری او بیا داخل د معرکې شي او د اختلاف او منازعې لاملونه او اسبابونه له منځه یوسي.

ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم ـ خلک فقط هغه وخت اختلاف ته لمن وهي چې د رهبرۍ او قیادت طرفونه ډیر او مختلف وي او هوا هوس او آرزوګانې د دوی افکار او نظریات رهبري کړي او همدا هوا هوس او آرزوګانې دي چې د نظر صاحب مجبوروي ترڅو اصرار او پا فشاري وکړي . پس که چیرې خلک د الله او رسول (ص) احکامو ته تسلیم وي او د هغوی د حکمونو اطاعت وکړي نو د اختلاف او منازعې اصلي او اساسي سبب او عامل حتماً له منځه ځي .

الله پاک د آیت په آخر کې فرمائي :

وصبروا ان الله مع الصابرین .

یعنې صبر او بردباري وکړئ ځکه الله پاک د صابرانو سره دی . هرڅنګه چې آیت کریمه د جهاد په موضوع او د جهاد په واقعیت کې دی او جهاد د صبر، تحمل او تکالیف ګاللو مستلزم دی نو ځکه الله (ج) آیت ته په صبر او بردباري خاتمه ورکړه او وېي فرمایل چې په جهاد کې صبر او تحمل ولرئ او څرنګه بعضې خلک فشې کولای چې د صبر ګټه او نتیجه درک کاندي خصوصاً په هغه حساس او نازک وخت د جهاد کې، نو الله (ج) وفرمایل چې فایده د صبر داده چې د الله (ج) مدد، کمک او نصرت د صابرانو سره مل او شامل دی او دا معیت له الله (ج) څخه ضامن د فتحې، کامیابۍ او بریوزې د صابرانو دی بیا هم آیت ته د تیتې کیږو چې الله پاک د هغه آخرې قسمت په اسمیه جمله او لفظ د « ان » چې لپاره د تاکید او تحقیق دی ذکر کړی (نو لې کلمې یې اسم دی له فعل) او دا اسلوب د الله (ج) د توکید، تحقق، قاطعیت او استمرار دلیل دی له صابرانو سره، ځکه د عربي ژبې د قواعدو له مخې اسمیه جمله پر استمرار او توکید دلالت کوي او په داسې حال کې چې د الله (ج) نصرت او کمک په سنګرونو کې کوم مجاهدینو ته په یقیني توګه ورسیږي نو ذکر شوي مجاهدین حتماً کامیاب او بریالي دي او هیڅکله به شکست او ماتې په دوی کې لار پیدا نکړي .

له بله طرفه د عربیت علماوو یې چې د «ان» لفظ سره له خپلو دوو معمولو (اسم او خبر یې الله او مع الصابرین)

علت دی لپاره د امرسابق (اصبروا)
پس د ذکر شوی قاعدی په‌نظرنیولو
کی آیت دا رنگه ترجمه کیږی :
صبر او پایداری وکړی په‌سبب‌ددی
چی خدای پاک د صابرانو سره دی
یعنی د الله (ج)
کمک ، مدد ، لطف او مهربانی د
صابرانوسره وی اوداصفت په مستمر
اوهمیشه توگه دوام لری او تکرارد
لفظ د «الله» هم په خاطرد عظمت ،
جلالیت او مطلقه قدرت د ده ذکر
شوی دی صبردجهاد په حالت کی‌هم
مختلف انواع او اقسام لری چی د
قرآن کریم لفظ هغه ټول دربرنیسی
صبر د دښمن دتکلیفونو ، سختیو او
فشار په مقابل کی ، صبر دلوږی ،
تږی ، گرمیو اویخنیو په مقابل‌کی
صبر دمعصیت او شیطانی وسواسوپه
مقابل کی چی مجاهد په وسوسه کی
اچوی ترڅو د خپل قدرت څخه بده
اوناوړه استفاده وکړی ، دغنیمت‌په
مال کی‌خیانت وکړی ، دخلکوپه‌آبرو
عفت اوناموس تیری وکړی اوپخپله
قضا کی عدالت ونه کړی او له حق
او انصاف څخه تیر شی او پر خپلو
سیاسی رقیبانو حمله وکړی او په
ناحقه‌دوی له منطقی څخه و باسی ،
خلع‌سلاح یی کړی، مالونه اودارائی
یی په چور او چپاول یوسی اوداسی
نور . . .

ددی ټولو په مقابل کی صبر،
حوصله اوتحمل لازم دی ؛ په همدی
خاطر قرآنکریم دبنی اسرائیلودوری
ولی وفئة قلیلة » د جهاد په هکله د
جالوت په مقابل کی داسی یاد ونه
کوی چی‌دوی د جالوت په مخامخ
کیدو کی داسی وویل : ربنا افرغ
علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا
علی‌القوم‌الکافرین : یعنی ای خدایه
پر موږ صبر راتویی کړه او زموږ
قدمونه ثابت‌وړه او موږ دکافرانو
پر ټولگی پیروز وگر ځوه . د قرآن
تعبیر ته توجه وکړی چی فرمائی :
افرغ علینا صبرا . . . یعنی
دارنگه صبر او تحمل پر موږ باندی
راتویی کړه لکه چی څوک د اوبو
کوزه دبل چا په سرورتویوی‌اوکنایه
دکثرت اودپر صبرده چی په ټولو
حسنولو کی ضروری دی خصوصاً د
جهاد په وخت او مخامخ کیدو د
غدار دښمن کی .

ددی دوو آیاتونو له کلی او
عمومی مفهوم څخه په واضحه توگه
معلومیږی چی کامیابی او بریالیتوب
په ډیر ثروت ، سپاه ، اسلحه‌او لوړو
حربی لوازموکی نشته بلکی د الله(ج)
په نزد کامیابی اوموفقیت عبارت دی
له :ثابتوالی‌دقدمو څخه ، محکموالی
او اطمینان دزړه څخه ، صبر څخه ،
روحی قوت څخه ، دالله (ج) د یاد
او ذکر څخه او بالاخره دالله او د
هغه درسول (ص) د احکامو او
طریقو د اطاعت او فرمانبر داری
څخه.

او د مالی او شکست عامل‌د
هم پروالی دلبنگر ،کموالی داسلحی
فقر او بیچارگی نده بلکی اساسی او
اصلی عامل‌دالله اودهغه درسول (ص)
د احکامو ، نه اطاعت‌کول دی کبر
او غرور دی او د مسلمانانو په ما
بین کی نه اتفاق کیدل دی .

بنا پر دی اسلامی ملتونه ددی
اختلافاتو ، وژنو او د دری وینو
بهیدو څخه هغه وخت نجات‌موندلی
شی چی د شریعت د احکا مو
متابعت اوپیروی وکړی او د الله او
رسول‌الله (ص)دنافرمانی او معصیت
څخه ځانونه وژغوری‌اوکه داسی نه
وی نو هر نوع کوښښ د مسلمانانو
د صف د یووالی لپاره هدر او بی
فایدی دی .

ازین پاک کردن اشکم‌چه حاصل
علاجی کن که خون ازدل‌نیاید

اصل تقوی‌او د الله ویره په زړونو
پوری اړه لری پداسی حال کی چی
ټول زړونه دخدای دویری او تقوی
څخه ډک‌وی . ددهمجنسوالی‌له کبله
هغه زړونه یودبل‌سره‌بیله‌کوم خارجی
عامل او سبب څخه یو کیږی چی
جسمونه یودبل سره نږدی‌کړی او
دظاهری او مادی عواملو پواسطه
هغوی سره واحد گانډی . او اصل
اتحاد ، اتحاددزړونو دی . نه‌اتحاد
دجسمونو او نه اتحاد د مادی او
سیاسی منافعو .

ذره ذره گالدرین ارض وسما است
جنس خودرا همچوگاه وگهرها است

پخوانیو مسلمانانو اوصالحه سلفوددی امت ، چې دشریعت داوامرو اطاعت کولو ـ او دهغوی زړونه دالله او دهغه درسول ﷺ دمینې او محبت څخه ډک وو نو ځکه ددوی په مابین کې کوم اختلاف هم وجود نه درلود اوداسلام تاریخ داګواهي راکوي چې له هغه وخت راپدیخوا په اسلامي امت کې اختلاف پیداشو چې دشریعت احکام داشخاصو دتسلط غوښتنې ، حکم روایي اومنفعت طلبي دآرزوګانو قرباني شول او دشریعت د احکامو ځای شخصي اومادي آرزوګانو ، منفعت پلټنې اوخودخواهي ونیو .

په خلص توګه داچې کله معصیت اونافرماني دشریعت داحکامو داطاعت او فرمانبردارای ځای ونیوه او د زمامدار خبره پخپله شریعت وګرځیده اود خدای (ج) دنامه په عوض دده نامه تذکره کیده له او دالله (ج) دحمد اوثنا په ځای ژبې دهغو په توصیف اومدحو کې مصروفې شوې اوپه مداحیو کې یې مسابقې شروع شوې ، دهغو باطل ته یې دحق جلوه ورکړه د آیاتونو اوحدیثونو له غلط تأویل څخه یې دهغه فعل ته شرعي شکل اوبڼه ورکړه او بالاخره دمقربینو له جملې څخه یې حساب کړلو .

نتیجه داشوه چې عصیان اوسر- کشي ټول اسلامي محیطونه چارپیر ونیول آن تردې چې دزمامدارا و حاکم څخه شروع ترادنی فرد پورې ټول په معصیت اوسرکشۍ کې ډوب دي او اسلامي امت په داسې بد سرنوشت ګرفتار شوی چې نن ورځ یې موږ په خپلوسترګو وینو ولې پوره دافسوس ځای دی چې موږ هنوز هم پند نه اخلو او په معصیت اوګناه کې داسې غرق یو چې حتی معصیت اوګناه خپل ارزښت او قیمت له لاسه ورکړی او څوک نه پوهیږي چې ګناه او معصیت څه شی ده ؟ اوددې معصیت نتیجې په څه وې حال داچې ددې معصیت نتیجه روځ په روځ په تره روښانه کیږي او اسلامي ملتونه کال په کال د ذلت او حقارت په خاورو ځرېږ کیږي اوځناور مشربه او استعمار ګرا ېرقدرتونه دوی ترخپل استعمار اوغلامي لاندې راولي .

نوښنا ېردې داختلاف اساس اوبنسټ دالهي احکامو څخه معصیت اوسرکشي ده کله چې معصیت اونا ـ فرماني محوه اونابوده شوه اودهغو ځای تقوی اواطاعت ونیو نوصفونه خوامخوا سره یو کیږي اودقرآن کریم خبره کالهم لبنیان مرصوص . . . . مصداق پیداکوي ددریم آیت په تفسیر شروع کوو :

ولاتکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطراً ورئاء الناس ویصدون عن سبیل الله والله بمایعملون محیط :

ای مسلمانانو ، ای په اسلام مینو مجاهدینو ! مه اوسئ په مثل د دهغو کسانو چې په تکبر اوریاکارۍ له خپلو کورونو څخه راووتل اوخلک یې دالله دلارې څخه منع کول او الله(ج) احاطه کونکی دی دهغوشیانو چې دوی یې کوي .

داول صدر مجاهدین چې داسلام

کامله لمونځه او دپیغمبر ﷺ دمبارک لاس تربیه شوي لیالګي وو اوله ریا اوتکبر څخه یې په ټینګولو فاصله نیولې وه دجهاد او الله (ج) دامر دعملي کولو پواسطه یې په نوروخلکو خپل ناز نه خرځاوه اونه یې دا آرزو درلوده چې دخپل جهاد په واسطه دخلکو په نزدکوم امتیاز حاصل کړي . . . . . . بیاهم الله (ج) دوی له ریا او تکبر څخه منع کوي ترڅوچې دنورو مسلمانانو اهاره دهند اوعبرت درس وګرځي اوله داسې بدو اوقبیحه افعالو څخه په هرحال خصوصاً دجهاد په مقدسوسنګرونو کې شدیداً اجتناب وشي ځکه پر مستکبرانو دالله لعنت نازلیږي اوله رحمت څخه محرو- میږي . لعنت اورحمت داسې دوه متضاد قطبونه دي چې هیڅکله له سره یو کیږي

همدارنګه په حدیث شریف کې راغلي دي چې **الریاء تأکل العبادة کماتأکل النار الحطب .**

یعنی ریا کاري عبادت دارنګه خوري لکه چې اور لرګي خوري او

جهاد په خپله عبادت دی د نورو عبادتونو په شان که چیرته په هغو کی یوه ذره تکبر او ریا کاری وجود ولری دالله تعالی په نزد نه قبلیږی او هغه جهاد دالله (ج) په دربار کی قبلیږی چی هغه په حیث د عبادت خاص له پاره د اعلی کلمةالله وی نه لپاره د شخص، نه لپاره د دربار، نه لپاره د سیاسی ډلو او نه لپاره د حاصلولو دمادی امتیازاتو . . .

دالله دلاری مجاهدین دی د جهاد ثمره او نتیجه په دنیا او آخرت کی وګوری، لکه چی کافرانو دخپلی زمانی دطاغوت په مشری (ابوجهل) په تکبر او غرور چی د کفر له خواصو څخه دی، د مسلمانانو په طرف حرکت وکړ او څو مده لا له وه تیره شوی چی د هغو جزایی ولید له چی زه د هغه واقعه دمولانا شبیر احمد عثمانی صاحب له تفسیر څخه نقل کوم:

ابو جهل خپل لښکر په ډیره دبدبه او د ساز او سرود په غږولو د مسلمانانو په طرف سوق کړی ؤ ترڅو چی مسلمانان په ویره او رعب کی واچوی او پر نورو عربی قبایلو هم خپل هیبت وغورځوی. دلاری په اثناء کی د ابو سفیان پیغام هغو ته ورسید چی قافلی د شدید خطر څخه نجات وموند باید بیر ته مکی ته راوګرځی. ابوجهل په ډیر غرور او کبر ووییل: هغه وخت به مکی ته بیر ته ګرځو چی دبدر د چینی په

شاوخوا کی دخوشحالی مجلس جوړ کړو او زمونږ خوش آوازه سندرغاړی پېغلی د خوشحالی سندری ووایی، شراب وڅښو او خوندونه واخلو او تر دریو ورځو پوری اوښان ذبح کړو او ټولو قبایلو ته مېلمانی ورکړو ترڅو په عربو کی داورخ همیشه زمونږ لپاره دیاد ګار په توګه پاتی شی او د مسلمانانو په زړونو کی چی یو کم تعداد دی زمونږ رعب او هیبت ځای ونیسی ترڅو په آینده کی زمونږ مقابلی ته جرأت ونکړی.

مګر دوی غافل دی له دینه، هغه کوم تدبیرونه او تجویزونه چی دوی سنجوی دهغوی واقع کیدل او غیر واقع کیدل دالله (ج) په اختیار کی دی، بلکه که چیرته الله پاک وغواړی دهغوی په عکس کار کوی او د دوی تدبیرونه او بدنیتونه دهمدوی په نقص تماموی. همغه وو چی الله پاک دوی هم پداسی سرنوشت ګرفتار کړل

چی د بدر د اوبو او د ساغر شرابو په عوض کی دمرګ دجامونو په څښلو مجبور شول او د خوشحالی او نشاط دمحفل په ځای یی له بدر څخه ترمکی پوری دویر او ماتم ګلیم هموار کړ او هغه مالونه چی دوی غوښتل په تفخر او نمایش خرڅ کړی د مسلمانانو په غنیمت ورغلل او د ایمان او توحید د سرلوړی او غلبی اساس او تهداب په بدر کی کېښودل شو.

په هرحال په دی آیت کی مسلمانانو لره په دی خبره سره تنبیه او خبرتیا ده چی جهاد تنها وژل او وینی بهول نه دی بلکی یو عظیم الشان عبادت دی او هغه عبادت چی د ریا او افتخار په غرض وی د قبول ور نه دی نو ښایی د فخر، کبر، غرور، ریا او ځان ښودنی څخه پرهیز وکړی او د کافرانو خوی او عادت مه اختیاروی.

تکبر او ریا کاری د کبیره او لویو ګناهونو له جملی څخه حسابیږی



چې په ټولو حالاتو کې حرام او ممنوع ده خصوصاً د جهاد په مقدس سنگر کې نسبت ټولو حالاتو ته زیاتره قبیحه بلل شویده، ځکه د جهاد سنگر د مسجد په شان محل لپاره د تطبیق د امرونو د الله تعالی دی چې یوه ذره د الله د نافرمانی تحمل نلري او په هغه وخت کې یوه ذره معصیت او نافرمانی د الله (ج) له حکمونو څخه د لښکر لپاره دلوی ضرر او شکست سبب او لامل گرځي نو په همدې خاطر الله (ج) د ټولو نه مخکې د سنگر مجاهدین د معصیت او د شریعت د امرونو د نافرمانی څخه منع کوي.

او همدا تکبر او ریاکاري ده چې نور خلک هم د جهاد او عبادت څخه منع کوي ځکه متکبر، خودخواه او ریاکار خلک نه غواړي چې بغیر د خپل ځان او په غیر د هغې دلې چې د دوی تابع او په اوصافو کې همدوی ته ورته وي، نور دا سې څوک د جهاد په سنگر کې واوسیږي چې هغه په پوره اخلاص او تواضع سره جهاد وکړي نو همدا سبب دی چې په آیت کې «لیصدون عن سبیل الله» چې معنی یې د خدای د لارې څخه منع کول دي پس له «بطراً ورئاء الناس» یعنې تکبر او ریاکارۍ څخه ذکر شوی ترڅو وپوهول شي چې تکبر او ریاکاري دد ی خبرې سبب او باعث دی چې نور خلک د الله د لارې څخه منع کړي..... او ذکر د «سبیل الله» لا د ریاکارانو او متکبرانو د زیاتې بدۍ او رسوایي سبب دی نو نه تکبر او ریاکارۍ څخه به لویه او خطره گناه څه وي؟

د «یصدون» مضارع فعل دی چې په تجددي استمرار او دوام دلالت کوي یعنې دا فعل د متکبرانو، خودخواهانو، طاغوت صفتانو او ریاکارانو له طرفه په مستمر او دائمي توگه تجدیدیږي او په آینده او مستقبل کې دا کار (دالله د لارې څخه منع کول) انجاموي او له دې کار څخه لاس نه اخلي.

الله پاک د آیت په آخر کې فرمایي «والله محیط بالکافرین» دا قسمت د آیت سخت تهدید، توبیخ او وعید دی لپاره د متکبرانو او ریاکارانو یعنې چې دوی هر څومره تکبر او فرعونیتونه وکړي او په بیچاره او مستضعفو خلکو ناز او نخرې وپلوري، بیاهم د الله (ج) د قدرت په دایره کې داخل دي او هغوی یې د دایرې په شان احاطه کړیدي، چې له هغو څخه وتلی نشي. او د ذکر شوې خبرې نتیجه دا ده چې هغوی حتماً د خپلو اعمالو په جزا رسیږي او د الله د عذاب څخه خلاصون موندلی نشي.

شهید سید قطب د فی ظلال القرآن په تفسیر کې دا آیت دا رنگه تفسیروي او فرمایي: دا آیت تعلیم او پند دی د مسلمانو مجاهدینو لپاره چې باید په تکبر، فخر او ریاکارۍ جهاد ته را ونه وځي او نه په خپل تکبر، قدرت او قوت ونازیږي او په دې شکل سره کوم قوت چې الله پاک د نعمت په توگه دوی ته ور په برخه کړی دی هغه بغیر محل کې په کار وا نه چوي، بلکه باید پوه شو چې مسلمان لښکر د فی سبیل الله جهاد لپاره اقدام کوي ترڅو الله او د الله (ج) حکومت د بشر په ژوندانه کې حاکم شي «نه ناز، تکبر، شخصي او بشري قدرت» او بنده گي خاص باید لپاره د الله وگرځي نه لپاره د بل چا. او د الښکر جهاد کوي ترڅو د طاغوتیانو ورمیږ ونه مات کړي او د ځمکې په مخ انسانان د غیر الله د بنده گۍ څخه آزاد کړي یعنې له هغې ننگینې بنده گۍ څخه چې انساني کرامت او انسانیت له منځه وړي. فی سبیل الله لښکر جهاد کوي ترڅو د خلکو ناموس، کرامت او آزادي په امن کړي نه دا چې په خپله تکبر او طاغوتي وکړي او خلک د ځان غلامان جوړ کړي «لکه څنگه چې طاغوتیانو غلامان جوړ کړي وو» او بیا په دې ناروا استعمال فخر، تکبر او مباهات وکړي.

دا فی سبیل الله لښکر هغه وخت معرکې ته داخلیږي چې خپل ځان یې له ټولو خوندونو، جسمي او مادي گټو څخه مجرد او خالي کړی وي او مقصد یې د جهاد د فتحې او غابې څخه پرته له د الله (ج) اطاعت او د ده د احکامو تطبیق او په مخ د ځمکې بالدی د الله د حکومت جوړول او د الله د کامې لوړتیا او بالاخره بغیر د الله د فضل او

احسان لټولو څخه‌یې مطلب‌ونه‌لري او حتی هغه غنايم چې پس له‌جهاده په لاس ورځي هغه‌هم دالله (ج)فضل اواحسان وبولي «نه‌نتیجه‌دخپل قدرت، مهارت او دخپل ستړ زور».

دتکبر، رياکاري او دالله‌دلاری څخه دمنع کولو کامل او بشپړمثال او نمونه مسلمانانودخپلو سترګوپه سر هغه‌وخت ولیدله‌چې‌په‌بدر کې دقریشو کافران داسلام په ضد راوتلي‌وولکه څنګه چې‌داقصه‌مخکې تیرشوه .

ګرانومجاهدینو او دخدای‌دلاري رهروانو!اله کبراوریاکاري څخه ځانوله وساتي اوداقرآني قصې‌په‌خپلوسنګرولو کې‌سرمشق‌اودهدایت‌چراغ وګرځوی او په خپله ریا کاری او تکبر نوربې ګناه خلک په هلاکت کې مه اچوی او دواقعي مجاهد په او صافو یعني تواضع ، اخلاص ، صدا قت باند ی خپل ځانونه آراسته کړی اودواقعي مجاهد په توګه جهاد وکړی تر څو دخدای پاک (ج) لطف ا و مهربانی ستاسو دحال سره شامل شي . هیڅکله دا خبره مه کوی که چیرته له خپلې مدرنې سلاح سره منطقې ته ورسیږو فلانکې خیل یا خپل سیاسی رقیبان بـه لـه منطقې څخه شړو او داسې ضربه به ورکړو چې د ابد لپاره ورته پند وی او د بل وخت لپاره زموږ په توګې تجاوزونه کړی‌څکه‌دیرځل لیدل شوی‌او اوریدل شوی دی چې مجاهدینو په‌دی‌نیت سلاح‌پورته‌کړی اوپه‌دی‌نیت یې‌زیات‌تعداد مجاهدین جمع کړی هتی د حرکت په وخت کې یې د فلانکي او فلانکي شخص د وژلو لپاره مرمې جلاکړی دی..ولی متأسفانه یا هغوی منطقې ته نا رسیده خلع سلاح شوی اویاهغه مرمې په خپله د همدوی د قتل سبب شوی دی.قرآني قصې ټولې د پند او عبرت درسونه دی او د الله د لاری مجاهدین هغه دی چې د دی قرآن قصو څخه پند واخلي او هغه د جهاد په ساحه کې چې د تطبیق ساحه ده عملی‌کاندی او خپل ځان د واقعي‌مجاهد په‌اخلاقو او اوصافو داسې مزین او آراسته‌کړی چې د قیامت په ورځ د الله (ج) په حضور کې سرفراز او کامیاب به وی نه دا چې خجل او سر کـوزی وی

څکه د قیامت پـه ورځ دا کبـر او غرور او دا سیاسی رقابتونه او ریا کاری ټولې ذره ذره حسا بیږ ی او په‌غیرد‌نیک عمل‌څخه اوغیر د الله او د هغه د رسول د اطاعت او پیروی څخه هیڅوک د چا مدد او مرسته نشي کولای .

یوم لاینفع مال ولابنون الامن اتی‌الله بقلب سلیم .

والسلام



راه نجات و پیروزی کدام است؟

نویسنده «امامی»

«الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشونی» صدق الله العظیم ط

برادران مجاهد یکه بخاطر پاسداری، حفاظت و حراست از دین ، وطن و ناموس خویش و ازهم میهنان خود ده سال مکمل را آماده پیکار، ایثار و فداکاری بمقابل دشمن کافر بسر برده و سر های خود را اسماعیل گونه بقربانگاه خداوند (ج) بخاطر حصول رضای او ونجات کشور اسلامی تان بکف گرفته ودرین جریان آسایش و رفاه را برخویش حرام ساخته اید تا فریضه اسلامی جهاد را بجا آرید - واین خطهٔ اسلامی خود را از یوغ کفر و کمونیزم و بیخدائی نجات داده و قوای وحشی روس را از خاک مقدس تان تجرید و این افغانستان آزاد و اسلامی را که آباء و اجداد ما و شما هر وجب خاک آن را در همه اعصار بعوض و وزن خونهای پاک خود ازتسلط متجاوزان آزاد گردانیده و بما و شما بمیراث گذاشته بودند، چون آنان از چنگال استعمار خون آشام سرخ روسی و نوکران شرف باخته وناخدای ایشان استقلال بخشیده و گوهر عفت زنان خواهران و مادران و فرزندان پاک دامن ، مسلمان و عفیف خود و هم وطنان خودرا ازتجاوز و پامال شدن روسان و روس پرستان در امان نگاه داشته اید روی سخنم با شما است .

بشما مردم مسلمان و خدا خواه که همه چیز خودرا فدا ساختید و ازهمه منافع ، مادیات و آسودگی ها و نعمت های دست داشتهٔ خود صرف بخاطرخدا، دین، ناموس ووطن خود گذشته اید ودست شسته اید تامسلمان آزاد - با ناموس و متدین زندگی بنمائید و درین راه جز کسب رضای خداوند ، حفظ دین و استقلال وطن هدف وآرزوی دیگری نداشتید وباخود وخدای خود فیصله کرده بودید که بجز راه اوراه دیگری نپوئیدو جزرضای او مقصد دیگری نجوئید تا بدنیا وآخرت ویوم حشر پیش خداوند وهمه بندگان او سرخ رو و سرفراز باشید و بدین شکل این قیام عمومی وجهاد مسلحانه و فی سبیل الله را براه انداخته و در طول این ده سال هر فرد شما یا بزبان ، یا بمال و یا بجان در صف مجاهدان پاک باز فی سبیل الله پیوسته و برای بسرمنزل مقصود رسیدن این کاروان نور الهی بهترین عزیزان خود را به بارگاه خداوندی تقدیم داشته در صحنهٔ نبرد و جهاد قدوهٔ شما مجاهدان ، بدر - حنین ، خندق و احد و در میدان قربانی شدن وقربانی دادن از اسوهٔ حسنهٔ سید نا اسماعیل و سید نا ابراهیم خلیل الله پیروی نموده وعملاً ثابت ساخته اید که به ملت ابراهیمی هستید چنانکه خداوند می فرماید « ملة ابیکم ابراهیم » باشما سخن میگویم و روی

حرفم با شما است .

وبالاخره با شما رهبران جهاد افتخار آفرین که دنیا را مبهوت ساخته و همه انگشت حیرت بدندان گرفتند و چیزی راکه نه تنها باور بلکه تصور هم نمی نمودند بچشم سر دیده وبر- أی العین مشاهده کردند وبجرئت ، شهامت ، غیرت ومردانگی این ملت قهرمان که در رأس آن شما قرار داشته‌ودارید آفرین‌ها گفته ومیگویند وشاهد شکست مفتضحانه بزرگتر ین قدرت وطاقت تابدندان مجهز ومسلح عصر کنونی در مقابل شما اند تهو تلاش خسته گی ناپذیر شبا روزی شما را بخاطر رسالیدن داد و فریاد ملت خود ، ووحشت و بربریت ، قلدری ، بیرحمی ، قساوت و ویرانی و کشتار بیرحمانهٔ دشمن سفاک و دژخیم تان بگوش جهان و جهانیان دیده و شنیده اند . وناظر پیروزی شما وملت بخاک و خون کشیدهٔ شما وبزانو در آمدن وبخاک مالیده شدن پوزه روسیه غدارومکاربمقابل شماقافله داران جهاد کشور اند با شماصحبت ودرد دل می نمایم وروی گفته ام با شما است .

وآن اینکه خداوند وعدهٔ‌خود را امروز در خصوص شما وملت دردمند وآواره وسرگردان ومجاهدین کفر ستیز وسنگر دار شما لله‌الحمد طبق فرموده های‌خویش :

و ان جندنالهم المنصورون وجعل كلمة الذين كفروا السفلى وكلمة الله هي العليا الا ان حزب الله هم الغالبون (هم المفلحون) ولاتهنوا ولاتحزنوا وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين » محقق ساخت حبطه وضایع نگردانید وسر انجام دشمن کافر باهمه کید ومکر های شیطانی وآنهمه زرق‌وبرق نظامی بشکست خود اعتراف واز تسلط یافتن بر شما و کشور اسلامی شما وکافر وکمونست ساختن ملت مؤمن وحق پرست شما مأیوس و اعلان با خروج قوای وحشی متجاوز و اشغالگرش از مرز وبوم اسلامی وکشور مسلمان پرور ما نموده است.

این چرا ؟ آیا بخاطر این آمده بود که واپس وناکام باز گردد ؟ و یا علت هجوم وبقاء بیش از یک لک- وپنجاه هزار نیروی نظامی مجهز با همه وسایل مدرن نظامی روس را با ارتکاب کشتار جمعی ویرانی وتباهی بیش از هشت سال در کشور وباریکه‌قدرت‌رساندن ده‌سالهٔ مزدوران بی اختیار ولا دینش بگردهٔ این ملت درخلال دهسال تعویض وتبدیل افغانستان به‌ترکستان ، چکوسلواکیا تاجکستان وغیره کشور های اشغال شده‌که همین فعلاً در تحت اسارت ومحکومیت آن بسر می برند ، بوده یا چیزی دیگری ؟ واگر چنین نبود پس چرا بمثابهٔ افغانستان صدای عقب نشینی واخراج قوای خود را از ریاست های محکوم اسلامی اشغال شده سالیان دراز قبل از کشور ما بلند نمی نماید واعلام میدارد که تعیین و نوع حکومت امرداخلی بو د ه مقدرا ت آنهابه‌آنها مربوط است‌چنانچه‌درقسمت افغانستان درین روزها ناله سر داده است تا ایشان بتوانند نظام دلخواه خود را تعین و از نعمت آزادی بر خوردار و نفس براحت ازقید محکو- میت دکتاتوری پرولتاریای مسکو بکشند .

پس چرا تنها روسیه جهانخوار بعد از اشغال هشت ساله افغانستان این نداء را سرداده است ؟آیاقساوت قلبی‌کمونیزم روسی به ترحم تبدیل شد ه و این همه ویرانی‌سرتاسرکشور و بخاک و خون غلطیدن بیش از یک ملیون شهید و معلول شدن بیش از آن و مهاجر گردیدن وآواره شدن بیش از پنج و نیم ملیون انسان عاطفه روس را کنون بر انگیخته و احساسات آنرا زنده ساخته است که دست به چنین اقدام آنهم تنها در افغانستان زده‌بس نه در کشور های دیگر ؟ طبعاً پاسخ غیر ازین است ، و آن اینکه اگر چنین بودلا بددست از اشغال سر زمین های دیگر یکه کمتر ازین با آنها جفاء نشده است نیز بر میداشت ؟ پس علت خروج

قوای روس بعد ازین همه غارتگری و کشتن و ویران در خلال هشت سال از سر زمین غرور آفرین واسلامی ما چیست و طبعاً نمی تواند بدون عامل و انگیزه باشد ؟

پاسخ آن یک چیز است(مایوسیت از اشغال کشور و کمونست شدن این شیر پروردگان توحید)چنانکه خدا وند می فرماید :

« الیوم یئس الذین کفروا من دینکم ،فلا تخشو هم، واخشونی»

چنانچه قبلا هم متذکر شدم یکبار دیگر معجزه الهی در قسمت ناامیدی روس ها از تبدیل افغانستان عزیز و مسلمان پرور بسر نوشت کشور های تحت اسارت ایشان ومسخ این ملت که در صدد آن بود وهمگونه تلاش را بخرچ دادند باثبات رسید «صدق الله العلی العظیم.»

وحال طبق فرموده خداوند نباید هراس ،خوف ورعبی از روس وعمال فروخته شده آن بخود راه داد چه آنها کاملاً مأیوس گردیده اند وحیله های آن ها بجان این ملت کار گر نیفتید.(فلا تخشو هم) دیگر دشمن شکست خورده و ناامید گشته است نباید از وی هراسید به فرموده خداوند باور وایمان داشت اذعان ویقین کرد و رضای سخن در این فرموده خداوند که راه نجات است نهفته و مضمر است (واخشونی) (از من بترسید) و بر من توکل و اعتماد بنمائید چنانچه می فرماید "ومن توکل علی الله فهوحسبه" نباید تشویش را بخود راه داد که کمک این قرآن بما قطع میشود و آنگاه سر نگونی رژیم نجیب بدون آن نا ممکن است چه استعانت شرعاً از غیر خدا مجاز نبوده و درآن پیروزی نهفته نیست آیا هنگا میکه غند اسمار ، فرقه نهرین فرقه هرات اکثر مراکز ولایات کشور و همه ولسوالی های آن بدست پرتوان این ملت مجاهد فتح شد جز نیروی ایمان و پیوند قلوب و حدت و یکپارچگی امت و جذبه ایثار و عشق بخدا و دین کدام کومک بیرونی دیگر به دست خالی این ملت رسیده بود؟ وآیا آنهمه فتوحات پی در پی وسقوط مراکز دولتی یکی بعد دیگر در نتیجه کدام تفنگ ـ توپ های مختلف ، دهشکه زیکا یک ، ها وان ها و با لا خره بی ام یک بی ام ۲ ـ سام هفت و استنگر که امروز هیچ جبهه خالی از آن نیست در آغاز انقلاب بود ؟ جز استقامت جستن ازخداوند وتوکل بر آن و عشق بایمان و پیوند قلوب پس چرا با میسر شدن وسرا زیرشدن این وسایل نه تنها ساحهٔ فتوحات ملت ما کمتر شده حتی بسا نقاط تسخیر شده را نیز باوجود این امکانات از دست داده ایم و آیا کدام ولایت پس از دست رسی باین وسایل چون روز های نخستین انقلاب و سالهای اول که محروم و تهی دست بودیم فتح گردیده است و بالاخره آیا کدام ولسوالی بهمان سرعت و سهولت ووحدت با همی سقوط کرده است جواب همه منفی است و همه با آن کاملاً آگاه ومشعریم و به چشم سر شاهد . در حالیکه باید بمراتب به میزان کامیابی ها و اتحاد و اتفا ق ایمان و جزبه ایثار و اخلاص ماهمه روزه افزوده می شد حالا نکه چنان نشد و چرا؟ بخاطر آنکه مادیات ذرایع و وسایل نه تنها ایمان بخدا ، عشق و جذبه بایثار و اخلاص بجهاد وتألیف قلوب را نمی آفریند و توکل بخدا را استحکام نمی بخشد بلکه آنرا بحد نهائی ضعیف می سازد و ظفر آفرین نیست فتح و ظفریکه مبنی و اساس آن را ایمان بخدا مهرو مودت و اتحاد اخلاص جذبه ایثار و فدا کاری درراه دین خداوند تشکیل میدهد که جز به خوف وترس خدا میسر نمی شود چه ترس وعشق بخداوند است که انسان را از منافع خود خواهی و خود پرستی ها رهائی بخشیده بخدا خواهی و خود فراموشی می کشاند.

ازینجاست که خداوند می فرماید (واخشونی) که خشیت خداوند محور کامیابی و ظفر وراه نجات است.

امروز که دشمن کافر و مکار بعد از

یورش و غارتگری هشت ساله فنان بیرون رفتن را براه انداخته‌و اصرار می ورزد که درتعین‌حکومت انتقالی و عبوری کاری نداشته وتعین نوع حکومت امر داخلی مردم‌افغانستان و وظیفه آنها است .

با این اظهارات در ظاهر فریبنده و اغواء گرانهٔ که میخواهند حرف مطلوب زده وقیافهٔ حق بجانب‌بخود اختیار کند در زیر پرده این سخنان حیله و مکر جدید و مرموز و پنهانی را میخواهدبملت ما تحمیل کند و آن اینکه : او بخیال خام خود این تصوررا می‌نماید که باشانه‌تهی کردن از دولت عبوری و انتقالی بعد از بیرون کشیدن قوای به تقویه نظامی نجیب مزدور پرداخته و با لطایف الحیل ملت را بجان یکدیگر انداخته و بجنگ‌ها و اختلافات داخلی دامن زده وجنگ رادرازمدت بنماید تاروی همرفته با جنگ فرسایشی ودرازمدت و قطع شدن کومک هابه مجاهدین بالاخره ذخائر مهمات مجاهدین رو باتمام گذاشته‌و نتیجتا با تطمیع افراد طماع وحریص و آزمند و روی خوش نشاندادن بآن ها و ایجاد و فراهمی تسهیلات و تعویض سیاست و تاکتیک سهیم ساختن مخالفین بدولت و لرزش و ملامت نفوذ در صفوف مجاهدین جهاد اسلامی ملت ما را بسقوط کشانیده و رژیم مارکسیستی را برگردهٔ ملت‌ما حاکم نماید . آری دشمن چنین برنامه و پلان را بروی دست گرفته و بدین مکر دست یازیده است که این آخرین کید دشمن شیادو حیله گر است .

« ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین .» کفار مکر می نمایند و خداوند تدبیرمی نماید و خداوند بهترین تدبیر کنندگان است «یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم‌نوره ولو کره‌الکافرون‌ط .»

میخواهند نور خداوند را باپف های دهن خود خاموش بنماید ولی خداوند نور خود را به بر خلاف‌میل کفار باتمام می رساند .

آری‌روسهاهم نمیخواهندو نمیخواستند که از اشغال کشور دست بردارند و حال هم درصددانند تابه نحوی بتوانند رژیم مزدور خود را بملت ما تحمیل کنند ولی خداوند کید کفار راخنثی ونور الهی را باتمام و اکمال‌میرساند آنهم نه بوسیلهٔ دیگران بلکه توسط این ملت که در راه او ده سال مکمل را قربانی داده و آمادهٔ قبول همه گونه تکالیف و مشقات و پذیرش هر نوع ایثار ـ فداکاری و از خود گذری شده اند .

ای مجاهدین دلیر و با ایمان مردم مسلمان و فداکار ـ و زعمای گرا نقدریکه تاکنون افتخار قیادت کاروان نوررابدوش‌کشیده واستواربراه گام‌برداشته‌اید‌او بدنیاسرفراز گشته‌ونام خودو کشورو‌ملت‌خود رادرطراز اول ملل قهرمان دنیا ثبت تاریخ کرده اید : میخواهم عاجزانه‌باشما مشوره بنمایم تصور نکنید که‌انسان از مشوره بکدام‌مرحلهٔ معین ازسطح‌دانش وفهم بی‌نیازومستغنی‌می گرددنه‌چنین‌نیست . خداوند فطرت وسرشت انسان را به شکلی تخلیق‌نموده که‌هیچ‌مرحله‌نمی‌توانند از مشوره و هدایت بی نیاز بماند ولوهرچند از نگاه معنویت بمدارج اعلی فائزگردد زیراپیامبران (ع) ودر راس ایشان که پیامبربزرگوار اسلام‌ازحیث فضیلت‌قرار دارد خداوند با و خطاب نموده می‌فرماید:«وشاورهم‌فی الامر» که‌روی‌خطاب‌به پیامبران باوجودیکه خداوندحضرتش‌رادرتمام‌مراحل حیات رهنمائی‌ونصرت می‌فرمود ولی باآنهم اموربمشوره‌باافرادپایان ازخودمی‌شود ازینرواست که درحصهٔ‌عموم خداوند می‌فرماید «وامرهم‌شوری‌بینهم.» خدا لهذا بزرگان‌ماهم بمشوره طبیعتاً وفطرتاً نیازدارند حتی‌در اموردین‌و ایمان .

وآن‌مشورهٔ اسلامی و مخلصانه این‌است که راه‌نجات‌ماوسقوط دشمن وخنثی‌گردیدن توطیهٔ اخیر آن‌فقط در گرو ایمان بخداوند وانقیاد باوامر و اطاعت ازدین اواست‌وبس که بدون خوف‌وخشیت خداوند میسرنیست‌زیرا درصورت عدم‌خوف ورجاء ازخداوند ایمان‌حقیقی بردل‌استقرارنیافته‌وانسان تسلیم‌اوامر الله نگردیده بلکه‌برأی و عقل‌خود کارنموده وتسلیم‌هوا وهوس

ویاطاغوت بیرونی ودرونی میشود . و صرف ایمان وخشیت خداوندایست که نفس اماره را ملامت کرده واطاعت و گردن نهادن باوامرالله آنرا مطمئن می سازد واختیاوقدرت وآرزوی رادرجای که امرخداوند قاطع وصریح باشد از وی سلب می کند تا به خواست عقل و یا نفس تن درندهد این امر با ایمان توأم باخشیت که ایمان وعقیدهٔ صحیح است ممکن است نه درغیرآن که آیات شریفهٔ ذیل بیان کنندهٔ آن است .

قالت الاعراب آمنا ، قل لم تؤ منوا ولکن قولوا : اسلمنا ، ولمایدخل الایمان فی قلوبکم ط ماکان لمؤمن ولامومنة اذاقضی الله ورسوله ا مراًان یکون لهم الخیرة من امر هم ط

پس حالا که مطلب روشن شد که مؤمن ومسلمان راستین اعم از مر دوزن درمقابل حکم وقضاوت خداوند مجاز به اختیار طریقه دیگردر کا های خود نمی باشند والامؤمن حقیقی نبوده و ایمان در دل ایشان استقرار پیدا نکرده صرف تظاهر با یمان کرده و بزعم خود خویش را مؤمن و با ایمان می پندارد در حالیکه اظهار ایمان بدون امتحان وآزمایش به بارگاه خداوند « ج » مقبول نیست چنانکه می فرماید « **أحسب الناس ان یترکوا أن یقولوا آمنا و هم لایفتنون و لقدفتناالذین من قبلهم ط**

خداوند کریم آن قوت و کامیابی را بوضوح بما امر کرده و نشان میدهد که درغیر آن جز ناکامی راه سوی سراغ نمیشود ومؤمن بآن اذعان ویقین داشته و حوادث پدید آمده در جریان انقلاب تا حال مصداق حقیقی آن است « **ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم** » « **و ا عتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا واذکرو نعمة الله علیکم اذکنتم اعداءً فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها**

« **ولا تتبعو االسبل فتفرق بکم** »

که غور تعمق و دقت در معانی کلمات آیات متذکره همه رمز های پیروزی و شکست را بما نشان دهی می نماید .

و خداونه بوسیله آیات بینات خود که همه باسور زندگی مزج یافته وبخاطر نجات ازمصائیب ومشکلات ورسیدن بساحل فوز وفلاح وکامیابی بمسلمین فرستاده شده است افراد مومن را که ایمان شان ممزوج با یقین و اذعان قلبی است هدایت می کند چنانکه می فرماید :

« **کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون** »

و خداوند کسانیرا بخواهد هدایت بنماید دل آنها را برای قبول وپذیرش اسلام بازو فراخ نموده وسعه صدر می بخشد و افرادیکه گمراهی نصیب آنان گردیده قلب ایشان راچنان تنگ و بی ظرفیت می سازد که تکلیف و مشقت قبول هدایت بر ایشان بمشابه بالا رفتن بآسمانها بدون ذریعه غیر ممکن گشته و دل آنها بجای ایمان مبدل بجرثومه از فساد ورجس و نجاست و پلیدی می گردد چنانچه می فرماید :

« **فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کانما یصعد فی السماء کذالک یجعل الله الرجس علی الذین لایومنون** »

ادامه دارد



لزوم سازماندهی و کار تشکیلاتی در حرکتها و انقلابات اسلامی

سازماندهی معادل به کلمهٔ تنظیم ویا تشکیل است. تنظیم به معنی نظم بخشیدن و تشکیل به معنی شکل دادن وسازمان هم مجموعهٔ منظم چند فرد انسانی است که به منظور رسیدن یک هدف واحد بصورت هم آهنگ کار میکنند. بدینصورت سازماندهی وتشکیل عبارت از نظم دادن برچند چیز ویا یک عده افراد انسانی برای رسیدن به یک هدف واحد که همهٔ آنها در رسیدن به هدف مشخص شده سعی مشترک وهم آهنگ نمایند. این رابنام سازمان یاتشکیل ویا بنام تنظیم یاد می کنند. بطور مثال پر سونل کمیته تعلیم وتربیه جمعیت اسلامی افغانستان درحقیقت یکسازمان ویک تشکیل ویایک منظم ویایک تنظیم است. یعنی مجموعهٔ از برادرها نظم یافته اند و دربین شان تقسیم کار صورت گرفته است ومشترکاً سعی می کنند وکار ها یشان هم آهنگ است ومنظور شان هم رسیدن به یک هدف واحد است که عبارت از پخش علم ومعرفت دربین اتباع ملت مسلمان افغانستان میباشد ویا بطور مثال یک ماشین که درحقیقت یک دستگاه منظم پرزه جات است چندپرزه خورد وبزرگ گرد هم آمدند وبروی یک نظم خاص به هم جمع شدند وبطور مشترک آن پرزه جات کار میکنند تایک هدف را تامین کنند اگر فرضاً ماشین د وخت است، پرزه جات مختلف منظم شده وسازمان یافته ومتشکل شده وبطورهم آهنگ کار می کنند تا یک منظور را تامین شود که آن منظور د وخت است.

واگر با هیئت مجموعهٔ تنظیم اسلامی را تنظیم یاد می کنیم همچو منظوری را درنظر داریم وهمچو منظوری را ارائه می کنند: عدهٔ از افراد به شکل خاص وظیفه گرفته اند، با هم انتظام یافته اند وبطور هم آهنگ برای رسیدن ساز ما ند هی و تشکیلا ت درانقلابات بطور عام درانقلاب اسلامی بطورخاص یک فن بسیارمهم وبا ارزش است. تشکیلات به مردم نظمی میدهد که از طریق آن نظم کار زیادومؤثر به سهولت انجام می یابد واین خود مهارت می‌خواهد، هرکس نمی‌تواند که افراد مختلف را ساز ما ن ید هد ومتشکل سازد. سازماندهی ویاتنظیم وتشکیل انواع واقسام مختلف دارد. یک نوع سازماندهی درجامعه انسانی تنظیم دولتی است. مجموعهٔ افرا د به صورت سلسله مراتب بالا وپائین ویا بصورت اداره هائی که بپهلوی هم هستند برای اداره امور مملکت منظم و متشکل شده اند که آنرا تشکیل دولتی می گوئیم. ریاست جمهوری، صدارت، وزارت خانه‌ها، ریاست‌ها، آمریت ها، مدیریت‌ها، ماموریت‌ها مجموعهٔ منظمٔ افرادی هستند که‌جمعاً تشکیلات دولتی نا میده می شوند.

یکنوع دیگر از تنظیم و یا تشکیل، تنظیم سیا سی گفته می شو د . مثل احزاب سیاسی کشو ر ها ی مختلف د نیا تنظیم سیا سی گفته می شوند .

اگر تشکیل شامل یک عده افراد مسلح باشد وافراد مسلح را برای رسیدن یک مطلب وهد ف نظم بد هد آنرا تشکیلات نظامی میگویند. مثل ار د و که ارد و یک تشکیل نظا می است وافراد مسلح درآن سازمان میابد واگر مجموعهٔ از انسانها درجهت رسید ن به اهداف نظامی واهداف سیاسی جمعاً منظم می شود آنرا بنا م تشکیلا ت نظامی سیاسی یاد می کنند بطور مثال احزاب اسلامی افغانستان در شرایط فعلی تشکیلات سیاسی - نظا می هستند یعنی هم بخش های نظامی دارند که مسلحانه فعالیت می کنند وهم بخش های سیاسی که راجع به نو ع اداره وحکومت افغانستان اظها ر نظر می کنند و راجع به اصلاح و تغییر نوع حکومت در افغانستا ن تلا ش دارند ومبارزه میکنند .

به اعتبار دیگر سازماند هی دوگو نه می شود: سازماندهی علنی وسازماندهی مخفی بطور مثال کمیته تعلیم وتربیه که ما وشما اعضای آن هستیم یک تشکیل علنی است همه کس میدا ند که د ر ین جا شعبا تی سا خته شده و افرادی درآن شعبات جابجا گردیده تا بمنظور پیشبرد تعلیم وتربیه اتباع کشور کاری صورت بگیرد . اما اگر تشکیل مخفی باشد وازنظرعام پنهان باشد که آن را کس نفهمد آنرا بنام سازما ند هی مخفی یا د میکنند مثل تشکیلات تیم های چریکی د ر شهر کابل. گروهای چریکی توسط جبهات وسازمان های مختلف اسلامی متشکل شده اند وسازمان یافته اند ومخفیانه برای ضربه زدن بردشمن فعالیت می کنند ولی از نظر عام پنهان هستند .

و یا تشکیلا ت شبکه ها ی اطلاعاتی یک مملکت که چنین شبکه ها وسازمانهای جاسو سی آن از نظر عامه مخفی هستند. سازمانهای جاسوسی تشکیلات پنهانی وزیر زمینی میداشته باشد وجوا سیس دولتی را کس نمی شناسد . درتشکیلات مخفی کو شش میشود که ارتباطات بسیار کم باشد در چنین ارتباطات حتی یکنفر رفیق هم نظم خود را خیلی کم میشنا سد.

وحالا در مورد تاریخچهٔ تشکیلات نظر اندا ز ی می کنیم . از وقتیکه انسان حیات اجتماعی را قبول کرده است و از وقتیکه انسان حالت تمدن را اختیار کرده است یعنی ز ند گی پیشرفتهٔ شهری را اختیار کرده است سازماندهی دراین شان بو جو د آمده است . د و لت ها از قدیم الا یا م تشکیلات دا شته اند یعنی یک نظم خاص داشته وادیان هم از خود یک نظم خاص داشته‌اند. ازهمان زما نیکه بشر زند گی اجتماعی وشهر ی را در روی زمین اختیار کرده است ازهمان زمان تنظیم وسازماندهی د ر بین آن رواج پیدا نموده است . خصوصاً قوت های نظامی وقوای مسلح از اول منظم بود ه اند و به همین سبب است که اردو ،را نظام یاد می کنند درافغانستان هم کلمهٔ نظامی وملکی رواج داشت. چون قطعات مسلح از قد یم و جو د داشتند ودارای نظم خاص وتشکیلات بودند از این سبب اردو رابنام نظام یاد میگردند . تقسیمکه در قرن حا ضر علوم وفنون انکشاف یافت ان سازماندهی هم بی نهایت پیشرفت نمود وخصوصاً احزا ب کمو نیستی در کشور ها ی مختلف که دشمن آشتی ناپذیر اسلام و مسلمین هستند بطو ر خیلی منظم وسازمان یافته کار میکنند و درقرون اخیر اولین گروه سیاسی که توانست با استفاده از سازما ند هی دقیق کار کند کمو نیست ها بو د ند وبه این جهت مسلمانها هم مکلف هستند که در برابر کار تشکیلاتی کمونیست ها کار تشکیلاتی منظم و سازمان یافته داشته باشند .

کار تشکیلاتی را دریک کشور انقلابی درحدنهایت پیشرفت وانکشاف می توانیم ببینیم . انواع سازما نها و جمعیت های گوناگون درتشکیل وانسجام کا فه مر د م وجود دا ر د . مثلاً درجمهوری اسلا می ایرا ن که آنجا انقلا ب اسلا می شده است انو اع

سازمانهای که تودهٔ مردم ایران را
دردفاع از انقلاب وجمهوری اسلامی،
ایران منظم وبسیج نموده است می بینیم
سپاه پاسداران، بسیج مستضعفین ارتش
اتحادیه‌های مختلف اجتماعی و صنفی
جهاد سازندگی ، حزب‌الله وغیره .
حکومت دست نشانده روس
درکابل درسازماندهی وکارتشکیلات
بخاطر جلب حمایت مردم از خودش
نیز سازمانها ی را ایجاد کرده است
چون سازمان دیموکراتیک جوانان پیش
آهنگان، جبههٔ ملی پدر وطن، شئون
اسلامی ، دفاع از انقلاب، ساز مان
دیموکراتیک زنان وغیره . ولی چون
الحمد لله مردم رسوا وبد نامی هستند
سازماندهی وتشکیلات شان بدرد شان
نخورده است و نمی خورد .
تشکیلاتی دراسلام وجود داشته است
یانه . دراسلام نظم وسازماندهی وکار
تشکیلاتی جزء طبیعتش است. اول دین
که در کره زمین به نظم بخشیدن وکار
سازمان یافته شروع کرد دین اسلام
بود . تعمیر مسجد ها بـه هر قـر یه
باظهور اسلام خودیک کار سازماندهی
بود . تعین ملا امام ها د ر مسا جد
صغیر به حیث رهبر همان قریه، بنای
مساجد جامع درقصبه‌ها بمنظور ادای
نماز جمعه وبنای عیدگاه ها درشهرها
بمنظور ادا ی نما ز عید همهٔ این ها
یکنوع روشن وآشکار کار تشکیلاتی
وسازماندهی در اسلام است . چیزی

را که امروز کمونیست‌هابنام سازمان
های انقلابی وحزبی تاسیس می کنند ،
کنگره‌هاوپلینوم هامیسازند، کنفرانس ها
تشکیل میدهند همهٔ شا ن کا پی
تقلید خود آگاه یا ناخود آگاه ازجنبهٔ
تشکیلات اسلام است. گردهم آمدن
مردم یک محله دریک مسجد واقتدای
شان به یکنفر وصف بندی منظم شان
و اقتدای کامل شان ازامام نماز شان
خود یکنوع سازماندهی وتنظیم افراد
درکارعبادت پروردگاراست. هم چنان
جمع شدن افراد دریک محله که مسجد
جمع خوانی باشد وجمع شد ن افرا د
در سال دوبار بخاطر خواندن نمازعید
همهٔ این‌ها کار های تشکیلاتی وسازمان
یافتهٔ دین اسلام میباشد .
هم‌چنان اسلام دراولین موجودیت
خود تشکیلات دولتی داشته، است .
در زمان رسول‌خدا (ص) وقتیکه برای
اولین بار حکومت اسلامی، در مدینه

تشکیل شد و بعد به جزیر ة العر ب
انکشاف یافت یکنوع تشکیلات بسیط
دولتی وجود داشت. آن حضرت (ص)
پادشاه نبود پیغمبر بودند و لی هم
رهبر د نیا بودند و هم رهبر آخرت .
قضات در زمان آن حضرت تعین شده
بودند ، والی ها معین شده بود ند ،
هیئت جمع آوری زکوة معین گردیده
بود ند . هیئت که از احوال جا معه
وبازار ونرخ اشیا وارسی میکردند معین
شده بودند ودرزمان آن حضرت یکنوع
تشکیلات اداری پایه گذاری شده بود
ودرزمان خلفای راشدین خاصتاً درزمان
حضرت عمر (رض) تشکیلات اداری
وسیاسی مسلمانها خیلی قو ت یا فت
وانکشاف نمود وحتی حضرت عمر (رض)
از تجر بیات ایرانی ها و رو می ها
استفاده کرد . زیرا عرب‌ها مردمانی
بودند که پیش ازاسلام دولت نداشتند
وبه شکل قبیله وی زندگی میکرد ند



و رومی ها وایرانی ها امپراطور ی وحکومت داشتند وراجع به دفتر ودفتر داری تجربه داشتند . درزمان حضرت عمر (رض) تشکیلات خیلی پخته شد ووسعت یافت چندین دفتر ودیوان جدید بمیان آمد . قوت ها ی نظامی لشکر تا آنوقت نبود ،مسلمانها می جنگیدند. در زمان حضرت عمر (رض) بر ا ی اولین بار نیروهای مسلح تشکیل شد. بیت المال ساخته شد ، دیوان مراقبت بمیان آمد . دیوانی که امر به معروف ونهی ازمنکر می کند ومبارزهٔ اجتماعی به ضد فساد می کند ایجاد گردید .

در زمان خلافت اموی ها وعباسی ها فن تشکیلا تی درحکومات مسلمین خیلی پیشرفت کرد ووزارت خانه ها بمیان آمد معنی لغوی وزیر که ازوزر گرفته شده بار را گفته می شود وزیر کسیکه یک قسمت مسؤلیت وکار یک دولت را بدوش می گیرد و زیر گفته می شود . وزارت های مختلف تنفید، وزارت تفویض و دیوا ن رد مظا لم قضایای رابحث میکرد که ازصلاحیت فیصلهٔ قاضی بالابود . مثلاً یک وزیر جرمی میکرد که درین صورت توسط دیوان مظالم بررسی میگردید .

سا ز ما ند هی و تنظیم ونظم بخشیدن خیلی مهم است. اگرمجموعهٔ از انسانها منظم شوند باصرف نیروی کم کار بسیار بزرگ انجام می گیرد. بطور مثال جرثقیل یک دستگاه منظم ومجموعهٔ از پرزه جات سازمان یافته متشکل است . چنان این پرزه جات گرد هم آمدند وچنان با هم متشکل شدند که آدم باصرف یک قوهٔ بسیار کم یک وزن بسیار بزرگ رامی تواند بالا کند . هم چنان تمام ما شین ها همین خاصیت را دارند چون مجموعهٔ از پرزه جات منظم هستند بافشارتکمه آدم می تواند کار بسیار بزرگ را انجام دهد . پس اگر انسانها هم بصور ت ماشین سازمان پیدا کنند ومنظم شوند با صرف یک قوای کم می تواند کار زیاد نماید ونتایج بزرگ را بگیر د . خدا وند متعال عالم خلق وکائنا ت را به شکل یک دستگاه منظم سا خته است . عالم خلق کاملاً یک مجموعهٔ منظم است. اتوم که یک ذره است بازهم مجموعهٔ منظم از ذرات است . بعد مجموعهٔ چندین اتوم منظم می شوند وسازمان پیدا می کنند ما لیکول را ایجاد مینماید ما لیکول ها منظم می شوند بلور تشکیل می نمایند . بعین شکل چندین سیاره وقمر و ستاره بدورهم جمع می شوند نظام شمس را تشکیل میدهند . ملیون ها نظا م شمس یک کهکشان رامیسازند ازمجموعهٔ ملیون وملیارد ها کهکشان کاینات سا خته شده است. پس خداوند کائنات وعالم خلق را بانهایت نظم آفریده است وتمام عالم خلق که عظمت پروردگار درآن مشا هده میشود از برکت نظم است که خداوند به آن بخشیده است .

قرآنکریم میفرماید

فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئاً وهوحسیر

آیه ۳-۴ سورة ملک از دلا یل محکم اثبات وجو د خداوند د ر بین دانشمندها درعصر حاضر برها ن نظم است وانسان ازنظمی که درعالم خلق در بین انسانها، درحیوانات،درستاره ها ، درزمین وهمه موجو دا ت آورده است به وجود ناظم عظیم الشأن وواجب الذکر پی میبریم .

مثلاً اگر نظم را درخود انسان مطالعه کنیم می بینیم چندین سلو ل های منظم جمع میشوند بافت را میسازند، بافت ها جمع میشوند عضو رامیسازند، عضوها یک دستگاه رامیسازند دستگاه ها ضمه که از حلق، ازگلون، ازمعده واز روده تشکیل شده است .

وبدن انسان ازمجموعهٔ دستگاه های منظم ساخته شده است .

قوای بشری مثل خا صیت یک ماشین میباشد که از پرزه جات منظم تشکیل شده اند وکار منظم وهم آهنگ می کند اگر قوای انسانی نظم داشته باشد ومنظم شود بعد از منظم شدن ومتشکل شد ن آد م می توا ند که محصولات بسیا ر زیاد را از آ ن بدست بیاورد . مثلاً یکی ازوجوه که جنبه های پیروز مند ی جبههٔ پنجشیر

این بوده که درآنجا کار منظم وسازمان یافته وجود داشته است .

وکار تشکیلاتی شده است. یعنی افراد ونیرو ها سازما ن یا فته هستند قطعات مسلح دا را ی تشکیلا ت به خصوص هستند واز برکت این کا ر منظم وسازمان یافته وتشکیلات منظم خداوند فتوحات را نصیب این جبهه گردانید وانکشاف یافت یکی ازعلل عقب مانده گی احزاب اسلامی ما وشما در پاکستان این است که ازلحاظ تشکیلات عقب مانده اند . مثلاً باید چنان یک سازمان ایجاد شود وچنان تشکیلا ت ساخته شود که تمام نیروهای مسلمان موجود درافغانستان وخارج افغانستان درمسیر انقلاب اسلامی افغانستان بسیج شوند وبکار اندا خته شو ند ازکسی درجنگ ، از کسی در نوشته ازکسی درصحبت، درکار قضایی، سازماندهی حل وفصل منازعات وامثال آن استفاده شود . پس اگر نیروهای انسانی درست منظم شوند وسازمان بیابند ازمجموعهٔ فعالیت آنها یک کار پرثمر و بزرگ ایجاد میشود وهدف به خوبی وبه سرعت بر آورده میشود . امروز قسمت اعظم نیروی انسانی افغانستان که طرفدا ر وو فادار به انقلا ب اسلا می هستند در افغا نستا ن ویا خـا رج از آن درپاکستان یا در ایران بطور عاطل وبیکار مانده اند که تنها ازنیروی شان استفاده نمی شود گاهی اوقات نیروی شان برضد جهاد بکار می افتد از طرفی این را نیز باید درنظر گرفت که سازماندهی وتشکیلات همه کار را دوا نمی کند. تشکیلات یک شرط است ویک وسیله است ایمان بکار است ، تقوی بکا ر است ، اخلاص بکار است ، عمل بکار است ، رهبری درست بکار است ایثار بکار است، سازماندهی بکار است عوامل زیادی هستند که درپیروزی نقش عمده دار ند که البته یکی از آن عوا مل سازماندهی میباشد اما سازماندهی همه کار را نمیکند . چه بسا مر د م که از سازماندهی بسیار دقیق بر خوردار بودند ، چون ایمان … وشجاعت نداشتند از تشکیلا ت خود استفا د ه کرده نتوانستند . مثل مجاهدین خلق ایران که یک ساز ما ن خیلی مغلق وپیچیده ودارای تشکیلات خیلی عالی وپر اسرار بود . ولی چو ن معنو یت شان ضعیف وایمانشان ناقص بود ناکام شد ند و سخت بـه فضیحت شکست خوردند ویا سازمان آزادیبخش فلسطین که ساز ما ن نها یـت د قـیـق ا ست ولی چون فاقد ایمان ومعنویت هستند بیش از نیم قرن است که تلا ش می کنند ولی تلاش شا ن به جا ی نمی رسد حتی حزب کمونیست کابل از د قیق تر ین نظا م ساز ما ند هی وتشکیلاتی برخوردار هست ولی چون منفور هستند، مردم فاسد وخائین هستند نتوانستند از تشکیلات منظم کاری را به انجام برسانند.

پس تکیه کردن بالای سازماندهی وتشکیلات به این معنی نیست که همه کار را سازمان بکنند و از آن طر یق به پیرو ز ی می رسیم بلکه این یک وسیله است که ازآن باید استفاده کرد پیروزی ازجانب پروردگار است وچون خداوند نظم را دوست دارد بند گان او نیز کار منظم باید بنمایند .

پس به این شرح کار تشکیلاتی وسازمان یافته درحرکت ها انقلابات اسلامی نهایت مهم وارزنده است تا که بواسطه سازماندهی یک بسیج همگانی صورت بگیرد . تمام نیرو ها در جهت اعلای کلیمهٔ خدا وتقویهٔ اسلام به کار وتلاش بیفتند وبسیج شوند، ولی ازهمه مهمتر این است که آدم درکار تشکیلاتی وسازماندهی به فن مخفی کار ی آشنا باشد ویکی ازعلوم انقلاب اسلامی فن مخفی کاری ومبارز ه مخفی است . یک اصطلاح را بنام ستون پنجم یاد می کنند درهسپانیا که دریکی ازجنگ های جهانی بود قوماندانی چهارجبهه در چهار طرف هسپانیا تشکیل داد ه بود وقتی ازآن قوماندان سوال کردند که تو با کدا م یک از این جبهها ت وستون ها پایتخت را اشغال میکنی او درپاسخ گفت که باستون پنجم پایتخت را اشغال می کنم که هدایت نیروهای مخفی در د رو ن شهر بود که آنها کامیاب شدند . درانقلاب ها ستو ن

پنجم یا نفوذ در داخل دشمن و کار اطلاعاتی نهایت موثر است . بسیار پیروزی های مجاهدین نیز دراثر نفوذ بداخل یک پوسته وگارنیزیون دشمن صورت می گیرد و به این صورت وجود سازماندهی دردرون قطعات وپوسته‌های دشمن کار راآسان می کند و او را ازهم می پاشد. تحقق این امرو دستیابی به چنین هدف ضرورت به این پیدا می کند که آدم باید مخفی کاری وسازماندهی مخفی را بفهمد وبه اصول های آن آشنا باشد ودرعمل پیاده نماید .

در مخفی کاری ارتباط محدود می باشد . افراد یکدیگر خود را کم می شناسند تازود مورد شناسایی دشمن وپولیس قرار نگیرند و این را باید بداند که پولیس راچه قسم اغوا بکند وفریب دهد.

وقتی حرکات مسلحانهٔ اسلامی در افغانستان شروع شد تجارب برادران خیلی کم بود که بتوانند ازفن سازماندهی مخفیانه ومخفی کاری استفاده کنند.

درحالیکه باپخش یک شب نامه صدها جوان مسلمان دستگیرشد مورد شکنجه واذیت قرار گرفتند وبه شهادت رسیدند . وچه بسا که باپخش یک شایعهٔ کودتا که من درزندان پلچرخی به چشم سر مشاهده کردم صدها افسر جوان و صاحب منصب بنام اینکه خواسته کودتا کنند به فن مخفی کاری بلد نبوده وسازماندهی درست نداشته افشا شده واز طرف دشمن دستگیر گردیده و به جوخه های اعدام سپرده شدند .

ساختن یک حزب سیاسی ومنظم

اگر بخاطر رضای خدا وخدمت بدین خدا باشد کدام بدعت وگناه نیست . چنانکه قرآن مجید می گوید «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیرویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر .» باید که از شما یک گروه باشد وامت باشد که به معروف امر کند وازمنکرنهی بکند ومردم را بسوی خیر که راه خدا است دعوت کند یعنی امت مجموعهٔ منظم است که یک هدف واحد را تعقیب می کند واین آیت بما یاد میدهد که شما یک امت باشید، یک مجموعهٔ منظم باشید که شما مردم رابسوی خیر دعوت کنید وبصورت دسته جمعی امر به معروف کنید و نهی از منکر نمائید . هم چنان دراسلام کار دسته جمعی نسبت به کار انفرادی بسیار شرافت دارد . واز این سبب است که فرقه بزرگ واکثریت مسلمانها را بنام اهل سنت وجماعت یاد می کنند چنانچه مولانا صاحب می گوید که:

«راه سنت باجماعت خوب بود.»

راه ما وشما راه اکثریت است اسلامی است . البته اهل قبله تماماً شامل امت اسلامی میباشند ولی اکثریت را اهل سنت تشکیل میدهد .

حضرت مولانا صاحب میگوید که انبیای خدا راببینید برای اینکه به خود رفیق هم سفرپیدا کنندوبرای خود رفیق همرزم پیدا کنند معجزه ها نشان دادند تامردم باآنها همراه شوند وتاکید میکند که آدم که می خواهد به خدا برسد باید سعادت راتنهاخود کمایی نکند باید کوشش کند که به خود همسفر پیدا کند .

باز درمثنوی است که :

«اسپ بااسپان یقین خوشتر رود»

اگر یک اسپ باوجود اسپهای همسفر وهمراه داشته باشدسرعت راه میرود وخوش میرود اگر تنها باشد افسرده میباشد .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

د محمدي مدرسې له قهرمانانو څخه

د رأفت الباشا لیکنه

د مولانا بشار ژباړله

صهیب الرومی

ربح البیع یا ابا یحی !ربح البیع بیع
بیعې گټه وکړه یااباییحی!بیعې گټه وکړه
« محمد رسول الله »

صهیب الرومی .

څوک دی چې په مسولیوکی صهیب الرومی نه پیژنی او د ده په خبرونو او سیرت پوه نه وی ؟ !

مګر دا چې زمونږ ډیر کسان په دی پوه نه دی چې صهیب،رومی نه ؤ بلکې سوچه عربی ؤ . له پلاره نمیر ی او له موره تحیمی ؤ او دا چې نسبت‌لی روم ته شوی یوه کیسه لری چې لا تر اوسه تاریخ د هغه یاد خوندی ساتلی او د تاریخ پاڼی د هغې حکایت کوی .

د بعثت څخه د زمانې ، له دوه لسیزه پړاونو څخه مخکې ، سنان بن مالک النمیری د فارسیانو د پاچا کسری لخواد (ابله) (۱)حاکم ؤ او دغه حاکم یو زوی درلود چې له پنځه کلنی څخه د هغه عمر له ؤ اوختی اوهغه په صهیب سره یادیده .

صهیب د گلابی مخ ، د سرو ویښتانو او د تازه صورت او نشاط خاوند ؤ او ده داسې سترګی درلودلی چې ور څخه د هوښیاری او نجابت اثار لیدل کیدل او بیا پردغو ټولو د خوشحالونکی طبعې او د پرروحیاتو لرونکی ؤ او تل د خپل پلار د زړه د خوښی سبب کیده او ور څخه ئی د امارت غمونه لری کول .

د صهیب مورد خپل دغه کوچنی زوی او خپلو نورو محافظینو او خدمتګارانو سره د خو ورځو د استراحت په غرض د عراق د ثمنکو د الثنی قریې ته ولاړه . هلته د رومیانو د لښکرو یوه ټولګی پر دغې قریې یرغل وکړ او د رومیانو دغه ټولګی د صهیب د مور محافظین و وژل ، مالونه‌ئی لوټ کړل ، او نفر ئی په اسارت و یوړل‌اوپه دغه جملهکی صهیب هم د رومیانو په اسارت کی ولوید .

صهیب د روم د هیواد د غلامانو په بازارونو کی خرڅ شو او دغه صهیب د زمانې په دورونو کی د یوه بادار او د بل بادار په غلامۍ کی لویده او د ده حال د هغوغلامانو د حال په شان شو چې د روم

د هیواد قصرونه ور څخه ډک وو .

همدغه حال د دی سبب شو چی صهیب هم د رومی ټولنی منځ ته ولوید او ده په خپلو سترګو د رومی قصرونو د ناروا او فحشاو تماشا کوله ، او په غوږونو سره ئی د مظالمو او مفاسدو آوازونه ، وریدل تر دی چی ده له دغی رومی ټولنی څخه کرکه وکړه او هغه ئی حقیره وګڼله او له ځان سره ئی داسی وویل :

« ان مجتمعاً کهذا لایطهره الاالطوفان»

پیشکه دغه راز ټولنه بی له طوفانه په بل شی له پاکیږی .

سره ددی چی صهیب د روم په هیواد کی لوی شو او د رومیانو په منځکی د زلمیتوب مرحلی ته ورسید او سره د دی چی عربی ژبه ئی هیره شوی او نژدی وه چی بیخی هیره ئی کړی بیا هم په دی پوه و چی دی د صحرائی عربانو د زامنو څخه دی او د ده په شوق کی تر هغی ورځی یوه شیبه هم دا کمی نه دی پیښ شوی چی دی د غلامی څخه ځان آزاد کړی او دخپل قوم سره‌پیوسته او یو ځای شی .

بیا د ده شوق عربی هیواد ته لا زیات شو چی کسوم وخت د نصرانیانو یو کاهن خپل مشر ته‌داسی وویل .

لقد اظل زمان یخرج فیه من مکة فی جزیرة العرب نبی یصدق رسالة عیسی بن مریم و یخرج الناس من الظلمات الی النور .

هغه زمانه نژدی شوی چی د جزیرة العرب د مکی څخه یو نبی را ښکاره شی او هغه به د عیسی بن‌مریم تصدیق کوی ، او خلک به له تیارو څخه رڼا ته را و باسی .

بیا صهیب ته‌دافرصت‌تر لاسه شو چی د خپلو بادارانو د غلامی څخه تیښته وکړی او د مکی ـ ام القری او دعربو دهستوګنځی او د راتلونکی پیغمبر د بعثت ځای لاره ونیسی .

کله چی صهیب عربی هیوادته ورسید او خلکو د ده د ژبی دروند والی اودوینیانو سور والی ولید نو په صهیب الرومی سره لی و نوموه .

صهیب د مکی د ساداتو دیوه تن چی عبدالله بن جدعان نومیده ملګرتیا غوره کړه اوپه تجارت بوخت شو هماغه و چی ډیر مال ئی وګاټه او د ډیری هستی خاوند شو مګر تجارت او مال ګټمل له ده څخه د نصرانی کاهن وینا او خبره هیره نکړه نو هماغه و چی کله به ئی په زړه کی د هغه وینا او خبره را یاده کړه نو د ځان څخه به ئی په ډیر شوق سره دا پوښتنه وکړه :

متی یکون ذلک ؟

هغه به کله وی ؟

ډیر ځنډ و نه شو چی ده ته د دی پوښتنی ځواب ورسید او هغه داسی چی :

د ورځو نه یوه ورځ صهیب د خپلو سفرولو څخه مکی ته ستون شو او ورته وویل شو چی محمد بن عبدالله پیغمبر لیږل شوی او هغه، خلک د یوه الله عقیدی ته رابولی او هغوی عدل او احسان ته‌هڅوی او دفحشاو او منکراتو څخه منع کوی .



لو وبی ویل : ایا هماغه شخص نه دی چی په امین سره ئی یادوی؟

ورته وویل شو : بلی ، هماغه دی.

لو وی ویل دهغه ځای چیرته دی ؟

ورته وویل شو : د صفا تر څنگه د ارقم بن ابی الارقم په سرای کی دی مگر پام کوه چی د قریشو کوم تن تا ونه وینی ځکه که تا د قریشو کوم تن ووینی لو تاسره به دا وکړی او دا وکړی اوته بو بردیس بی او خپلوان نلری چی ستا مرسته وکړی .

صهیب په ډیر احتیاط د ارقم بن ابی الارقم سرای ته روان شوه کله چی سرای ته ورسید لو دسرای د دروازی سره ئی عمار بن یاسر چی لاله پخوا څخه لی پیژانده ولید ، لو یو څه شیبه په سوچ کی شو اوبیا ور نژدی شو او وبی ویل : ای عماره ! ته څه غواړی ؟

عمار وویل : بلکی ته څه غواړی؟

صهیب و ویل : زه غواړم چی دغه سړی ته ورشم او ور څخه واورم چی څه وائی .

عمار وویل : زه هم همدغه غواړم.

لو صهیب وویل : راځه چی دواړه دالله په برکت سره ورشو .

صهیب بن سنان الرومی او عمار بن یاسر دواړه رسول الله(ص) ته ورغلل اودواړو دالهی پیغمبر وینا واوریدله او دالهی پیغمبر دوینا په اوریدلو سره ددواړو په سینو کی دایمان رڼا ئی وځلیده اودواړو ورته دلاسونو په اوږدولو کی خپل بیعت وښود اودواړو شهادت ور کړ چی :

« لااله الا الله ، وان محمدا عبده ورسوله »

بیا دواړه توله ورځ د الهی پیغمبر سره پاتی شول اود ارشاداتو له چینی څخه ئی خوړی اوبه وڅښلی او دهغه دملگرتیا له نعمت څخه ئی خوندوله واخیستل .

کله چی شپه شوه او هره خوا اراسی شوه لودواړه دشپی په تیاره کی د الهی پیغمبر له ځای څخه را ووتل او دواړو دخپلو ځانو سره دهدایت دومره رڼا تر لاسه کړه چی دغه رڼا دتولی دلیا د روښانتیا دپاره بسنیا کوله.

صهیب دبلال ، عمار ، سمیه، خباب او نورو لس گونو مسلمانانو سره دقریشو دلاسه دومره تکلیفونه ولیدل که چیری دغه تول پر یوه غره باندی نازل شوی وای نو غر به ئی توته توته کړیوای مگر دمسلمانانو هر یوه دغه تکلیفونه په صبر او اطمئنان سره وزغمل ځکه دوی پوهیدل چی دجنت لاره په تکلیفونو سره پته ده .

کله چی رسول الله (ص) خپلو ملگروته دمدینی دهجرت اجازه وکړه لو صهیب عزم وکړ چی د الهی پیغمبر او ابوبکر سره هجرت وکړی مگر قریش دصهیب په عزم وپوهیدل او دده دهجرت مانع وگرځیدل او ورباندی ئی پیری ودرولی څو د هغو څخه تیښته ونه کړی اودځان سره دتجارت سوبن او سره پولسی .

صهیب دحضرت پیغمبر ﷺ او دده د ملگری (ابوبکر رضی الله عنه) دهجرت څخه وروسته دغو دواړو ته دځان رسولو دفرصت میندلو په فکر اوشحه کی ؤ مگر ورته داسی فرصت ترلاسه نشو ځکه د څارونکو مترگو ، دده څارنه کوله اوبی له حیلی څخه ئی بله لاره نه موندله .

هماغه ؤ چی په یوه پخه شپه کی بیت الخلا ته دده وتل زیات شو او هغه داسی چی څنگه به دی له بیت الخلا څخه راغی لو سمدلاسه به بیا بیت الخلا ته ولاړ .

پدغه وخت کی ځنو څارونکو وویل :

خوښ اوسی چی لات او عزی دخیټی په ناروغتیا اخته کړی دی لوبیا دوی دخوب په ځایونو کی پریوتل او ددوی سترگی په خوب سره پتی شو لی .

هماغه ؤ صهیب ددوی له منځه ووت او دمدینی لاره ئی ونیوله .

دیر وخت لا نه ؤ تیر چه دصهیب څارونکو دصهیب وتلو ته متوجه شول اوله خوبه وحشت وهلی را پورته شول او خپل آسونه ئی زین کړل او پر آسونو سواره ورپسی ووتل او د گیرولو په هڅه کی ئی شول .

کله چه صهیب دخپل ګډېدلو
موضوع حس کړه نوپربولوځای باندی
ودرید اودخپلی توبری ځخه ئی غشی
را وویستل او یو غشی ئی په لینده
کې کېښود او ویی ویل :

ای دقریشو ټولګه! تاسی و
پوهیږی ، په الله می دی سوګند وی
چی زه دخلکو په لـښت په غشی
ویشتونکی او هدف ته په ښه توګه
دغشی رسونکی یم ، او په الله می
دی سوګند وی چی زه به ستاسی هر
یو چی ما سره غرض وکړی پهغشی
سره ووژنم اوبیا چه غشی خلاص شی
تاسی‌به پخپلی توری سره ووهم .

په دغه وخت دقریشو دټولګی
یو تن وویل :

په الله دی زمونږ سوګند وی
چی تا به مونږ پری ږدوچی‌له مونږ
ځخه خپل ځان اوسال بچ کړی . ته
هماغه ئی چی مکی ته لیستمن راغلی
او بیا په مکه کی د ډیری شتمنی
خاوند شوی .

صهیب وویل : که زه تاسی ته
خپل مال در کړم نو ایا بیا تاسی‌ځما
پریښودونکی یی ؟

دوی وویل : هو .

هماغه‌ؤچی صهیب دقریشودغی
ډلی ته په مکه کی دخپل مال ځای
وښود اوبیا چی دوی دصهیب ښودل
شوی‌مال‌ترلاسه کړنوبیا دوی صهیب
ازاد پریښود .

صهیب دمدینی لار ونیوله او
خپل‌دین ئی خوندی وګرځوه‌اود خپل
مال چی خپل عمر ئی ور باندی
مشغول کړی ؤ هیڅ پروا ئی ونه
ساتله .

هرکله چی به ورته ستومانی
ورسیده نو درسول الله(ص)په شوق
سره به دښه نشاط او قوت خاوند
شو اوخپل منزل ته‌به‌ئی دوام ورکړ.

کله چی صهیب قباته ورسید
او په ده باندی درسول الله (ص)نظر
شو نو ورته ئی ډیره خوشحالی‌وکړه
او ویی ویل :

«ربح البیع یاابایحیی! ربح البیع»
بیعی ګټه وکړه یا ابو یحیی !
بیعی ګټه وکړه .

دالهی پیغمبر پدغی وینا سره
دصهیب پر مخ خوشحالی راغله او
ویی ویل :

والله ما سبقنی الیک احد یا
رسول‌الله! وما اخبرک به الا جبریل»
په الله سوګند ، تاته‌له ماځخه بل
هیچا سبقت ندی کړی ، او بی له
جبریل ځخه بل‌چا خبر کړی نه یی.

حقیقت دی چی بیعی ګټه وکړه
اوداسمان وحی دهغی تصدیق کړی
اوجبریل ور باندی شاهدی ورکړی
ځنګه چی د صهیب په باب دغه
قول نازل شوی دی :

«ومن‌الناس من یشتری نفسه
ابتغاء مرضات الله والله رؤف
با العباد » (۲)

او ځنی له خلکو ځخه هغه
څوک دی چی خپل ځان دالله د
رضا دپاره خرڅوی او الله(ج) ډیر
مهربان دی پر بندګانو باندی .

نو صهیب بن سنان الرومی
ته ددغه ښه عاقبت مبارک وی ،

---

(۱) ابله د عراق په هیواد کسی
یو پخوانی ښار دی چی‌اوس دبصری
جز ګرځیدلی دی .

(۲) البقرة — ۲۰۷



سرگذشت یک مجاهد

ترجمه: ن « جمال »

نام احساسمند نعیم زلیخا بود او باوجود سپری نمودن شانزده سال عمرش را با نهایت مصیبت وبدبختی‌ها نمونهٔ کامل حسن نسوانیت را حامل بود ، زلیخا فطرتاً از هر انسان نفرت داشت ، از مدتها به اینطرف با ابن صادق لحظات تلخ زندگی را سپری نموده بد ترین مثالهای کردار انسانیت را در اعمال او دیده بود ، او هر انسانی را همانند ابن صادق اوباش مغرض، سفاک ورذیل فکرمی کرد وقتی نعیم را در آن قلعه پا به زنجیر آوردند او چنین فکر می کرد که یک انسان مغرض در دام انسان مغرض دیگریست اما وقتی دید که نعیم از دوستی با ابن صادق انکار میکند همه تصورات قبلی اش عوض گردید ، او احساس مینمود که این جوان از ساکنین این دنیای که در آن روز های تلخ و شب های وحشتناک آنرا سپری میکند ، نیست او به عزم و ایمان نعیم حیران بود در ابتدا اورا مظلوم فکر نموده قابل ترحم میدانست لیکن چند روز بعد او به نظرش قابل پرستش جلوه کرد .

زلیخا از سر نوشت درد آور والدینش آگاه نبوده بعد از استدعای زیاد از وصال آنها مایوس گردیده بود ، از همان جهت دنیا در نظرش یک خواب بی حقیقت و آخرت یک خیال و وهم جلوه میکرد حس مبارزه علیه ظلم و استبداد ابن صادق در قلب او بعد از بار بار بجوش آمدن مرده بود اکنون او به ناخدای راه گم و محروم از ساحلی را می ماند که بعد از سپری نمودن مدتها در میان امواج بی‌امان بحر ازشناوری و غرق شدن بی‌پروا شده بود و در زورق خود با چشم بسته بی هراس در میان امواج مصایب روان میشد ، گاه گاه فکر یک بار چشم باز و بسته کردن به ذهنش خطور میکرد اما فوراً مایوسی سرا پای هستی اش را فرا میگرفت این نا خدای بی خانمان ضرورت بر آن داشت که تا کی او را بطرف ساحل و یا منزل آواز دهد ، البته مشیت خدائی بر آن بود که نعیم این کاررا انجام دهد ، آمیزش خیلی مختصر با نعیم طوفان بخواب رفته را دوباره در قلب زلیخا بیدار ساخته آرزوی رهائی از پنجه ابن صادق و زندگی در دنیای بی آلایش و آزاد نعیم در قلب او به تپش آغازید .

زلیخا هر شب وقت و ناوقت علاوه از اشیای خوردنی و نوشیدنی، نور امید را نیز باخود به اطاق تاریک نعیم می برد .

بعد ازچهار روز دوباره نعیم را به خدمت ابن صادق حاضر ساختند ابن صادق چون هیچ تغییری در او ندید حیران گردیده گفت : تو خیلی سخت جان‌هستی ، شاید اراده خدای تو بر آن باشد که تو زنده بمانی اما تو بدست خود مرگ‌را خریده‌می کنی، من باز هم به تو فرصت میدهم تا فکر کنی ، ومن یقین دارم که ستاره

اقبال تو خیلی بلند است ، تو بخاطر انجام کدام کار بزرگ ساخته شده ئی من وعده میدهم که ترا بمقامی خواهم رساند که در آنجا از تمام جهان اسلام کسی با تو برابری و همسری نتواند ، من دراین آخرین فرصت دست دوستی طرف تو دراز می کنم و اگر تو باز هم خلوص مرا رخنه زدی پاره پاره خواهی شد !

نعیم گفت ! ای سگ پست فطرت ! چرا مرا اینقدر تنگ می کنی ؟

ابن صادق : گزیدن این سگ پست هرگز گوارا نیست و حالا وقت آن رسیده که این سگ بخاطر گزیدن تو دهن بکشاید ، انسان عاقبت نا اندیش ! اندکی چشم باز کرده طرف دنیا ببین چقدر حسین است ، ببین آنجا رو بروت که مناظر کوهها چقدر دلکش است ، اگر هوس دیدن هر چیزی را داشته باشی ، امروز خوب ببین ، و تصاویر آنها را بخوبی نقش کن ، زیرا فردا قبل از طلوع آفتاب چشمان تو کشیده میشود و گوشهایت نیز از شنیدن باز می ماند،امروز هر چه میخواهی ببینی ببین و هر چه میخواهی بشنوی بشنو! این گفت و دستور داد تا نعیم را به ستون به بندد ، و گفت !هان حالا بگو که قبل از محرومی ات ازچشم، چیزی هست که تو خواهش دیدن آنرا داشته باشی ؟

نعیم خاموش ماند .

ابن صادق : توخبر داری که فیصله های من حتمی است . امروز به تو مهلت است تا شام در همین جا باشی ، ازین فرصت استفاده نموده هر چیزی که در برابر چشمانت می آید ببین هر نغمهٔ که پیش تو سروده میشود خوب بشنو، این گفت و زنگ را بصدا آورد . همزمان چند نفر با ساز و رباب و دف و چنگ حاضر گردیده به یک گوشه نشستند .

صدای نغمه آهسته آهسته بلند میشد،سپس چندزن بالباسهای فاخری از یک گوشه نمو دار گردیده برقص شروع کردند ، نعیم سر پائین انداخته بطرف پاهای خود میدید ، و اندیشه او ده ها میل دور از اینجا به فضای یک دهکده کوچکی پرواز داشت .

چند ساعتی از انعقاد این محفل سپری شده بود که ناگاه ازصدای سم یک اسپ تیز رو حاضرین مجلس سراسیمه ایستادند ، ابن صادق بلند شده هر طرف می دید که یک غلام حبشی داخل آمده اطلاع داد که اسحاق آمده .

ابن صادق نعیم را خطاب نموده گفت : ای جوان ! شاید تو کدام خبر دلچسپ را بشنوی لحظهٔ بعد اسحاق طشتی برداشته حاضر شد و بعد از ادای احترام ابن صادق طشت را پیشروی او گذاشت ، در طشت چیزی گلوله‌در دستمال پیچیده بود ، ابن صادق دستمال را بر داشت نعیم متوجه شد که سر انسانی در آن گذاشته شده .

ابن صادق « شاید تو از دیدن آن خوش شوی » گفته به حبشی اشاره نمود ، حبشی‌طشت را برداشته پیشروی نعیم گذاشت ، از شناختن سر، قلب نعیم به تکان آمد ، او سر ابن عامر بود ، و هنوز به چهرهٔ نحیف و زارش یک تبسم داشت نعیم چشمان اشک آلودش را بست زلیخا که پشت سرابن صادق ایستاده این صحنه درد ناک را تماشا میکرد از مشاهده اشک به چشمان این پیکر عزم و ثبات ، قریب بود جگرش از دهان بریزد .

ابن صادق از جای خود بلند شد ، سپس اسحاق را به نزدیک خود خواسته تکان داده گفت :

اسحاق!حالا فقط یک شرط باقیمانده من میخواهم که سر محمد بن قاسم را یکجا با این جوان دفن کنم اگر تو به این کار مؤفق شدی هیچ عذری برای زلیخا در انتخاب نمودن تو به حیث شریک زندگی اش ، باقی نمیماند .

این گفت و ابن صادق روتافته طرف زلیخا دید ، او اشک ریزان بطرف اطاقش دوید ، ابن صادق پیشروی نعیم آمده ایستاد و شروع به سخن کرد :

من میدانم که تو این قاسم‌را دوست داری ، و اگر تا رسیدن سر او نتوانستی تو زاده بمانی من برایت وعده میدهم که سر او را یکجا با تو دفن می کنم .

این گفت و به سپاهیان دستور داد و آنها نعیم را به زندان بردند

امشب نعیم تا مدتها بی تابانه به اطراف اطاق میچرخید ، قلب او بعد از تحمل مدتها رنج و شکنجه های روحی جسمی اندکی بی حس شده بود ، اما تصور محرومیت از گوش و چشم برای او مسئلهٔ عادی نبود ، و هر لحظهٔ این اندیشه به بیقراری اش می افزود ، گاهی میخواست که امشب همانند شبهای قیامت دراز و طولانی باشد ، وگاهی دعا میکرد که فوراً صبح شود و به انتظاری او خاتمه دهد با همین غصه و غم دراز کشید لحظه بعد از چند پهلو خوردن بخواب رفت . بخواب دید که در حوالی صبح او را ازاطاق محبس برون آورده به یکدرختی بسته اند ، این صادق خودش با خنجر پیش آمده چشمانش را می کشد ، همه جا برایش تاریک میشود ، سوس اگوش هایش کدام دوا می اندازد که گوشهایش چونک چونک کنان چیزی را نمیشنود ، سوس سپاهی این صادق دوباره اورا به اطاق می اندازد ، از حس بینائی و شنوائی اش محروم گردیده بدیوار های اطاق سر می خورد و به زمین می افتد ولی راه برون شدن را نمی یابد ، سپاهی باز یکمرتبه آمده کشان کشان او را از اطاق برون برده به جای دور رها نموده بر می گردد سوس احساس می کند که پرده گوشها یش بازگردیده چهچه پرنده ها و وزش نسیم صحرا را میشنود ، عذرا از دور او را نعیم نعیم ! گفته صدا می کند ، او بر خاسته بطرف آواز میدود که در چند قدمی پایش به سنگی خورده بر زمین می افتد که یکبارگی چشمانش بینا گردیده میبنگرد که عذرا رو برویش ایستاده است ، او باز از زمین بلند شده بطرف عذرا پیش میرود اما چون به نزدیک اومیرسد بعد از نگاه عمیق بطرف او ، از خواب بیدار میشود که بعوض عذرا هر رنگ و چهرهٔ او تصویر دیگری دراطاقش ایستاده است ، روشنی مهتاب ازروزنه اطاق به چهره او می افتد ، بعد از لحظه چشم دوختن بشناخت که او زلیخاست ،

تا لحظهٔ دیر با پریشان حالی توقف نموده فکر می کرد که ممکن در خوابش باشد رفته رفته این تصورش غلط ثابت شده بعد از چند باریکه چشمانش رابادست مالش داد وتکان خورد ، یقین کرد که خواب نی بلکه یک حقیقت است .

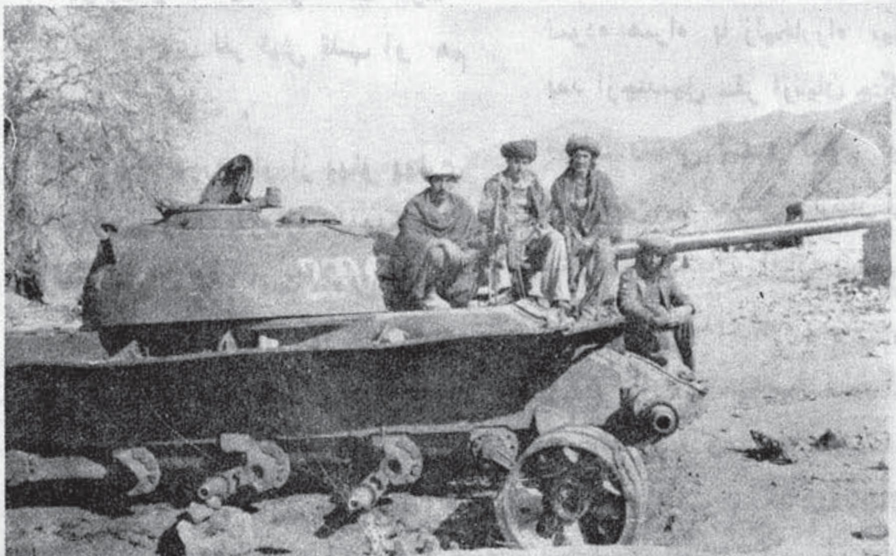
نعیم : تو کیستی ؟ آیا این یک خواب نیست ؟

زلیخا : نی خواب نیست ، چرا بزمین افتادی ؟

نعیم : چه وقت ؟

زلیخا : همین حالا که من ترا صدا کردم سراسیمه ازجا بلند شدی ودوباره بزمین افتادی .

نعیم : اف من یک خواب می دیدم ، دیدم که کور شده ام وعزرا مرا صدا می کند و من بطرف او می دویدم که بچیزی تصادم نمودم به زمین افتادم ، اما تو اینجا ؟



زلیخا : آهسته حرف بزن ، گرچه همه بخواب رفته اما باز هم اگر کسی آواز مارا بشنود کاردرست ما خراب می شود . من با نهایت مشکلات بعد از دادن زیورات خود پهره داران دروازه این‌اطاق راتوسط آنها بازکردم، آنها وعده کرده که دروازهٔ قلعه را بما بازنموده دو اسپ برای ما آماده کنندزود باش باسن بیا

: دو اسپ ! او بخاطر چه ؟

من هم باتومیروم .

نعیم حیران شده : با من ؟

بلی با تو : وامیدوارم که تو از من حفاظت می کنی ووالدین من در دمشق‌است مرا بآنجا میرسانی،

تو درین قلعه چه میکردی ؟

زلیخا گفت : حالا وقت حرف زدن نیست مثیم مثل‌تو یک سیاه بخت‌ام .

نعیم بعد از اندکی تأمل : درین‌وقت رفتنت با من مناسب نیست ، تو آرام باش من چند روز بعد تو را از چنگ این ظالم رها نموده با خود میبرم.

زلیخا گریه کنان : نی‌نی بخاطرخدا مرا مأیوس مکن ، من باتو یکجا میروم وبعد از فرار تواگر بدانند در رهائی تودست دارم مرازنده‌نمیگذارد واگر از کار من آگاه هم نشود بعد از رفتن تو حتماً ازین قلعه بکدام جای دیگرپنهان میشود ومرا چنان در بندی خواهد بست که دیگر رهائی من‌برای تو ناممکن باشد ، تونمیدانی این بست با زورمیخواهد مرا به نکاح اسحاق در آورده وبا او وعده کرده که اگر او محمدبن قاسم را بقتل‌رسانید مرا به او تسلیم میدهد . بلحاظ خدا مرا ازچنگ این گرگ ظالم نجات‌بده، این گفت دامن نعیم رامحکم داشته بگریه آغاز کرد .

نعیم : تو به اسپ سواری دسترسی داری ؟

زلیخا امیدوارشده جواب داد ، هان هان من تقریباً نصف دنیا را باهمراه این ظالم گردش کرده ام حالا تو وقت را ضایع مکن من‌برای تو برون قلعه سلاح نیز آماده کرده ام ، زود باش نعیم دست زلیخا رابدست گرفته طرف دروازه روکرد که صدای پائی بگوش آمد ، او توقف نموده گفت ، کسی به اینطرف روان شده .

زلیخا : هر دو پهره دار این دروازه به در وازه قلعه رفته اند این کسی‌دیگری‌هست حالا چکاری کنیم،؟

نعیم با کمال خاموشی خودرا بدیواری رسانده ومنتظر آمدن نفرشد، با صدای پای نفر تپش قلب او هم شدت می گرفت .

یک پهره دار از پهلو پهلوی دیوار راه رفته بدروازه نزدیک شد زلیخا حیران شده ایستاد همزمان‌نعیم جست نموده پهره دار را خفه کنان بداخل اطاق آوردنعیم وقتی اوراهمانجا بیهوش ساخت به اطاق رها نموده خودش با زلیخا برون آمده دروازه‌را بستند .

در نزدیک قلعه سپاهی‌دیگری نمودار گردید که او با دیدن زلیخا دروازه راباز نموده سپاهی دیگربرون دروازه بادواسپ ویک‌شمشیر ایستاده بود. نعیم شمشیر رابگرفت و بازلیخا هر دو به دو اسپ سوار شدند ، چند قدم بعد دوباره لگام اسپ را عقب گردانده از پهره دار که تا هنوز همانجا ایستاده بود پرسید که : شما مطمئن هستید که بخاطر ما کدام خطری به شما متوجه نمی شود ؟

پهره دار گفت : شما در فکر ما نباشید. سوس بطرف درختی اشاره نموده گفت. ببین آنجا ماهم قبل ازسپیده دم صدها میل از اینجا دور خواهیم شد، ازین گرگ ظالم ما هم خونی بتنگ آمده ایم ، نعیم دید که دو اسپ زیر درخت ایستاده است .

نعیم به راه های صعب‌العبور این کوهستانها معرفت نداشت اما از ستاره ها سمت حرکتش را تعیین نموده همراه با زلیخا راه میرفت ، بعد ازچندمیل سفر ازمیان جنگلات ، میدان وسیعی پیشرو آمد ، او بعد از چندین ماه سفرش به آسمان فراخ و ستارگان درخشان افتاده بود ، درین صحراگاه گاه صدای‌روباه بگوش می‌رسید فروغ دلفریب مهتاب، نسیم گوارای شب ، دشت وسیع وسر سبز خلاصه هرچیز برای نعیم لسبت بگذشته زیباترجلوه می نمود، لحظاتی بعدروشنی‌سپیده دم

که داشت جا در سیاه شب را بدرد
از آمیزش تاریکی و روشنی دشت و
کوه ها منظره شگفتی را بدیدگان نعیم
جلوه میدادند، نعیم که نگاهی بطرف
زلیخا کرد شکل وصورت او زیبائی
منظرهٔ نیم تاریک صحرا را دوچندان
میکرد ، زلیخا نیز جزء ازین منظره
زیبای طبیعی معلوم میشد ، زلیخا نیز
بطرف رفیقش دید و ازحیا سر بپائین
انداخت .

نعیم از او پرسید که چگونه
به چنگ این صادق گیر آمدی ؟
زلیخا در جواب داستان المناک خود
را از ابتدا تا آخر بیان نمود ، ودر
اثنا گفتار چند مرتبه بی اختیار
گریست و نعیم هر مرتبه اورا تسلی
داده اشک او را خشک میساخت،

وقتی هواخوب روشن شد آندو
رفتار اسبها را سریعتر ساختند، نعیم
چون دید که زلیخا به اسپ سواری
دسترسی دارد اسپ اش را بی لگام
تاخت ، بعد از طی تقریباً دو میل
یکبارگی اسپ اش را نگه داشت ،
زلیخا نیز به تقلید او ایستاد ، نعیم
از زلیخا پرسید که تو یقین داری
کــه اسحاق بخاطر قتل محمد بن
قاسم رفته است . زلیخا درپاسخ گفت:
بلی او امروز شام رفته بود .

نعیم : شاید او آنقدر دورنرفته
باشد این گفت لگام اسپ را بطرف
چپ گرداند و تازیانه زد . زلیخا نیز
بدون پرسان از عقب او روان شد .

ساعتی بعد ازطلوع آفتاب نعیم به
یکی از پسته هارسید درآن پسته بخاطر
حملات متوقع از طرف کوهستانات
سی نفر مجاهد مؤظف بودند نعیم
همینکه از اسپ پائین آمد یک سپاهی
موسفیدی نعیم نعیم گویان به پیش اوآمد
وبا او مصافحه کرد ، سپاهی ازاهالی
دهکدهٔ نزدیک قریهٔ نعیم بود وبانهایت
خوشی وخرسندی ازجبین نعیم بوسه
زد وگفت : الحمد لله شما سلامت
هستید ؟ تا این مدت کجا بودید ،
ما تمام دنیا را جستجو کردیم ،
برادرشما نیز در تلاش شما تا به سند
رفته بود ، محمد بن قاسم به هر کسی
که آدرس ترا می آورد پنجهزاراشرفی
انعام تعیین نموده بود ماهمه مایوس
شده بودیم . مگر تو کجا بودی ؟

نعیم گفت پاسخ این سوالات
فرصت مناسبی را ایجاب می کند ،
حالا من خیلی در عجله ام ، تو به
من ازین بگو که امشب یا امروز
صبح یک شخص جسیمی ازینجاگذشته
بود یانی ؟

سپاهی : بلی بلی قبل از طلوع
آفتاب کسی آمد وگفت که خلیفهٔ ـ
المسلمین او را پیغام خاصی نزد محمد
بن قاسم فرستاده است او ازینجا
اسپش راعوض نمود طرف سندرفت.

نعیم : رنگ او گندمی بود ؟

سپاهی : هان اغلباً گندمی بود

نعیم : خیلی خوب یکی از شما
بطرف شمالشرقی برود آنجا درمیان
جنگلات یک قلعه است نفری که آنجا
می رود اطلاع بگیرد که ساکنین آن،
قلعه را ترک گفته رفته اند یا خیر
من فکر می کنم که کدام طرفی رفته
باشند ، لیکن من میخواهم معلوم کنم
که آنها کدام طرف می روند، بخاطر
این کار یک شخص هوشیار در کار
است . یک جوانی پیش آمده گفت :
من می روم .

نعیم : خوبست برو واگر آنها
قبل از رسیدن تو قلعه را خالی کرده
باشند واپس برگرد و الا نقل و
وحرکت آنها را نگران باش .
جوان مجاهد به اسپ سوار شده روانه
شد .

نعیم از سپاه باقی مانده بیست تن را
انتخاب نموده دستور داد که شمااین دختر
رابه بصره برسانید وآنجااز طرف من
به والی بصره بگوئید او را با احترام
وعزت به دمشق بفرستدو ازپسته های
عرض راه هرقدر سپاهی لیکه میتوانید
با خود بگیرید ، شاید عناصر ذ اولی
به تعقیب او بیایند و به والی بصره
هم بگوئید که کم از کم یکصد
نفر سپاهی را با او همراه سازد شما
هم هوشیار باشید اگر فرصت مقابله
با دشمنان او فرا رسد فریضه شما
قبل از همه نجات جان اوست ، درراه
به او تکلیفی نرسد ! مجاهدین باشنیدن

این دسائیر مصروف زین کردن اسپها شدند. نعیم از اسپ پائین آمده نامه به حجاج نوشته و از فدا کاری زلیخا یاد آور شد ، و نیز تاکید کرد که با نهایت احترام و عزت او را به دمشق بفرستند نعیم بعد از آنکه نامه را به یکمجاهد تسلیم نمود به نزدیک زلیخا آمده استاد ، زلیخا تا هنوز سر پائین انداخته بالای اسپ نشسته بود. نعیم بعداز لحظهٔ خاموشی گفت : تو خیلی اندوهناک به نظر می رسی هیچ تشویش مکن من تدابیر امنیت ترا گرفته ام . در راه هیچ تکلیفی به تو نمی رسد ، من نیز میخواستم باتو تابصره همرا هی کنم اما من مجبور هستم .

زلیخا ! شما کجا میروید ؟

من بخاطر نجات یک دوست خود .

شما به تعقیب اسحاق می روید ؟

هان خدا کند به زودی دستگیرش کنم .

زلیخا دستمالش را به چشمان پر نم خود برده گفت : خیلی از احتیاط کار بگیرید که او دلاور هست و مکار هم .

توتشویش مکن همراهان توهم آماده شده اند و به من نیز نا وقت میشود برو خدا حافظ ! نعیم رونده بود که زلیخا با چشمان اشک آلود. به او دیده بآواز مغموم اش گفت :

من میخواستم یک چیز بپرسم .

بگو بپرس !

زلیخا هرچه کوشید چیزی گفته نتوانست و اشک از چشمان سیاهش بیرون جست بر خسارش جاری شد .

نعیم ! بپرس چه میگفتی ،من به قیمت آن اشک های تو میدانم اما چه کنم که تو از مجبوریت‌های من آ گاه نیستی .

زلیخا با صدای گرفته : من میدانم .

زلیخا بمن نا وقت میشود چیزی پرسان داشتی بپرس ؟

سوال من این بود که وقتی در زندان شما را صدا نمودم شما عذرا عذرا گفته ازجا بلند شدید و دو- باره بزمین افتادید.

بلی یادم هست .

زلیخا خجالت شده :من میتوانم بپرسم که او خوش قسمت که بود

تو اشتبا°می کنی شایداوآنقدر خوش قسمت نباشد .

او زنده هست ؟

شاید .

خدا کند که او زنده باشددر کجاست ؟ و اگر از راه من دورنباشد من میخواهم که او را دیده بروم آیا خواهش من قبول میشود ؟

نعیم :آیا راستی میخواهی اورا ببینی ؟

اگر شما ناراض نشویدمن خیلی خرسند میشوم .

خیلی خوب این سپاهی ترا تا خانه من می برد و تو تا آمدن من همانجا باش و اگر به کدام علت تا وقت نشد ممکن من درعرض راه با شما یکجا شوم .

او نزد مادر شماست ؟عروسی کرده اید ؟

نی اما پرورش او در خانه ما شده .

نعیم این گفت و به سپاهیان دستور داد تا زلیخارا بجای بصره به خانه او برسانند.

نعیم خدا حافظ گفته‌رونده بود که نگاه التجا آمیز زلیخا باز یکبار او را مانع رفتن شد ، زلیخا چشمان اش را پائین انداخته با دست‌راستش خنجر ی را بطرف نعیم پیش نموده گفت :

از جمله سلاحهای شمامن‌این خنجر فال نیک گرفته با خود نگاه داشته بودم . حال شاید بشما ضرورت شود نعیم گفت اگر تو به او فال نیک گرفته نی همیشه باخود نگه دار من به تو بخشیدم !

تشکر ! من او راهمیشه‌باخود نگه میدارم ، شاید گاهی بکارم آید.

نعیم بدون توجه‌به این فقره اخیر او به اسپ سوار شد اما لحظهٔ بعد این کلمات اوتاینا گوش او طنین انگن شد .

نعیم بعد از آنکه زلیخارا باین

قافلهٔ کوچک اعزام کرد خودش به تعقیب اسحاق حرکت نمود . او در هر پسته اسپش را عوض نموده با سرعت حریفش را تعقیب میکرد در حوالی بعد ازچاشت ازدورکسی نمودار شد نعیم رفتارش را بیشتر سرعت بخشید ، اسپ سوار پیشرو نیز عقب نگاه نموده به سرعتش افزود اماچون احساس کرد اسپ نفر عقبی خیلی‌ها بسرعت راه میرود رفتارش را آهسته کرد نعیم از دور شناخته بودکه او اسحاق است لذا چهره اش را با دستمالی پنهان نمود اسحاق‌چون دید نعیم به نزدیش آمده از سرک چندقدم کناره شده توقف نمود نعیم نیز به نزدیک او آمده ایستاد ، هردو سوار تا لحظهٔ روبروی هم خاموش‌ایستادند تا آنکه اسحاق پرسید :

تو کیستی‌وکجا روان هستی؟

نعیم:من این سوال رامیخواهم از تو بپرسم :

ازدرشتی لحجهٔ‌نعیم‌اسحاق‌قدری پریشان گوله شد اما فوراًبر پریشانی خود فایق آمده گفت : تو بجای‌آنکه به سوال من پاسخ بدهی سوال دیگر کردی ؟

نعیم ! طرف من با تعمق نگاه کن جواب هر دو سوالت‌را درمیابی این گفت و نقاب از چهره اش بر داشت .

اسحاق‌بلا اختیار : نعیم ..توه نعیم ! ها ..

من‌اسحاق‌سراسیمه شده لگام اسپ را عقب کشیده ونعیم تا این مدت بایک دست لگام و به دست دیگر نیزه گرفته آماده شده بود ، هر دو منتظر حمله یکدیگر بودند که ناگاه اسحاق نیزه را بلند نموده اسپش را لگام زد . نعیم گرچه مورد ضرب اسحاق آمده بود اما با چالاکی خود را کناره نمود ، نیزهٔ اسحاق زخم خفیفی بران نعیم وارد آورده به عقب گذشت

نعیم فوراً روبر تافته بود که اسحاق نیز دوباره روبروی نعیم آمده ایستاد هردو سوار بیکدم اسپها را لگام زده با نیزه حمله نمودند نعیم باز خودرا از ضرب اسحاق کناره نمود اما سینه اسحاق را نیزه نعیم شگافت ، نعیم اسحاق را بخون و خاک افگنده واپس برگشت و نماز ظهر را در پسته پیشرو اداء نمود وقتی نعیم به همان پستهٔ که از آنجا حرکت نموده بود رسید برایش معلوم گردید که ابن صادق قلعه را خالی نموده رفته است لذا تعاقب او را بی فایده دانست ، شام نزدیک بود نعیم یک مجاهد را دستور داد تا قلم و کاغذ بیاورد او نامه به محمد بن قاسم تحریر نمود به گذارش مختصری از زندانی شدن خود را نیز یاد آور شده تأکید نمود تا از توطئه های ابن صادق آگاه باشد خط دیگری بنام حجاج‌بن یوسف نوشته تاکید نمود که تا در جهت سرکوبی ابن‌صادق تدابیر لازم اتخاذ نماید . نعیم نامه ها را به مجاهدین آن پسته تحویل داده تاکید نمود تا هر چه زودتر به مراجعش برسانند .

نعیم قبلاً در همین تشویش بود که شاید ابن صادق زلیخا را تعقیب نماید . لذا از هر پسته در مورد این قافلهٔ کوچک جویا شده پیش میرفت . در پسته دومی معلوم اش شد که نسبت قلت سپاهی با زلیخا بیشتر از ده نفر نرفته اند . نعیم بخاطر حفاظت زلیخاکوشید تا هر چه زودتر به قافله آنها برسد لذا اسپش را به سرعت می راند ، شب فرا رسیده بود ، مهتاب شب‌چهاردهم با آب و تاب خاصی برکاینات نور افشانی مینمود ، نعیم ازدشت ها و کوه ها عبور نموده در صحرای بزرگی راه میرفت که از دیدن منظر عجیب و غریبی خون در رگ جانش از حرکت ماند ، بالای ریگها جسد چند انسان و اسپ افتاده بود که بعضی آنها تا بحال بخود می‌تپیدند نعیم از اسپ پائین آمده دید که عدهٔ از آنها همان کسانی اند که زلیخا را به ایشان سپرده بود حالا نعیم‌قبل ازهمه به فکر زلیخا بود او سراسیمه هر طرف نگاه داشت که یک جوان

هوالله تعالی

تیر تکبیر و برق شمشیر

ای مجاهد تولی سرباز خدا(ج) — تولی سرباز سر افراز خدا
رایت فخر بنام تو بود — آیت فتح به شان تو بود
لرزه بر کاخ کرملین فگنی — شعله بر مکتب لینین فگنی
آن شد ازضربت تو خاک بسر — وین زخشم تو نکهت گشته شرر
تیر تکبیر تو ستمگر شکند — قصر افسون ستمگر شکند
برق شمشیر تودر ظلمت شام — مطلع صبح ظفر داده پیام
مومنان را همه آزادی زتو — ملحدان را همه بربادی زتو
خشم حق برسر الحادتولی — بندهٔ مؤمن آزاد تولی
سر بجز نزد خدا خم نکنی — سازش خلقی وپرچم نکنی
پاره پاره ز تو زنجیرستم — ناتوان حیله وتزویر ستم
از تو رسواه اید روس لعین — آنکه میخواست جهان زیرنگین
آنکه افراشته بر زور وستم — اعنی از ایمهٔ دنیا پرچم
آنکه نیروی بلامانع غرب — هست وحشت زده زوجمله بحرب
شده در اندیشه که گردد دائم — برهمه ثروت عالم حاکم
ره گشاید به بحر وبرهند — ره سوی کشور پهناورهند
پس ازان حاکم دریا گردد — قدرت مطلق دنیا گردد
بر فضا رخنه بطیاره کند — حکم بر ثابت وسیاره کند
دین ودل ازهمه جا بردارد — بلکه آئین حیا بردارد
نقشهٔ وی همه باطل زتوشد — همچو خردرشده درگل زتوشد
از توشد پرچم الحادنگون — از توشد ارتش بیدادزبون
حامل سختی ایام تولی — ناجئی ملت اسلام تولی
مومن مکه ویثرب زتو الد — بلکه ازمشرق ومغرب زتو الد
جمله دلها بوفای تو بود — گوشها وقف صدای تو بود
چشم امید همه باز بتو — جمله را سوز بتو ساز بتو
تولی اندردل ودرجان همه — تولی جان همه جانان همه
دست ها بهر دعاء تو بلند — نرسد تا بتو آسیب وگزند
تاتو باشی ظفرت بادقرین — دشمنت بادپریشان وحزین
هست اعجاز محمد(ص) بتویار — قدرت مطلق سرمد بتو یار

صیت رزم تو بجانها گیرد
تولی رزم آورمشهور جهان
حائیز دولت کولین تولی
تونداری همه این فتح وفلاح
نه ازین بازوی سردافگن تست
بلکه از قدرت دین تو بود
گردن دشمن مکار برد
نشکند لشکر ایمان هرگز
آن بتائید خدا بسته کمر
توزحق دان وزخود غره مشو
هرکسی راکه خداخوار کند
هرکسی راکه دهد عزت دین
هرچه از فتح وظفر میاید
شکر آن را بدعا باید کرد

★

ای مجاهد که توچون جان منی
حرف دیگر زمن زار شنو
دیده ها سوی بهار تو بود
مروهرگز توره کفر وخلاف
دشمنت درسرره کرده کمین
حیلهٔ دشمن غدار نگر
تفرقه باعث بدنامی تو
گرپسندی توبخود کین ودغا
دشمنت راحت وآسوده شود
دشمنت آتش تو تیز کند
حلهٔ شرکت تو چاک شود
بیشتر فتنه برهم کیش مکن
بازآ باز که وقتت نرود
دستهٔ خار نهم در گذرت
جای گل برسر ودستار نهی

درجهان از همه بالا گیرد
ناشی قدرت مغرور جهان
فائز نعمت دارین تو نی
همه پیروزی واقبال وصلاح
نه زعقل وخرد روشن تست
دین تو دشنهٔ کین تو بود
سینهٔ ملحد خونخوار درد
نگسلد عزم مسلمان هرگز
دین به آئین وفا گشته ثمر
هیچگه غره درین بار مشو
ملحدش کرده سبکسار کند
نشود خوار بصد لشکر کین
جمله زین راهگذر میاید
از همه رو بخدا باید کرد

★

حافظ کشور ویران منی
بغم وغصه گرفتار، شنو
ناظر آخر کار تو بود
بابرادر مشو هرگز بمصاف
که زخون تو کند رنگ زمین
حق ازین داده بتو فکر ونظر
ان بود عامل ناکامی تو
بکشی بر سر خود تیغ جفا
نقص وخسران تو افزوده شود
تا ترا گمره و خونریز کند
پایهٔ قدرت تو خاک شود
تاکنون کردهٔ زین بیش مکن
از تو این عزت وشوکت نرود
تو که بر خار من افتد نظرت
مرهمم بر تن افگار نهی

نیست این خار گراز باغ وچمن   هست چون لالهٔ آزاد وطن
خون دل داغ جگرها با اوست   لاجرم جمله نظرها با اوست
بوی خون عطر شهادت دارد   رقم عز و سعادت دارد
مستمند تو اسیر محنت گرتست
خستهٔ حالت درد آور تست

نغمه سنگر

جلال رهیخته

الا ای رزمجو مرد !   الا ای مرد نبا ورد !
به عالم شهره یی ای رزمگر درقهرمانی
ترا هست این نشانی
مسلسل را به شانه   گرفته ، شادمانه
به سنگر می روی باصولتی کت نیست ثانی
به نیروی جوانی
که یورش به سنگر   دهی تکبیر را سر
کنی محشر بپا با این سرود آسمانی
تو بر اعدای جانی
« شب اندر دامن کوه   در خشان سبز وانبوه
ستاره روشن ومهتاب در پرتو فشانی »
تو گرم جانفشانی
شبانگاهان شبیخون   زنی برخصم ملعون
کنی نابود نیرویش به سنگرگاه ، آنی
بطور ناگهانی
چه فخری زین برتر   الا ای مرد سنگر
که غازی گردد انسان یا شهید وجاودانی
نماید کامرانی
چنان که باش ستوار   همیشه باش بیدار
که پایان یافته خصم ترا ننگ زندگانی
بود در ناتوانی
حراست کن ز سنگر   زدوشمن روز بهتر
که تا جرأت نگیرد بار دیگر خصم فانی
برای حکمرانی

زخمی از او آب خواست . نعیم فوراً پتک آبش را از زین اسپ باز نموده به او آب داد . نعیم قلب لرزان‌اش را با دست فشار داده میخواست از اوچیزی بپرسد که‌زخمی خودبیکطرف اشاره نموده گفت :

ما متأسفیم که فریضهٔ خود را اداء نتوانستیم ما طبق دستور تو بعوض دفاع از خود تا آخرین رمق از جان او دفاع کردیم مگر دشمن خیلی زیاد بود ، شما از او خبر بگیرید !

این گفت و باز با دستش طرفی اشاره نمود . نعیم فوراً به آنطرف پیش رفت . چون در میان چند لاش زلیخا را دید قلبش به تپش در آمده گوشهایش از شنیدن باز مانده آن مجاهدی که تا امروز سخت ترین حادثات را با جبین کشاده استقبال میکرد از دیدن این منظر هولناک به لرزه در آمد .

زلیخا ! زلیخا ! تو هم . . . . . . !

زلیخا که تا هنوز نفس می کشید با صدای خیلی نحیف گفت : شما آمدید ؟

نعیم به پیش دویده بایکدست سر زلیخا را بلند نموده برایش آب داد ، در سینهٔ زلیخا خنجری فرورفته بود نعیم با دست لرزانش خواست خنجر را برون آرد اما زلیخا به اشاره دست مانع شده گفت ! حالا برون آوردن او کدام فایده ئی ندارد ، او کار خود را کرده است و من درین وقت آخر نمیخواهم نشانی شما از من دور باشد .

نعیم حیران شده پرسید ! نشانی من !

بلی ! این خنجر شماست ، کاکای ظالم ام مرا میخواست دستگیر نموده با خود ببرد و من که از آن زندگی مرگ را بهتر میدانستم ، بازهم از شما سپاس گذارم که خنجر عنایت فرمودهٔ تان بکارم آمد .

زلیخا ! زلیخا ! تو خودکشی کردی ؟

من از مرگ روحی هر روزه مرگ جسمانی یکروزه را بهتر دانستم بخاطر خدا شما از من ناراض نباشید . آخر من چه کرده میتوانستم ؟ درست کردن قسمت خراب من از توان من نبود و این آخرین مایوسی ها را نمیتوانستم زنده تحمل کنم .

نعیم : من خیلی شرمسارم اما چه کنم مجبور بودم .

زلیخا با نگاه محبت آمیزی طرف نعیم دیده گفت : شما افسوس نکنید ارادهٔ خدا همین بوده ، و بالاتر ازین منهم توقع نداشتم ، بمن خوشبختی بالاتر ازین چه میتواند باشد که در وقت اخیر شما به من کمک می کنید ، زلیخا تا اینجا که گفت از شدت درد چشمانش را بهم بست . نعیم بفکر اینکه این چراغ کم نور بکلی خاموش نشود با بی تابی زلیخا زلیخا گویان سر او را آهسته می لرزاند . زلیخا چشم باز نموده طرف نعیم نگاه کرد و دست به گلوی خشکش برده با اشاره آب طلب نمود ، نعیم برا یش آب داد . تا لحظهٔ هر دو خاموش بودند درین خاموشی تپش قلب نعیم شدت



گرفته اما از زلیخا کمتر میشد . زلیخا نگاهان پژمرده اش را به چهره او نثار میکرد و نعیم با نگاه بی قرارش طرف خنجری که به سینه زلیخا فرو رفته بود می دید . تا آنکه زلیخا نفسی کشیده نعیم را متوجه خود ساخته گفت :

من بخانه شما رفته می خواستم به او سلام عرض نمایم اما بمرام خود موفق نشدم ، شما آنجا رفته سلام مرا به او برسانید ، تا اینجا زلیخا خاموش شد . سپس چیزی بخاطر آورده گفت حالا من سفر دور و درازی پیشرو دارم ، از شما سوالی میخواهم بکنم آن این که در آن دنیا شاید هیچ کس مرا نمی شناسند حتی والدینم مرا نمیشناسند زیرا من خیلی خورد سال بودم که کاکایم مرا دزدیده بود ، توقع من آنست که آیا شما در آن دنیا یکمرتبه با من ملاقات می کنید ؟ آخر در آنجا کسی باشد که من او را از خود بدانم من شما را از خود میدانم لیکن شما بمن نزدیک هم استید و دور هم .

این گفته های زلیخا تا بقلب نعیم کار کرد ، چشمانش پر اشک شده گفت :

زلیخا ! اگر تو بخواهی که مرا ازخود بسازی برای این کار صرف یکراه وجود دارد . چهره پژمرده و ملول زلیخا ازخوشی تازه شده با بی قراری پرسید . بگوئید او کدام راه است ؟

نعیم : غلامی سردار ما را قبول کن سپس بین ما و تو فاصله باقی نمی ماند .

زلیخا : من آماده ام اما سردار شما مرا به غلامی خود می پذیرد ؟

نعیم : نی او خیلی مهربان است .

زلیخا ! اما من شاید تاچند لحظه زنده باشم .

نعیم : بخاطر این کار وقت زیاد بکار نیست ، زلیخا بگو !

زلیخا با چشمان پر اشک : چه بگویم ؟

نعیم کلمهٔ شهادت را خواند زلیخا او را تکرار نمود ، زلیخا باز یکمرتبه آب طلب نمود و بعد از نوشیدن آب گفت : من فکر می کنم که از قلب من بار سنگینی بر داشته شده باشد . نعیم : در فاصله چند میلی ازینجا یک پشته است اگر تو توان سواری اسپ را داری ترا به آنجا میبرم واگر سوار شده نمی توانی تو کمی منتظر باش من خود رفته چند سپاهی می آورم شاید کدام طبیب هم با آنها باشد .

نعیم می خواست سر زلیخا را به زمین گذاشته بلند شود اما او بادستان ضعیفش گریه کنان دامن نعیم را گرفته گفت : به پاس خدا شما هیچ طرفی نروید شاید بعد از آمدن شما من زنده نباشم مرا در وقت مرگ ازمتکای دست های خود محروم نسازید .

نعیم این خواهش دردمندانهٔ زلیخا را رد نتوانسته دوباره بجایش نشست . زلیخا بااطمینان چشمانش را بهم بسته تایکمدتی بی حس وحرکت افتاد ، گاه گاهی چشمانش راباز نموده طرف نعیم بدید ، سه حصه شب گذشته بود ، آثار صبح عنقریب نمودار میشد ، زلیخا کاملا از حرکت باز مانده بود . تمام اعضایش سست و بیجان شده یکه یکه نفس می کشید .

نعیم بی قرار شده صدا نمود زلیخا !

زلیخا برای آخرین مرتبه چشم اش را بازنموده بعد ازیک نفس طویل هم آغوش خواب همیشگی گردید . نعیم (اناالله واناالیه راجعون) گفته سرش راپائین انداخت واشک ازچشمانش سرا زیر شده بچهره زلیخا می چکید وزلیخا درحال خاموشی چنین می گفت که :

ای موجود مقدس ! من قیمت این اشکهایت را اداء کرده ام .

نعیم بلند شده به اسپ سوار گردید واز پوسته نزدیک همراه باچند سپاهی برگشت تعدادی از اهالی قریه جات نزدیک نیز جمع شدند ، نعیم بعداز ادای نمازجنازهٔ جسد زلیخا وهمراهان او را بخاک سپرده بطرف خانه حرکت نمود .

ادامه دارد

« قاضی محمد شعیب »

دبدر دغزی له نتایجو یوه نمونه

دبدرغزی داسلام په تاریخ کی تر ټولو لویه ری او یوه بی ساری غزی وه ددغه غزی په نتیجه کی یومشکل چی مسلمانان ورسره مخامخ شول هغه درسول الله ﷺ د ژوند پر خلاف د کافرانو ددسیسو او توطیو مقابله وه ځکه هغه وخت چی دبدرغزی دالله پاک په نصرت او کمک سره دمسلمانانو په گټه سره پای ته ورسیده نودکافرانو په زړونو کی دقهر او دتاو تریخ والی اور پر لمبو راغی اود رسول الله ﷺ دقتل او دژوند ختمولو په باره کی یی پر توطیو او دسیسو باندی شروع وکړه او دا ځکه چی مسلمانانو دبدر په غزی کی دکفارو له خوانه اویا (۷۰) تنه لومیانی مردار کړل او اویا (۷۰) نفره نورنامتو کسان یی بندیان ونیول او په یو زیات مقدار کی مالونه یی ددوی نه په غنیمت سره یوړل .

کفارو ته دغه ماتی یو غټ شرم ، عار او ذلت ښکاره شو او یو دردیدونکی حالت ورباندی راغی چی بیخی دخفگان څخه یی زړونه پړک چاودل او څرنگه چی دوی د جنگ او تربگنی په میدان کی دشکست او ماتی خوړلو لامل رسول الله ﷺ گڼلو نو ځکه دوی وروسته له هغی چی په مخامخ او لاس په لاس مقابله کی پاتی راغلل ، پدی فکر کی شو چی درسول الله ﷺ څخه په چل اودوکه سره غچ او انتقام واخلی .

ددغو دسیسو او پلانونو په جریان کی چی دوام یی درلوده یوه ورځی صفوان بن امیه او عمیر بن وهب الجمحی دواړه دکعبی شریفی په خوا کی ناست وو . او خپل منځ کی یی دبدر دغزی دنتایجو په باب افسوس ناکی خبری اتری اویادونه کوله .

عمیر وویل : له یوی خوا پوروړی یم څه شی نلرم چی هغوی ته یی ور کړم او له بل پلوه پر خپل اولاد او عیال باندی ویریږم چی سبا له به بی سر پرسته پاتی وی . او که دا خبره له وی لوزه به دمحمد ﷺ دقتل پسی وتلی وی او تر هغی به ورپسی گرځیدی ترڅو چی می وژلی وی عمیر چی کله دا خبره وکړه نو صفوان بن امیه ورته وویل: دقرضونو زمواری به دی هم زه پر غاړه واخلم زه به یی ادا کړم اوداهل او عیال ساتنه به دی هم زه پرزمه واخلم خپل اهل اوعیال سره یوځای به د هغو سرپرستی او حفاظت کوم کله چی عمیر داخبره واوریده نو صفوان ته یی وویل : بس خبره خلاصه شوه خوپام کوه چی څوک در نه خبر نشی عمیر خپله توره چی مخکی یی تیره کړی وه او د زهرو اوبه یی ورته ورکړی و دځان سره واخیسته او د مدینی په لور روان شو . کله چی مدینی ته ورسیده نو مسجد نبوی ته ورغی او پداسی حال کی چی توره یی ویستلی وه اواوښیی دمسجد په دروازه کی چو کړ ، عمر بن الخطاب ؓ ورسره مخامخ شو . حضرت عمر ؓ وویل:

دا خوهغه سپی عمیربن وهب دی ، داهغه څوک دی چی دالله پاک دښمن دی قسم پر خدای دی چی دادشر څخه پرته بل څه پسی لدی راغلی. دا هغه څوک دی چی خلک به یی زمونږ پر ضد لمسول او راپارول به یی او هغه سړی دی چی دبدر دغزی په ورځی یی کافرانو ته زمونږ دشمیر په باب تخمینی معلومات ورکړی ؤ چی دومره کسان دی عمر ؓ سمدلاسه دعمیر څخه توره واخیسته او په هغه یی دامی څه

وکړل چې دکار او استفادې کولو څخه و
وتله او دعمیر په غاړه کې صرف دتورې
پټې او مزې پاتې شول ، او هم ئې
رسول الله (ص) ته دعمیر د راتګ څخه
خبر ورکړ .

بیا عمر (رض) خپلو اصحابو
ملګرو ته وویل :
ځي درسول الله ﷺ حضور ته
ورشي هغه سره کېښېنې او بیدار اوسي
او دغه خبیث دپام لاندې ساتي چې
کوم ناوړه اقدام ونکړي ځکه داپو
خطرناک سړی دی اعتبار او باور پرې
نکار ندی .

کله چې عمیر درسول الله ﷺ
حضور ته ورغی لود خپل رواج له مخې یې د
السلام علیکم پر ځای وویل : سحر
سوخوشحاله تیر شه . رسول الله ﷺ
ورته ځواب کې وویل : الله پاک موږ
ستا دتحفې څخه په غوره تحفه بالندې
معزز ګرځولي یو چې هغه (سلام) دی
او دجنت والاو تحفه او سوغات دی
بیا رسول الله ﷺ ترینه پوښتنه
وکړه : دڅه لپاره راغلی یې ؟

عمیر وویل . د دغه بندي د
خلاصون لپاره کوم چې تاسې سره
اسیر دی راغلی یم احسان راسره وکې
او آزاد یې کړې د بندي څخه یې
مطلب خپل ځوی و .

رسول الله ﷺ ورته وویل :
هغه غاړې ته چې دی توره پرته وه نو پر
هغې دی څه کول ؟

عمیر وویل : داڅه پشان توری دی
موږ ته یې کومه ګټه را رسولې ده
آیا دکوم ضرر نه یې هیڅ وساتلو ؟

رسول الله ﷺ بیا وفرمایل :
رښتیا ووایه دڅه لپاره راغلی یې ؟

عمیر وویل : لدینه پرته بل
هیڅ شی پسې نه یم راغلی .

رسول الله ﷺ ورته وویل :
داسې نده بلکې ته او صفوان بن
امیه دواړه دحجر اسود په خوا کې
ناست وی او دواړو دقریشو دهغو
کسانو په باره کې چې په بدر کې
مړه شوي وه یادونه وکړه . بیا تا وویل :
پره که قرضوړی نه وای او داولاد
سرپرستي می هم کیدای نو خامخا
به زه دکوره وتلی وی او د محمد ﷺ
قتل پسې به تلر هغه ګرځیدم ترڅو
چې می وژلی وی ستا ددغه وینا
وروسته صفوان ستا دقرض او کور د
سرپرستي زمه واری پدې شرط پرغاړه
واخسته چې ته به په بدل کې به ما
دهغه لپاره وژلې . او الله پاک ستا
اوستاد دغه ارادی ترمنځ حائل ؤ. یعنی
ستاسې دمصلحت . مشوری او ستا
لخوا پر زمه بالندې د دغه وظیفې
اخستلو په وخت کې حاضر او موجود ؤ.

عمیر (اشهد الک رسول‌الله)
داسلام کلمه وویله او مسلمان شو .
داسلام راوړلو څخه وروسته ئې د
رسول کریم (ص) په حضور کې عرض
وکړ . ای دالله رسوله ! هیله من یم
چې ما ته اجازه راکړې چې زه دمکې
والا ته داسلام دمنلو دعوت ورکړم
ځکه چې زه ددغه عمل سره ډیره
مینه او علاقه لرم رسول الله ﷺ هغه
ته اجازه ورکړه مکې معظمې ته لاړ
او دمکې والاو ته یې داسلام دعوت
ورکړ او پدغه ترتیب سره دده په
ذریعه بالندې یو زیات شمیر خلک د
اسلام پر مقدس دین بالندې مشرف شول
او دی دمخالفینو دلورې د تکلیف
او ځورونې سره مخامخ شو .

هغه څه چه ددغې واقعې څخه لهمیږي .

۱ - دېرکرتي شتمن او مالداره
خلک دنیې منو او محتاجه خلکو دفقر
او اړتیاو څخه ناوړه ، ګټه اخلي او
دیو څه اندازه مال په بدل کې یې
دخپلې تقاضا سره سم دیو کار په سرته
رسولو بالندې ګماری اګر چې د دغه
کار په ترسره کولو کې هلاک او له
منځه لاړ شي ، ځکه صفوان پدغه
موقع کې دعمیر دفقر ، پوره ورپتوب
او کورنی مشکلاتو څخه ناوړه
استفاده کوی او هغه دمرګ او هلاکت
لپاره لیږی یعنی دداسې یو کار پسې
لیږی چې هلاکت یې پکې بنکاره
متصور دی .

۲ - دغه واقعه دمشرکانو پر
خفګان او تأثر بالندې دلالت کوی
چې په څومره اندازه سره ورته دبدر
په غزې کې پیښ شوی ؤ .

۳ - دمسلمانانو بیدار اوسیدل

چې باید د ټول لپاره وپښ وي ، په هغه اندازه چې توان او قدرت لري د خپلو ځانونو حفاظت ته به متوجه اوسي ، هغه تدابیر چې لازم وي ويې نیسي او هر مسافر او نا آشنا شخص د پام لاندې وساتي اګرچې هغه د دوی پخپل کور او وطن کې وي ځکه عمیر لا اوښ نه و چو کړی چې حضرت عمر (رض) هغه ته ملتفت شو او دده څخه یې د ضرر رسولو په باب چې احتمال لی ؤ خبر داري ورکړ او لازم تدابیر یې ونیول .

٤ - مسلمانانو باندې لازم دي چې خپل دښمنان وپېژني ، تشخیص يې کړي، د صفاتو په هکله یې معلومات ولري ، د طبیعت ، استعداد ، تاریخ او سابقې په باره کې یې خپل ځانونه اګاه او خبردار کړي ځکه عمر (رض) چې څنګه عمیر بن وهب ولید نو فوراً يې اعلان وکړ چې دا یو شیطان دی او د شر څخه پرته بل څه پسې ندی راغلی .

حضرت عمر (رض) دغه اقدام ځکه وکړ چې ده ته دهغه سابقه، تاریخ او خوی معلوم ؤ ځکه عمیر بن وهب هغه څوک ؤ چې په مکه معظمه کې به یې مسلمانانو ته تکلیف او ضرر رسولو او دا هغه شخص ؤ چې د مسلمانانو پر ضد به یې خلک جنګ ته تشویقول او راپارول به یې اود مسلمانانو د دښمن په کته به یې د جاسوسي وظیفه ترسره کوله له همدې کبله حضرت عمر (رض) دی دیو خائن په توګه خلکو ته ور وپېژانده او ويې ویل : دا خطري سړی دی اعتماد ور باندې پکار ندی .

٥ - د صحابه کرامو لخوا د رسول الله (ص) د حفاظت او ساتنې په باب د لازمو تدابیرو نیول او د مختلفو اسبابو څخه کار اخستل . اودا لدینه معلومیږي چې حضرت عمر (رض) لمړی په ډېرې چالاکۍ او شدت سره د عمیر د لاس له توره واخیسته او زر تر زره يې بې کاره کړه چې د رسول الله ﷺ پر ضد ترینه د استفادې کولو امکان نه ؤ ، او بیا ای د رسول الله ﷺ د حراست او ساتنې لپاره څو کسانو صحابه ته امر وکړ چې د رسول الله ﷺ حضور ته ورشي او د هغه حفاظت او پهره داري وکړي چې څوک ورته ضرر ونه رسوي .

د دریم ، څلورم او پنځم نمبر پاراګراف د مطالعې نه مونږ ته دا نتیجه په لاس راځي چې په اسلامي جامعه کې د مسلمانانو د هر فرد د امنیت مسئله خورا مهمه او ضروري ده او خصوصاً هغه کسان چې په ټولنه کې يې موجودیت د لوړو په پرتله زیات د اهمیت ور وي ، د هغوی په برخه کې زیاته توجه او احتیاط پکار دی. علاوه په دې باندې مسلمانانو ته پکې تعلیم ور کړل شوېدې چې د خپلو ځانونو د ساتنې په باب به په شرعي چوکات کې دننه د اسبابو څخه کار اخلي اګر چې اسباب او وسائل دي له هغه نه شي بچ کولی کوم چې ده ته مقدر او مقرر وي ، مونږ په ذکر شوي کیسه کې وینو چې حضرت عمر (رض) اول صحابه ؤ ته خبرداري ورکوي او بیا د رسول الله (ص) د حراست او ساتنې لپاره لازم تدابیر نیسي او هم څو کسانو ته وظیفه ورکوي چې د هغه ﷺ په خوا کې کښیني او په کلکه سره د حالاتو څارونکي اوسي چې کومه واقعه پېښه نشي. سره لدې چې الله پاک د رسول الله ﷺ په حق کې فرمايي: «والله يعصمك من الناس» .

مونږ د افغانستان د روانو حالاتو په ارتباط د خپل مجاهد ولس پام دېته راګرځوو چې هم په افغانستان کې دننه د جهاد په تودو سنګرونو کې او هم د افغانستان څخه دباندې کوم ځای چې د هجرت شپې او ورځې تیروي ، ډېر حساس او بیدار اوسي ځکه دښمن پر سیره پردې چې ټول امکانات يې په لاس کې دي ډېر چال باز ، مکار، بې رحمه او بې عاطفې دی شپه او ورځ فکر کوي ، دسیسې جوړوي او پلانونه طرحه کوي چې په څه قسم به مسلمانان له منځه یوړل شي، په کومه طریقه به جهادي ځواکونه ضعیف او کمزوري کړای شي او څنګه به د جهاد مخه ونیول شي. ډېر احتیاط لازم دی، خوشباوري پکار نده ، د دښمن خوی ، خصلت او

سابقه په باب کی لیول ضروری دی تر څو ددښمن تولی دسیسی او توطیی شنډی او خنثی شی .

٦ ـ داحترام او درناوی کوم الفاظ او کلمات چی مسلمانان یی بایدپخپل منځ کی دتحیی، ادب او احترام په خاطر استعمال کړی هغه داسلام الفاظ دی یعنی دالسلام علیکم او

وعلیکم السلام) دی هغه تحیات الفاظ او یا هر هغه دستور او طریقه چی په غیر اسلامی ټولنو کی د احترام او ادب لپاره مروج وی هغه که په هره طریقه او شکل سره وی شرعاً پر مسلمانانو باندی لازم دی چی هغه پخپل منځ کی معمول ونه ګرځوی ترڅوغیر اسلامی فرهنګ او ثقافت په اسلامی جامعه کی مروج نشی : او هم به د مسلمانانو څخه پرته بل څوک په سلام ویلو سره مخاطب نه ګرځوی ځکه په لفظ د «السلام علیکم » سره سلام ادا کول او دهغی رد په «وعلیکم السلام» سره یوازی داسلام دمقدس دین دپیروانو اختصاص دی ؛ تاسی ولیدل چی رسول کریم (ص) عمیر ته دهغه دتحیی ځواب ور نه کړ کله چی «انعموا صباحا » ئی وویلو بلکی رسول الله ﷺ هغه پدی خبره پوه او خبر دار کړ چی زه دسلام نه پرته په نوروالفاظو باندی چی داسلام څخه په غیر نورو ادیانو کی د احترام او ادب لپاره

استعمالیږی چاته نه تحیه وایم او نه دهغه دتحیی ځواب ورکوم .

دلته دیوی خبری وضاحت کول غواړم او هغه داچی ٹن په موږ کی یوی خارجی کلمی «هلو» چی په انګلیسی ژبه کی دسلام معنی افاده کوی ډیر زیات رواج موندلی دی او دغه کلمه زیاتره هغه وخت استعمالیږی چی کله یو دبل سره په تیلفون کی غږیږی ، دپده مرغه دغه کلمی دومره رواج پیدا کړیدی چی زیاتره خلک مخکی لدی چی تیلفون کی یو

دبل سره غږیدل شروع کړی دسلام ادا کولو پر ځای کومه چی مسنونه طریقه ده یو بل ته د «هلو هلو » اواز کوی کم کسان به وی چی دغه کلمه به نه استعمالوی بلکی ابتدا‌ً په السلام

علیکم وایی. اګرچی په دویمه مرحله کی کله ناکله د«هلو ، هلو » څخه وروسته سلام وویل شی خو دا د مسنونی طریقی خلاف دی ځکه د ملاقات سره جوخت دسلام ادا کول ضروری دی .

زه دا نه وایم چی ایا دغه کلمه په آګاهانه توګه استعمالیږی او که په غیر آګاهانه داد ګرانو لوستونکو قضاوت ته پریږدم خودا عرض کول غواړم چی ولی سری دومره زر دپردی فرهنګ ترتاثیر لاندی راشی چی دسلام الفاظ پریږدی کوم چی د شارع لخوا منقول دی او هلو، هلو وایی او که «هلو» دسلام په معنی

سره نشی او بل څه ترینه مطلب وی لو بیا ولی دخپلی ژبی داسی الفاظ نه استعمالوو چی دغه مقصد افاده کړی . که ذکر شوی ماجری ته دځینو رو نصوصو په نظر کی نیولو سره، سره ځیر شو نو پدغه ډول مواضع کی دسلام نه پرته دنورو الفاظوویل او استعمال سیی نه ښکاره کیږی ځکه رسول اکرم ﷺ عمیر ته نه ځواب ور کړ او له چپ پاتی شو بلکی ورته وی ویل: (قد اکرمناالله بتحیة خیر من تحیتک ، تحیة اهل الجنة) .

٧ ـ دقرآن لوستل ، تعلیم او په دین باندی دپوهیدو اهمیت چی داسلام قبلولو نه بعد دغه دوه امور څومره زیات اهمیت او ارزښت لری، او دا درسول الله ﷺ ددی مبارک قول څخه معلومیږی چی د عمیر داسلام راوړلو سره جوخت یی مسلمانانو ته وفرمایل : ورور موپخپل دین باندی پوه کړی او قرآن ورته ولولی . یعنی قرآن کریم ورته واوروی او د اسلام ددین څخه یی خبر کړی چی دده څخه څه غواړی ، دڅه شی په کولو ورته امر کوی او دکوم شی نه منع کوی . که داسلام تاریخ ته نظر واچول شی نو دا نتیجه ورته په لاس ورځی چی مسلمان هغه وخت بد مرغی شی

اود هلاکت کندی ته پریوزی چی اسلام په سمی معنی سره درک نکړی، ځان ورباندی ونه پوهوی د خدای

اود بنده حق وله پېژلی اودښو اوبدو
لرمنځ تمیز وله شی کړای .

دغه‌راز اشخاص با لاخره یاخو
یېځی داسلام څخه فاصله اختیارکړی
او یا داخره پوری په شک او تردد
کی شی سبا کوی له بی عقیده سره
او راسخه شی اوله‌بی عمل په‌اسلامی
معیار بالدی سمی اودرست شی .

متأسفانه لن په‌اسلامی‌لړی کی
دمسلمانانو‌په‌منځکی‌ډیری‌مسئلی‌مشکلات
اوپه‌هره ساحه‌کی لیمګړ تیاوی تولی
دهمدی‌پلوه‌رامنځ ته‌شویدی‌چی‌مسلمانان
دځهل دین دګتورو اصولو اواحکامو
په برخه کی بی‌علمه او ناخبره دی.

۸ ـ دخلکو سره احسان اوورته
دېدو عفو کول ، دزړونو څخه د
حسد او کینی لری‌کولو او د محبت
پیداکولو اسباب‌دی.

رسول الله ﷺ عمیر ته سره
لدی چی دی درسول کریم ﷺ د
قتل پسی راغلی ؤ ، عفوه او بخښنه
وکړه اوهغه بندی خوی بی ورله ،
دبند څخه آزاد او خوشی کړ .

۹ ـ داسلام‌منلو اوتوبی ایستلو
پوجه مخکنی ټول ګناهونه محوه او
له منځه ځی ځکه عمیر هغه شخص
ؤ چی د مسلمانانو په تعذیب او
ځورونه کی‌لی خاص مهارت اوتفنن
درلوده‌اوهرهغه‌څوک‌چی‌په مکه معظمه
کی په اسلام مشرف شوی وو ، لکه
څنګه چی دی دځهل ځان‌په باره‌کی
پخپله حکایت کوی ، هغوی ته په
ده ډیر تکلیف اوضرر رساوه او پدی
قسمت کی ده دټولو مسلمانانو
په وړاندی‌پوره شهرت درلوده ، ولی
دا ټول دده دمسلمانیدو له امله ده
ته عفوه او بخښش شو او مسلمانان
پدی خبره له الدیښمن شو او له بی
په زړونو کی ورسره کومه کینه او
حسد پیدا شو بلکی هر مسلمان په
ور سره د ورور په شان مینه اومحبت
ساته مادی او معنوی مالی او بدلی
مرسته او کومک به‌شی ورسره کاؤ،
درسول‌الله ﷺ دا قول :
(تفهوا اخاکم فی دینه) ددی‌خبری
ښکاره ثبوت او شاهد دی .

۱۰ ـ لسمه لکته چی له دغه
واقعی څخه بی استنباط کیږی هغه
داده چی د اسلام ددین رسول او
خوړول او خلکو ته دالله پاک ددین
په لوری دعوت ورکول دهرمسلمان
اساسی او مقصدی وظیفه‌ده قطع‌لحاظ
لدینه چی دی څومره علم لری اوپه
کومه اندازه بالدی پدین پوه دی .
له همدی امله هر مسلمان مکلف‌دی
چی دځهل علم اوپوهی په اندازه او
قدرت‌سره خلکو ته‌ددین تبلیغ‌وکړی
او سمه لاره ورته وښائی او یوائی
علماوته لکه څنګه چی بعضی کسان
فکر کوی چی تبلیغ فقط د علماؤ
وظیفه او منصب دی ونسپارل‌شی .
اګر چی دعلماو مسئولیت د لورو په
الدول دروند اوستر دی . ځکه مولږ
وینو چی عمیر دځهل لږ علم سره‌سکی
معظمی ته لاړ او ددغه لږ علم په
لرلو سره بی اهل مکه اسلام‌ته راو-
بلل او ډیر خلک دده پذریعه سره د
اسلام په دین مشرف شو.

والسلام علی من اتبع الهدی



ترجمه وتلخیص : محمد نسیم « فقیری »

اصول اساسی حکومت اسلامی

احادیث نبوی (ص) درباره شوری

عن علی قال قلت یا رسول الله ان نزل بنا امر لیس فیه بیان امر ولا نهی فما تامر لی ؟ قال شاوروا فیه الفقهاء العابدین ولا تمضو فیه رأی خاصة . رواه الطبرانی فی الا وسط و رجاله موثقون (۱)

« حضرت علی کرم الله وجهه میفرماید که از رسول الله ﷺ پرسیدم که هرگاه موضوعی پیش آید که در مورد آن نه امر شده باشد و نه نهی پس درهمچو حالت چه هدایت می دهید؟ پیامبر فرمودند که درین مورد باید از فقهای عابد مشوره بگیرید و به رأی انفرادی عمل نکنید .

همچنان در پاسخ عبدالله ابن عباس که در همچو موارد طالب هدایت از پیامبر گردیده بودند فرموده اند تجعلونه شوری بین العابدین من المومنین ولا تقضونه برای خاصه (۲)

«همچو موضوعات را به شورای مسلمانان عابد محول نمائید و به رأی انفرادی عمل نکنید. »

عن ابی هریره قال قال رسول الله اذا کانت امراءکم خیارکم واغنیاؤکم سمحائکم وامورکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها واذا کانت امراءکم شرارکم واغنیاؤکم بخلاءکم وامورکم الی نساءکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها (۳)

« زمانیکه حکمران تان از بهترین افراد شما باشد و ثروتمندان شما سخاوتمند باشند و معاملات و امور زندگی بر اساس شوری حل و فصل وپیش برده شود پس روی زمین بهتر است برای شما نسبت به بطن آن و زمانیکه حکمران تان از بدترین افراد شما باشد وثروتمندان تان بخیل باشند ورهبری امور به دست خانم های تان باشد پس زیر زمین بهتر است برای شما نسبت به روی آن . »

در حدیث فوق به سه شرط اساسی زندگی مرفه و آبرو مندانه در جامعه اسلامی اشاره شده است این سه شرط عبارت اند از : قیادت صالح ، کفالت مستمندان و مشورت نمودن .

عن عائشه قالت ما رأیت رجلا اکثر استشاره للرجال من رسول الله (۴)

حضرت عائشه می فرمایند که من کسی را ندیده ام که بیشتر از رسول الله ﷺ با مردم مشورت نماید .

عن سهل بن سعد الساعدی عن رسول الله ما شقی عبد قط بمشورة و ما سعد باستغنا رای (۵)

« رسول الله ﷺ فرموده اند : هر که مشوره نماید هرگز از حق محروم نمی گردد و کسیکه رأی شخصی خود را

کافی بداند (مستبد الرأی باشد) هرگز سعید وخوش بخت نمی گردد .
یعنی ملوکیت و دیکتاتوری راه شقاوت و بدبختی و نظام شورای راه سعادت وخوش بختی می باشد .
عن ابی هریره قال رسول الله المستشار موتمن (٦)
« با کسیکه مشوره موشود او معتمد می باشد . »
یعنی عضو شورا باید از لحاظ دیانت و امانت کاملاً مورد اعتماد باشد زیرا مشوره خود یک نوع امانت است پس بر مشوره دهنده لازم است که در آن خیانت ننماید وپس از دقت و تعمق زیاد با احساس مسؤلیت مشورهٔ درست وسالم بدهد .
عن ابی هریره قال رسول الله من استشاراخوه المسلم فاشارعلیه بغیر رشد فقد خانه ومن افتی فتیا بغیر ثبت فاثمه علی من افتاه(۷)
کسیکه به برادر مسلمان خود مشوره غلط بدهد در حقیقت با او خیانت کرده است ومفتی ایکه بدون تحقیق به غلط فتوی بدهد پس گناه آن بهگردن فتوی دهنده است . امام بخاری ، امام ابو داود و امام ترمذی در کتاب های خویش بخاطر اثبات ضرورت واهمیت شوری و مشوره باب های مستقلی را بهاین عنوان اختصاص داده اند .

خلفای راشدین وشوری

« فرمانروای مسلمانان و ائمه بعد از پیامبر ﷺ ازشخصیت های که به لحاظ دیانت و امانت و علم دین قابل اعتماد بودند ، مشوره می گرفتند البته مشوره د ر موارد مباحات (غیرمنصوص) اخذ می گردید تا راه آسان ومفید سراغ گردد و زمانیکه حکم واضح قرآن یا سنت در یافت می گردید پس این حضرات از آن پافراتر نمی گذاشتند و این در نتیجه پیروی از پیامبر بود » (۸)
مراد از ائمه ، خلفای راشدین ، صحابه کرام و تابعین اند و روش همیشگی شان چنین بود که در امور اجتماعی رأی شوری را به نظر شخصی خویش ترجیح می دادند . از عبارات فوق بر می آید که در خلفای راشدین مجلس شورای متشکل از اهل علم ، دیانت وامانت موجود بوده است .
« هرگاه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مورد مسئله ای به حکم و سنت رسول الله دست نمی یافت پس بزرگان (نمایندگان) مردم وشایسته ترین آنها را فرا می خواند و با ایشان مشوره می نمود وهرگاه به اتفاق آراء فیصله صادر مینمودند به آن عمل می شد و حضرت عمر فاروق نیز چنین می کرد . (۹)

اعضای مجلس شوری در زمان حضرت عمرفاروق(رض) ازجمله دانشمندان علوم قرآن وشامل پیر وجوان بودند (۱۰)
« حضرت عثمان رضی الله عنه در نخستین بیانیه خویش فرمودند که بعدازکتاب خدا و سنت رسول پابند رأی شما (به اتفاق نظر) می باشم . » (۱۱)

رئیس دولت حق ندارد تارای شوری را رد نماید

بعضی ها به غلط گمان کرده اند که امیر المومنین حق دارد تا رأی وفیصله شوری را رد و ویتو نماید ، حالانکه این گمان کاملاً مخالفت اصول شرعی می باشد .
قبلاً تذکر یافت که درتفسیر«امرهم شوری بینهم » و اقوال سلف صالحین این نکته ثابت می گردد که پذیرش فیصله شوری در برابر رأی انفرادی واجب است واصل شوری یک اصل قانونی ولازم الاتباع می باشد .
در روایت حضرت علی وحضرت ابن عباس رسول الله ﷺ به اخذ مشوره از « فقهای عابدین » حکم فرموده اند و از رأی انفرادی منع کرده اند .
همچنان واضح گردید که خلفای راشدین نیز همواره به مشوره رؤس الناس و خیار الناس عمل کردند .
رویهمرفته اساسی ترین مورد اختلاف ملوکیت و خلافت اینست که در خلافت خلیفه متعهد و پابند به اخذ مشوره و تنفیذ آن می باشد حالانکه پادشاه مطلق العنان وخود کامه بوده هرگاه با دیگران مشوره نیز نماید ولی پابند ومتعهد به آن نمی باشد و اگر نخواهد می تواند رأی متفقه کاملا

ملت را نیز رد نماید .

دلیل دیگریکه ثابت می کند خلیفه دارای حق ویتو نمی باشد اینست که خلیفه توسط مجلس شوری انتخاب میشود ونمایندهٔ مردم می باشد هرگاه فیصله شوری را رد نماید در حقیقت به اعتماد مردم خاتمه داده است . وبدون اعتماد مردم شرعاً حق خلافت را ندارد .

و هرگاه بصورت فرضی بپذیریم که خلیفه دارای حق ویتو می باشد پس استفاده ازین حق شرعاً واجب نبوده وحد اکثر یک امر مباح خواهد بود طبق قاعدهٔ شرعی « سد باب » هرگاه کدام امر جائز و مستحب نیز مایه فسادو انحراف گردد پس ممنوع قرار داده میشود .

اساسی ترین نکتهٔ مهم درین زمینه اینست که پیامبر و خلفای راشدین صد در صد مورد اعتماد مردم بودند به اندازه ایکه هرگاه (بصورت فرض) تصاویب شوری را رد می نمودند باز هم مردم می پذیرفتند ولی در عصر حاضر همچو اعتماد وجود ندارد . زیرا پیامبر معصوم بوده و خلفای راشدین همه به جنت بشارت داده شده بودند .

(ادامه دارد)

(۱) مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۷۸

(۲) رر رر

(۳) مشکوة کتاب الرقاق

(٤) ترمذی ج ۱ ص ۲٤۱

(٥) قرطبی طبع مصر ج ٤ ص ۲۰۱

(٦) ابو داود ج ٥ ص ۳٤٥

(۷) الادب المفرد ص ۳٥۲

(۸) الدرامی ، کنزالعمال به سند احمد و فتح الباری ج ۱۷ ص ۱۰٥

(۹) بخاری ج ۲ ص ۱۰۹٥

(۱۰) بخاری التفسیر ج ۲ ص ۹٦۹

(۱۱) تاریخ طبری

آگاهی

تصحیح ضروری !

در درس بیست ونهم صفحهٔ (٤٠) رساله رهنمای نوآموز چاپ آمریت تألیف وترجمه کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی یک سطر از خطاطی وچاپ باز مانده است.

رساله رهنمای نوآموز درسال ۱۳٦۲ توسط کمیته فرهنگی دفتر نمایندگی جمعیت اسلامی افغانستان در جمهوری اسلامی ایران ـ تهران بچاپ رسیده است از انجائیکه این رساله حاوی مطالب ارزنده ومفید می باشد ریاست کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی لازم دیدند که بار دوم طبع وتکثیر گردد. وبدین منظور آمریت نشرات کمیته فرهنگی دستور یافت تا آنرا خطاطی نمایند ولی بنسبت اشتباه خطاط یک سطر در درس بیست ونهم صفحهٔ (۳٠) از خطاطی باز مانده که درنتیجه مفهوم آن درس راکاملا تغیر وبصورت قابل اعتراض درآورده است .

بنا بر این آمریت تألیف وترجمه کمیته فرهنگی از همه برادرانیکه رساله مذکور را در اختیار دارند ، صمیمانه تقاضا می نماید تادرس بیست ونهم صفحه (۳٠) راحسب ذیل طبق متن اصلی اصلاح فرمایند «معراج آن حضرت (ص) از مسجدحرام تا مسجد اقصی به نص قرآن ثابت گردیده منکر آن کافر است واز مسجد اقصی تا آسمانها وبرتر ازآن به حدیث مشهور ثابت شده منکر آن کافر گفته نمی شود .)

اداره تألیف وترجمه

نویسنده : مولانا مودودی
مترجم : عبدالقدیر « فطرت »

اقتصاد اسلامی

تعالیم اقتصادی قرآن

۱ — حقایق و واقعیت های عینی :

اولین و اساسی ترین حقیقت اقتصادی که قرآن با تأکید واهتمام فراوان بیان می دارد آنست که کلیه منابع و وسایل معاش انسان ، آفریدهٔ خداوند(ج) است . خداوند متعال این همه وسایل و اسباب را طوری به قوانین و ضوابط فطرت استوار نمود که ضامن منافع انسان باشند و او انسان رافرصت داد تا از آن استفاده ببرد و در آن تصرف نماید .

هوالذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه و الیه النشور (سورة الملک ۱۵ .)

« خداوند ذاتیست که زمین را برای شما رام گردانیده تا درپهنه آن به سیر بپردازید و از روزی های او استفاده ببرید نهایتاً بسوی او بازگشت خواهید نمود . »

و هوالذی مدالارض و جعل فیها رواسی و انهاراً و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین « رعد ۳ »

و خداوند ذاتیست که زمین را هموار گردانیده و بر آن کوه ها را نصب نموده و رود خانه ها را به جریان درآورده وازتمام انواع میوه جات جوره ها آفریده است .

هوالذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً .

« سوره بقره ۲۹ »

اوست که زمین و آنچه در آن هست درجهت منافع شما آفریده است .

الله الذی خلق السموات و الارض و انزل من السماء ماء فأخرج به من الثمرات رزقالکم و سخرلکم الفلک لتجری فی البحر بأمره وسخر لکم الانهر وسخرلکم الشمس والقمر دائبین و سخرلکم اللیل والنهار وآتاکم من کل ما سألتموه و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها

« ابراهیم : ۳۲ — ۳٤ »

خداوند ذاتیست که آسمانها و زمین را آفریده ، و از آسمان آب فرو فرستاده تا که بر اثر آن از میوه جات برایتان روزی بیرون آورد . و او کشتی ها را درمحیط تسخیر شما قرار داد تا بفرمان او در اوقیانوس ها به گشت بپردازید . او همچنان برای شما دریا ها و رود خانه ها را مسخر نمود و ماه و خورشید را در جهت رفاه شما با نظم ضبط خاصی به گردش در آورد و شب و روز را پابند مقررات و قوانین خاصی نمود تا در هر صورت تابع مفاد شما باشند و خلاصه آنچه را که طلب نمودید برایتان اعطا نمود و بدون شک اگربشمارش واحصاء نعمات خداوند(ج)

دست بیا زید نا کام برخواهید گشت .

ولقد مکنّکم فی‌الارض وجعلنا لکم فیها معایش (سورة‌الاعراف : ۱۰)

« ما شما را در پهنه زمین اقتدار بخشیدیم و برایتان منابع و وسائل زیست تهیه دیدیم ...

افرءیتم ما تحرثون ؟ ءأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون . (سورهٔ الواقعه ۶۳ - ۶۴)

« آیا شما گاهی غور نموده اید که زمینهائی را که کشت می‌نمائید شما خود می رویانید و یا آنکه رویانندگان آن مائیم ؟ »

(۲) تعیین حدود و مرز های «جایز و ناجایز» تنها حق خداوند(ج) است .

برمبنای این اصل انسان دراکتساب وتولید منابع ونعمات مادی نه دارای آزادی کامل است ونه به رضائیت خود حق تعیین حدود جایز ونا جایز و حلال وحرام را دارد . زیرا این فقط حق خداوند (ج) است که منحیث مالک کاینات برای آن حدود مقرر نماید . چنانچه آیه کریمهٔ ذیل قوم «مدین» را صرفاً بخاطر ادعای حق غیر محدود در امر تولید و مصرف به بار ملامت می بندد :

قالوا یاشعیب أصلوتک تأمرک ان نترکُ مایعبد آبا ؤ نا اواَنْنفعل فی اموالنا مانشا . (هود : ۸۷)

«آنها (قوم مدین) به حضرت شعیب(ع) اظهار داشتند که ای شعیب آیا نماز تو بتو دستور می‌دهد که ما معبودانی راکه اسلاف مان می پرستیدند ترک بگوئیم ودر اموال و دارائی های خود حسب دلخواه تصرف ننمائیم ؟ »

قرآن به چیز هائیکه انسان به صواب دید خود حلال یا حرام قرار می دهد عنوان «کذب» میگذارد .

ولاتقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام . (النحل : ۱۱۶)

«هرگزبه‌آنچه‌که زبانهای‌تان حلال ویاحرام می نامد تقرب نجوئید» (۱)

قرآن تنها این اختیار را بخداوند(ج) ونائب برحق اودرزمین یعنی نبی کریم (ص) تخصیص میدهد .

یأمر هم بالمعروف و ینهٰهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والا غلال‌التی کانت علیهم.

(الاعراف : ۱۵۷)

فرمان‌رسان‌خداوند (نبی کریم) مردم را به نیکی امرمیکند واز بدی باز می دارد ، اشیاء پاک ومصفا را برای آنها حلال وچیز های نا پاک را بر ایشان حرام می‌گرداند وآنهارا از بار های سنگین وپای بند های نه شکن رها می سازد .

۳- اثبات حق‌مالکیت شخصی در چارچوب قوانین الهی:

قرآن مالکیت‌حقیقی‌خداوند(ج) وبرمبنی حدود مقررکرده آن‌مالکیت شخصی‌رامجاز می داند :

لاتأکلوااموالکم‌بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم.

(النساء : ۲۹)

« اموال یک دگر را بطریقه های نا جایز نخورید مگر آنکه با رضائیت درمیان شما تجارت صورت بگیرد .

(یعنی تبادله اموال وثروت ها از طریق تجارت) »

درجای دیگری خداوند(ج) میفرماید:

واحل‌الله‌البیع وحرم‌الربا (بقره:۲۷۵)

وخداوند(ج) بیع (خرید و فروش) را حلال وسود (اخذ بهره) را حرام قرار داده است . »

وبه ادامه آن چند آیت بعد میفرماید : « وان تبتم فلکم رؤوس اموالکم » . (بقره : ۲۷۶)

« واگر از سود خواری توبه نمودید آنگاه شما مستحق رأس‌المال خود خواهید بود . »

واذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه . (البقره : ۲۸۲)

« واگر در میان خود معامله بقرض نمودید باید دستاویزات واسناد آنرا در قید تحریر در آورید . »

وآیه بعدی به تفصیل شروط بیشتر

می پردازد :

وان کنتم علی سفر ولم تجدو کاتباً فرهان مقبوضة (بقره : ۲۸۳)

واگر شما در حال سفر قرار دارید ویرای تحریر نمودن دستاویز و سند خویش کاتب نمی یابید پس رهن با لقبض بدهید یعنی چیزی را بطور گرو بر آهن بدهید . »

للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مماترک الوالدان والاقربون .

مردان از اموال متروکه والدین واقارب خویش سهم می برند و زنان نیز در اموال متروکه والدین و اقارب خویش سهیم اند . »

لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستانسوا . (النور) : ۲۷)

در خانه های غیر از خانه های شخصی خود تان داخل نشوید تا آنکه اجازه بگیرید »

اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاماً فهم لها مالکون .

(سورة یس ۷۱)

آیا این مردم قوت بینائی ندارند نمیدانند که ما از چیز های دست ساخته خود مواشی و چهار پایان آفریدیم و آنها در آن حق ملکیت دارند ؟

السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما (مائده : ۳۸)

ودست زن ومرد سرقت کننده را قطع نمائید .

وآتواحقه یوم حصاده (انعام : ۱۴۱) « هنگام خرمن گرفتن و باجمع آوری محصولات حق خداوند(ج) را بپردازید .

خذ من اموالهم صدقة (توبه ۱۰۳)

ای پیامبر ص از اموال ایشان زکات وصول نما

وآتوا الیتمی . . . اموالهم ولاتاکلوا اموالهم الی اموالکم (النساء : ۲)

« اموال پدرمردگان را بایشان بسپارید . . . و دارائی های آنها را یکجا با سرمایه های خود نخورید .

واحل لکم ماوراء ذالکم ان تبتغوا بأموالکم محصنین غیر مسافحین . (النساء : ۲۴)

« به استثنای زنان محرمات در امور تمام زنان دیگر برای شما اجازه داده شده است تا در بدل اموال خویش آنها را حاصل نمائیدالبته باعقد نکاح نه با تعلقات نا مشروع

وآتوالنساء صدقاتهن نحلة . (النساء : ۴)

« مهر زنان رابا خوش اسلوبی و صفا ادا نماید . »

وآتیتم احداهن قنطارا فلاتاخذوامنه شیأ . (النساء : ۲۰)

« و اگر شما در هنگام نکاح کردن به زنی مال فراوانی هم داده باشید دروهنگام طلاق دادن چیزی

از آن باز پس نگیرید . »

مثل الذین ینفقون اموالهم کمثل حبة انبتت سبع سنابل . (بقره : ۲۶۱)

« کسانیکه دارائی های خویش را درراه خداوند(ج) بمصرف میرسانند مثال صرف آنان چنان است که دانهٔ بکارند و از آن هفت خوشه بروید

وتجاهدون فی سبیل الله بأموالکم وانفسکم (سوره الصف : ۱۱)

« و اینکه در راه الله با مالها و جانهای تا ن جهاد می نمائید . »

و فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم . (الزاریات : ۱۹)

« سائل ها و محروم مین در دارائی‌ها سهم معین دارند . »

احکام وهدایات فوق ، تصویری از هیکل مالکیت شخصی در اسلام است - و جائی وجود ندارد که‌آیات و احکام فوق الذکررا بر آیدهٔ جز مالکیت شخصی حمل نمود ویااشارهٔ کوچک و تلویحی در آن متناقض با مساله مالکیت شخصی تلاش نمود . آیات مذکورمحلی را برای این شک باقی نمیگذارد که گویا «کالاهای مصرفی » در محدوده مقررات مالکیت فردی « و وسایل تولید(-MEANS -ofbroDuct)بیرون ازین قاعده‌است یعنی کالا های مصرفی باید در تملک افرادووسایل تولید در ملکیت اجتماع باشد . با اینکه کالا های بدست آمده

از طریق(E ۶ ۲ nedıncowe) کار وفعالیت باید در دسترس فرد وکالاهای حاصله (۲ n eeyrnedIucowe) بیرون ، زحمت وکنترول دولت باشند .

آشکاراست که اشیاء وثروتهایرا که افراد ازراه میراث ازپدران، مادران زنان ،شوهران ، برادران ، خواهران و غیره بدست میاورند حاصل کار و تلاش آنها نیست چنانچه که اموال زکاتی و نفقاتیرا که مصارف الزکاة (مستحقین زکات) بدست میاورند ثمرهٔ زحمت و فعالیت آنها نمیباشد .

همچنان درین هیکل (هیکل مالکیت فردی دراسلام) نشانه‌ازین پندار وجود ندارد که مسئله مالکیت فردی گویا حیثیت عارضی و موقتی دارد ومنزل اصلی همانا قدم گذاشتن بمرحله‌مالکیت اجتماعی است . زیرا اگرچنین چیزی وجود میداشت قرآن آنرا باالفاظدرشت وروشن بیان می کرد ونقشه از آن ترسیم مینمود . محض برین بیان قرآن درسورهٔ اعراف که « ان‌الارض لله» یعنی زمین ازآن خدا است یا برای ابطال مالکیت فردی و اثبات مالکیت جمعی کافی نیست.

زیرا قرآن در جای دیگر نیز فرموده است که « لله ما فی‌السموات و ما فی‌الارض » یعنی هر آنچه که در آسمانها و زمین است از آن خداوند(ج) است . (بقره : ۲۸٤).

بدیهی است که نه این نتیجه گیری که « هیچ چیزی از اشیاء و اموال زمین و آسمان در قید مالکیت فردی نیست » مطابق با واقع است و نه این ارزیابی که « همه این اشیاء ملکیت اجتماعی است » با حقیقت انطباق داد .

بعباره واضح تر نفی ملکیت فردی واثبات ملکیت اجتماعی هر دو تصویر ناقص و متضاد قضیه است .

بخاطریکه اگر مقصود ازملکیت خداوند نفی ملکیت انسان باشد ، پس نه گنجایشی برای ملکیت فردی و نه زمینه برای مالکیت جمعی باقی میماند و نفی شامل حال هر دو می گردد . بر علاوه آیت نمبر ۱۰ سورهٔ (حم‌السجده) نیزبراین تصورخط بطلان می کشد که بسیاریها آنرا دلیل بر مالکیت جمعی میگرند .

« وقدرفیها اقواتها فی اربعة ایام‌سواء‌للسائلین(۲) وکسانیکه‌استدلال میکنند (قرآن درین آیت به‌مساوات اجتماعی تکیه دارد و میخواهد که اقوات زمین (منابع زمین) رامساویانه در میان افراد آن تقسیم نماید . و تقسیم مساویانه آن بدون موجودیت مالکیت اجتماعی امکان پذیر نیست و لذا هدف قرآن درین آیت تشکیل نظام ملکیت اجتماعی است) بخطا رفته اند . زیرا اگر بفرض ، این ترجمه را که« خداوند در خلال چهار روز تمام روزی‌ها و اقوات زمین را به‌اندازه معین مقررفرمود وبرای تمام مطالبه کنندگان سهم برابرتعین نمود» بمعنی مساوات کامل ومالکیت جمعی بپذیریم آنگاه منظوراز«مطالبه کنندگان» و «رزق‌خواهان» تنها انسانها نخواهند بودبلکه این نامگذاری تمام حیوانات حشرات و زنده جانهای زمین را هم در بر خواهد گرفت . پس باید بر اساس این‌ادعا تساوی در حقوق همه این جانداران رعایت گردد و دائره این استدلال محض در مجتمع انسانی محدودومخصوص نگردد .

همچنان تاکیدقرآن برای کمک و مساعدت به مستمندان و ناتوانان جامعه به این معنی نیست که گویاقرآن میخواهد سیستم ملکیت اجتماعی را پایه گذاری کند بلکه منظور قرآن تنها صرف یک مقدار اموال و امتعه ثروتمندان جامعه برای رفع ضروریات و احتیاجات اقارب یتیم مسکین و بی دست و پای آنها وغیره نیازمندان و محتاجان جامعه ، میباشد که قسماً بوسیله خود آنان وقسماً بوسیله‌دولت (از سرمایداران اخذ) و در میان ناداران توزیع می گردد . جز این هدف ، اشاره وکنایه و رمز واستعاره در بیانات قرآن سراغ ندارد که دال براین حاشیه روی‌ها و زاویه‌گزینی‌ها وخیال پردازیها باشد .

شکی نیست که قرآن دربسا مواقع

اگر ضرورت احساس شود ، دست به ملی کردن بعضی تاسیسات و املاک خصوصی میزند که اجتماعی بودن آن ضامن مصالح اجتماع و فردی بودن آن منافی مصالح اجتماعی باشد .

امانفی کلی تصاحب فردی و تملک خصوصی و پذیرش اصل کنترول اجتماع یا دولت بر تمام بنیه های اقتصادی منحیث یک قانون کلی و اساسی با دساتیر قرآنی مطابقت ندارد.

تخیل غیر فطری و نابجای مساوات اقتصادی

قرآن کریم این حقیقت را منحیث بخشی از فطرت بنا کرده خداوند دانسته و مانند سایر اشیای دیگر قائل به تأمین مساوات اقتصادی و توزیع مساویانه تمام وسایل تولید و کالا های مولده در میان تمام افراد اجتماع نمیباشد . صرف نظر از بی عدالتی های نظام های مختلف سیاسی و اجتماعی دنیا ، تا جائیکه مسئله به عدم مساوات اقتصادی مربوط میشود ، قرآن آنرا بذات خود نتیجه تقسیم و تقدیر خداوند متعال ومطابق به مقتضی حکمت بالغهٔ آن می داند وجائی برای این تخیل(درهم ریختن سیستم عدم مساوات اقتصادی و اساس گذاری مساوات اقتصادی) درنامه اقتصادی اسلام سراغ ندارد . چنانکه جائی در قرآن چنین میخوانیم :

وهوالذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ماآتاکم .

(سوره انعام: ۱۲۱)

« و فقط ذات خداوند است که شمارا وارثین زمین (خلائف الارض) گردانیده و عدهٔ تان را بر عدهٔ دیگر عزت و فوقیت بخشیده است تا در آنچه که برای شما داده است شما را آزمایش نماید .» جای دیگر همین مطلب را به اسلوب دیگر میابیم :

انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض وللآخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا. (بنی اسرائیل : ۳۲)

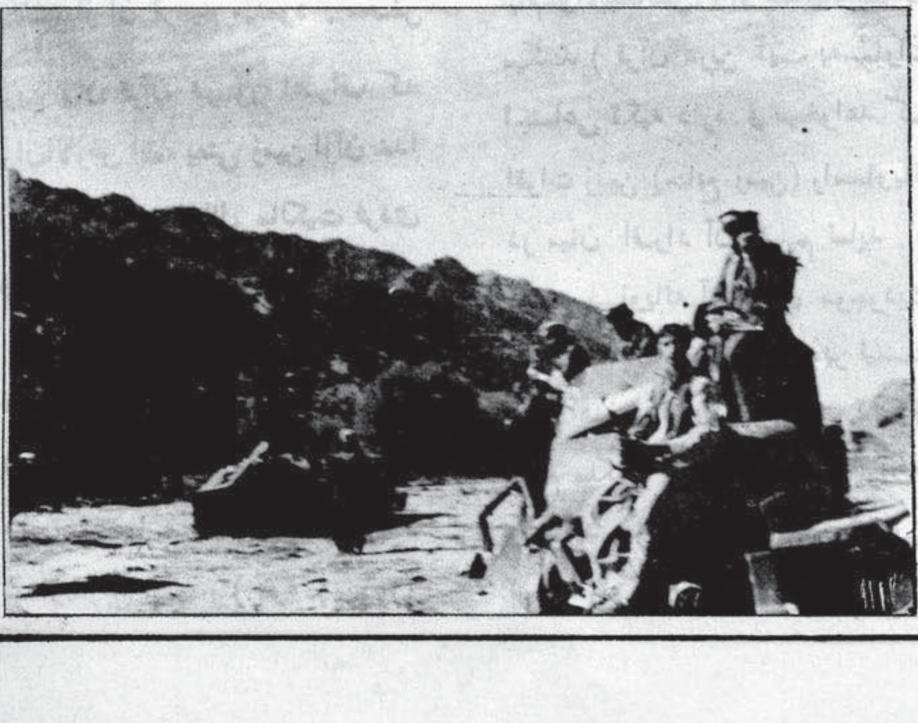
« ببینید ، چطورما تعدادی از آنها را بر تعداد دیگر شان فضیلت بخشیدیم . و در آخرت این فرق (فرق در درجات وفضیلت) بمراتب بالاتر خواهد بود . »

اهم یقسمون رحمة ربک ؟ نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا . ورحمت ربک خیر مما یجمعون (زخرف : ۳۲)

« آیا اینها هستند که رحمت پروردگار تو (نبوت) را تقسیم می نمایند ؟ ما در حیات دنیوی آنها ، معیشت آنان را توزیع نموده ایم و عدهٔ رابر عدهٔ رجحیت و فوقیت داده ایم ـ تا که آنها از یک دیگر کار گرفته بتوانند ورحمت پروردگارتو (نبوت) از ثروت و دارائی هائی که اینها جمع آوری میکنند برتر وبالاتر است .»

و طوریکه از سیاق آیت برمیاید مخالفین پیامبر اکرم بار ها سوال میکردند که چرا مسئولیت پیامبری به یکی از سرمایه داران مکه و یاطائف سپرده نشد تا به محمد (ص) .

ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء



ویقدر . انه کان بعباده خبیر اً بصیر ا.
(بنی اسرائیل : ۳۰)

« اساساً پروردگارتو روزی کسی را که میخواهد کشاده وروزی کسی را تنگ می سازد . او به احوا ل بندگان خود آگاه وخبردار است .»

له مقالید السموات والارض یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر انه بکل شیء علیم .
(شوری : ۱۲)

«کلید ها و مفاتح آسما نها و زمین بدست اوست و به کسی که میخواهد روزی اش را کشاده می گرداند وبه کسی روزی کمترنصیب می فرماید و او به احوال همه چیز آگاه است .»

قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاءمن عباده ویقدرله . (سبا : ۳۹)

« ای پیامبر (ص) بگو که پروردگارمن به بند گانی که میخوا هد روزی فراوان نصیب می فرماید وبه عدهٔ روزی کم می دهد وقرآن دستور میدهد که مردم باید با پیشا نی باز وسینهٔ کشاده به این عدم مساوا ت فطری وطبیعی تن در دهند ودر حق کسانیکه خداوند متعا ل به ایشا ن نعمت فراوان بخشیده ویا بفضایل و ملکات خاصی نوازیده ،رشک وحسد نبرندچنانچه که در آیهٔ زیر مطالعه می نمائیم :

ولاتتمنوا مافضل الله به بعضکم علی بعض.للرجال نصیب مما کتسبوا وللنساء نصیب مماکتسبن. واسئلوا الله من فضله انه بکل شی علیما (النساء آیه ۳۲)

« به فضیلت ها و برتری هائیکه خداوند به دیگران داده است رشک نبرید و تمنا نکنید . مردان مستحق کمالی خود و زنان مستحق کمالی خود هستند و . مردان مالک آنچه که کسب می کنند ، می باشند وزنان نیز پس فضل و کمال را از خداوند بخواهید ، بیشک خداوند(ج) عالم به احوال همه چیز است . »

آیاتیکه عدهٔ مردم آنرا دلیل برمساوات توزیع رزق ونعمات مادی میدانند حسب ذیل می باشند :

والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق فماالذین فضلوا برادی رزقهم علی ماملکت ایمانهم فهم فیه سواء افبنعمة الله یجحدون (سوره النحل: ۶۱)

خداوند(ج)متعال عده تان را بر عده دیگر فضیلت بخشیده است .پس کسانیکه حائز این فضیلت شده اند اموال خویش را به غلامان خود باز نمی گردانند تا همه در آن مساو ی گردند (یعنی ازآن سهم مساوی گیرند) پس آیااینها احسان نعمت های بیشمار خداوند راانکار می نمایند ؟»

ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فی مارزقنکم فانتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم انفسکم . کذالک نفصل الایات لقوم یعقلون .(سورة الروم :۲۸)

الله متعال برای تفهیم شما از نفس خود شما مثال میدهد که آیا ازغلامان شما چنین کسی وجود دارد در ثروت های شما بطور برابر شریک باشد و شما از آنها چنان حذر کنید که از نفس های خود حذرمینمائید ؟ و به این شکل ما آیات ونشانی های خود را با تفصیل بیان می داریم برا ی صاحبان عقل وخرد . »

« اما طوری که از معا نی و سیاق این آیات برمی آید ،کوچکترین نشانه ویااشاره تلویحی مبنی برجواز ویا عدم جواز تفاوت های اقتصادی وجود ندارد . آنچه که در معانی آیات فوق بمشاهده می رسد اشاره ایست به مسائل اعتقادی واستدلالیست علیه ایدیالوژی شرک . به این معنی که وقتیکه دراموال وثروت های خود(که آنهم امانت خداوند است) شما حاضر نیستید غلامان و خدمتگاران خود را بطور مساوی شریک گردانید ، پس چطور در حق خداوند چنین بهتانی راروامی دارید و مخلوقات ضعیف و ناتوان را در الوهیت او شریک می گردانید ؟

بقیه در صفحه (۱۲۱)

ژباړن اجرالدين

په قرآن کې د صبر د کلمې په باب پلټنه

سریزه :

صبرو که بالاخره کارو له سمیږی یوساعت مې صبرو کړ خورا لږ ...

... لږ خو صبر او حوصله ولره !

مونږ د صبر له کلمې څه پوهیدلی اوپورا ښت لرو ؟ .... زمونږ په ذهن کې د صبر د کلمې مفهوم څه دی ؟! ...

مونږ د انتظار، سستی ، اومعطلی حالت ته صبروایو اودیری او عجلې پر وړاندې یې استعمالوو یعنی مونږ صبر دیری او عجلې د مثبت، محرک او خوځنده حالت په وړاندی د منفی خنثی اوبې تحرکه وضعیت لپاره راولو، مونږ صبور هغه سړی ته وایو چه د چاپه کارکی کارله لری چوپ او غلی ناست وی تول څېزو له زغمی او د هیڅ چاپر وړاندې عکس العمل له ښې چه معمولاً دا پوارخیز(پوبعدی) انسان دی چه دیری لږی خبری او کم عمل تر سره کوی .

« صبر» قرآنی کلمه ده خوځنګه چه قرآن مطرح کړی هسې مونږ نه پوژندلی . مونږ د صبر له کلمې نه دخپل خیالی پردا ښت پیروان یو .

داپوازی د صبر کلمه نده چه سرچپه موپیژندلی او پرروح او لوړه معنی لی مونږ ځان پوهولی وی،لکه د « اتفاق « ایمان » ،« صالح عمل » « امر بالمعروف ونهی عن المنكر » ، « تقوی » ، « صلوة » اولورو زیاتو اسلامی کلمو پرمفهوم پالندی باید ځان وپوهوو دغوی رښتنی څېری او مفهوم سره ځان آشنا کړو چه داد هرقرآن پیژندونکی مسلمان وظیفه او رسالت دی .

دا انحراف له څه وخته پیل شوی ؟ ... داله هغه وخته پیل شوی چه مونږ خپل « فرهنګ » « لیدلی » ،« سم اسلامی درک » اسلامی ژوند او روحیه له لاسه ورکړه .

او په ظاهری دود ، عنعناتو تشریفاتو موعادت وینو ، پداسی حال کې چه اوسوړی وضعیت د اسلام دحقیقی روح سره سمون نه درلوداو له لی لری چه په قرآن کې د صبر له کلیمی انحرافی پوهیدله ددی پومثال دی ، دا کلیمه مود « مثبت » ، « جوړونکی » « خوځنده او محرک حالته » « منفی » ، « مخرب » او راکد حالت ته راړولی . د کلیمی شکل اومحتوا ته موتغییر ورکړی او دخپلو هوسونو په مطابق مو ځان پوه کړی . سره لدی چه قرآن (دسل ځلی شاوخوا کی) په ساده او روښانه توګه د صبر کلمه واضحه کړی خوبیاهم مونږ له پیژندلی حتی چه دهغه په مخالف جهت موګام پورته کړی .

خدای جل جلاله په څلورو (٤) آیاتونو کی د « صابرینو » سره دملتوب (ان الله مع الصابرین) اوپه یوآیت کې هغوی ته زیری ورکوی (وبشر الصابرین) او د عصر په سورت کې خدای قسم یادوی چه ټول انسانان زیانمن دی ! خوهغوی چه ایمان راوړی او صالح عمل تر سره کوی یوبل ته د حق اوصبر همیشنی سپارښتنه کوی . قرآن یوازی صابرین دخدای ثواب ته رسیدونکی بولی (ولا یلقها الا الصابرون) اوداصفت یوازی پرنیکمرود انسانو دتپهنل ،

ودښمنۍ له منځه تګ او دمحبت دمنځ ته راتګ وسیله معرفي شوي اوخوک چه دغسي صفت لري دلوی برخي خاوندلي ګڼي (وما يلقاها الا الذين صبروا وما يلقاها الا ذوحظ عظيم) حتی دتولني او اسلام اساسي رکن یعنی امامت ، خلافت ، ولایت او رهبري ئې په صبرپوري تړی (وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا سجده آیه ۲۴ دغسي پیغمبران هم پدی صفت ستایل شویدی دری ځلي صبرد قوي ارادي پوری مربوط او متکي داسي ګڼل شوي چي باید پدی کار ثابت پاتي شي (ان ذلک لمن عزم الامور آل عمران آیه ۱۸۶) اودا په کارولوکي دارادي او عزم لرولو څخه دی .

ترټولو مهم لا دا چه صابرینو ته اجر په نظرکي نیول شویدی اوخدای ورباندي درودویلي او درحمت تر سیوری لاندی ئې نیولي .

(انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المفلحون) په رښتیا چه صابرینو ته بی حسابه اجر ورکول کیږي پرهغوی دی دخدای درود اورحمت وی اوهمدوی بریالي دی) .

دصبر څخه چه څومره یادوله او تجلیل شوی او صابرینو ته داجر او کامیابی وعده ورکړ شوي ده آیا دا هماغه صبردی چی مونږ ئې پوهیږو او هماغسي عمل کوو ؟ ! ...

همدغه قرآن چی مونږ ته دصبر درس راکوي ، خدای هم عادل قاضي او حسابګر معرفي کوي چی خپلو بندګانو ته دهغوی داعمالو په نسبت اجراوسزا ورکوي .

دتعجب وړ به نه وی چی زمونږ له نظره دومره آسان او معمولي صبرته بیاهم دومره سترا ز اهمیت ورکړی شي ؟ دخدای (جل جلاله) په عدالت کي شک نشته خو پدی باید وپوهیږو چی د صبر د کلمي څخه زمونږ پوهیدنه عوضي ده اوځکه باید رښتیني صبر وپیژنو چه دشعور اوشناخت له وروسته چه کوم صبرکاږو دا به په حقیقت کي دقرآني مفهوم مطابق وي او پدی توګه به موږ دخدای رحمت او لویه کامیابي په نصیب شي .

داځل به خلاصو سترګو ، اوریدونکو غوږو اوآزاد فکر قرآن ته مراجعه کوو دوسي اوتوان له مخې دقرآني آیاتونو او خپل ژوندانه تر منځ رابطه باندي ځان پوهوو . ځکه دادهر مسلمان وظیفه ده چه خپل مکتب وپیژني چه دشعوراو شناخت له لاري اسلام درک او احساس کړي .

اوس لویه ساده توګه موضوعات راټولوواو بیاني جمع بندي کوو او له هغه وروسته به نتایجو پیل کوو هریوآیت دسورت دموضوع مخکي او وروستي آیت سره سنجوواو زیارباسو چه دموضوع دمتن سره ئې رابطه ومومو بیا هغوی یوله بله سره مقایسه کوو اوبیا خپل ځای ئې پیدو . له درنو لوستونکو هیله من یم چه داپلټنه له نیمګړتیاوو خالي نده مونږ دی پخپلو اصلاحي انتقاداتو سره خپلو تیروتنو ته متوجه کړي .

د بشپړتیا قانون (دتکامل قانون)

دکله له چی ګرمه او خوټیدلې ځمکه له لمره بیله شوه او دآسمان په لایتناهي فضا کي ئې په ګرځیدو را ګرځیدو پیل وکړ ....

میلیاردونه کلونه وروسته ئې خارجي پوټکي سوړشو ، ګازات تولید شول ، اغمالي انقلابونه پیل شول او په شیبوشیبو بارانونو پیل وکړ.. رودونه ، دریابونه ، سمندرونه . . .. او ځمکه او بو وینځوله بیا ژوند پیل شو !

ددریابونو پرغاړو اولمنا که سواحلوکی له خاورو نه یوسلولي ساده ګیاوی زرغوني شولي او دلسر بیا لوری ئې په تکامل پیل وکړ او په ورو ورو بشپړه ګیاوی ، آمیبونه ، یوسلولي حیوانات ، کبان، تي لرونکي ځناور ، منډی وهونکي او انسان (چه دځمکي په مخ ئې له عمره یوازی یو ملیون کلونه تیریږي ،

پداسې حال کې چه دځمکې عمر دوه زره میلیونه کلونو ته رسیږي) پیدا شول نودې تناسب ته ځیر شئ : انسان د ځمکې پروړا لدی ! .... ځمکه دلمر پروړالدی المرد کهکشانو لو پروړالدی ! او کهکشانو له دبې نهایته آسمان پروړالدی ! ...

داسې « چنجی » او « پرپرکی » شته چه یوازې یوه روځ عمرلری چه دلمر په راپورته کیدو سره ژوندی او په لویدو سره یې بسره کیږي ، انسان چې ددغسې صحنې کتونکی دی څومره هغوی لنډ عمری گڼي نوفکر کوی که چیرې دغو چنجیانو دتشخیص قدرت لرلای نود ځمکې ، جهان ، لمر او آسمانونو په باب به یې څه فکر کولای ! ....

لویدې صورت کې انسان جهان

د ځمکې « قمر» اوکاڼې دثقل مرکز » بولي، گماری چې د ټولو شیانو مخه همده ته ده او ځان دټولو څیزونو دسنجولو معیار بولي، هغه انسان چې « فکری شاهین» یې دزمانی اومکانی سرحدانو په لمنو کې دالوتنې قدرت لري د لحظاتو او گړیو په تنگو پنجوکې ځان محدود وي او دومره « نزدیک بین » کیږي چې یوازې « ځان وینی » اوس ابدی زمانه او بې نهایته راتلونکی څومره دتعجب وړده خونه د عجول انسان لپاره « خلق الانسان عجولا » چې تسول شیان دځان دمحدودعمر لپاره غواړي په تشویش کې دی چې په منځه تگ سره به یې ټول شیان له منځه لاړشي دصبر ، حوصلې ، زغم ، بنیادی او اصولی کارونو (چې د ښوونې اوروزنې دتکاملی مرحلو او زمانې تیریدو پورې اړه لري) څخه پودیږي .

آیا اوریدلی به مو وي چې د پیړیو پیړیو تر استبداد لاندې قومونو دکمال او آزادی لاره په یوه شیبه کې طی کړې وي ؟ .. نه هیڅکله بلکه په لوی لاره او مکتب باندې ایمان لرل « همیشنی جهاد » ، « صبر » ، « زغم » او « ثابت قدمی» ته اړه لري چې ددې په نتیجه کې په قومونو کې بدلون او تغیر منځ ته راځي .

آسمانونه ، ځمکه دژوند له پیدایښته څخه دانسان ترخلقته پورې دکائیناتو دټولو زراتو هما هنگه او پیوسته طبعی وده (رشد) داټول د صبر له آثارو څخه دی اودانسانانو لپاره :

د « تنگ نظری » او «دنیابینی» څخه خلاصون، راتلونکی ته دفکر اړول اوپراخول، مطلوبې او روښانه راتلونکی ته دځان رسولو لپاره له ستړی کیدولکې کې هلې ځلې اودومره لوړی هدف پسې تلل چې په خپل تکاملي سیر کې وده (رشد) وموسی او نورو ته یې وسپارو چه نورنی نوروته وسپاری چې بالاخره ترمطلبه ورسیږي .

صبر یعنی : دتکامل پر قانون عقیده لرل او پدې لاره کې استقامت درلودل ، دعمل میدان دپراخوالی لپاره فکر ته پراختیا ورکول، دخپلې محدودې زمانې څخه بې نهایته راتلونکی اودنورو اعمالو سره دخپل عمل تښلول .

که زمونږ کوچنی عمل د راتلونکی په جوړولو او راتلونکو نسلونو لپاره مؤثر وي نو نباید د سملاسی نتیجو منتظرو اوسو او باید دناکامیو او ماتو پروړاندې صبر وکړو .

له یاده یې مه باسې چه حق بالاخره پخپل تکامل سیرکې بریالی کیدونکی دی زمونږ وظیفه دسنگرونو نیول او دالله په لاره کې (سبیل الله) کې پرمختگ دی او دکارونو عاقبت او پای د « الله » په لاس کې ده

درسولانو صبر :

دحضرت نوح علیه سلام قوم چه دده د « دعوت » پروړاندې بې صبری وکړه ، نوخدای تعالی ورته د صبر ، پایداری اوزغم درس ورکړ .

(هود ـ آیه ۴۹) دا دغیبو خبرونه دی چه پرتا یې وحی کوم له دې مخکې نه ته اوله ستا قوم پرې پوهیده .

نوصبر وکړه چه پای او عاقبت د

«متشابه الودی» په دیرو آیتونو کی د صبراو دخدای د حکم د را رسیدلو رابطه بیان شویده هاغسی را رسیدل چی زمانی او تکاملی مراحلو طی کولوته ضرورت لری.

(یونس آیه ۱۰۹): «هغه څه چه پرتاوحی کیږی پیروی لی وکړه او صبروکړه څو چه خدای حکم وکړی اوهغه له بهترینوحکم کونکو څخه دی» (مومن - آیه ۵۵): او صبر وکړه په ریښتیا چه د خدای وعده په حقه ده، دګناهونو دی بښنه وغواړه، ماښام او صباٰئی خپل رب په ثنا او پاکی یادوه»

(اعراف - آیه ۸۷) «که یوه ډله پرهغه څه باالدی چه زه پری ورته رالیږل شوی یم ایمان راوړی او بلی ډلی ندی راوړی (که د نظر اختلاف موپیداکړی وی) نو صبر (زوبل ته زغم) وکړی څو چه خدای زموږ ترمنځه حکم وکړی او هغه دغوره حکم کولکو څخه دی».

داد حضرت شعیب علیه سلام قصه ده چه دتبلیغ او زیاتو هلو ځلو نه وروسته، دیوی ډلی خلکو پرایمان را وستلو همجن کیږی او والسی اوس چه دوه ډلی شوی پاتی یوی ډلی ایمان را وړو اوبلی نه نوبو بل ته صبر او خپلو کی اوریدو کړی څوچه خدای حکم وکړی کفار دی دآزار او ربړو نی لاس واخلی او څه مهلت دی ور کړی اومؤمنین دی دکفارو دآزارپرورالدی دحق او عدالت له حدودو سرغړونه نه کوی.

خدای جل جلاله د «ثمودقوم» دآ زماینټ لپاره اوښه را ولیږه چی په نوبت سره او به ورکړی او حضرت صالح علیه سلام ته ئی امر وکړ چی پدی عمل ئی ناظر اوسه او صبروکړه خود ثمود قوم زغم ونه کړ او اوښه ئی ووژ له.

دهغوآیاتونو فهرست چه دصبر کلیمه پکی ذکرشویده.

پیا تی په (۱۳۴) مخ



بقلم : الحاج ، عبدالاحد « تارشی »

بیاد شیدا شاعر مبارزی از خطهٔ فاریاب

دو سال واندی از وفات شاعر مبارز فاریاب محمد رحیم شیدا می گذرد آری دو سال واندی پیش محمد رحیم شیدا با بار گرانی از درد و بیماری به پشاور هجرت گردومدتی در آتش هجران وطن و آتش بیماری و آتش هوای گرم محیط هجرت سوخت و بعد از سپری نمودن چندماه درشب عید فطر به سوی عالم بقا رخت سفر بست و مهمان رحمت الهی شد .

آنهایی که شیدا را ازنزدیک دیده اند و با وی معرفت دارند به تقوی ، پرهیزگاری ، و مبارزه ا و معترف اند ، و درین باب حکایت ها بیاد دارند و بمجرد ذکر نامش قصه های دلنشینی از زندگی پاک و بی آلایشش در اذهان شان تداعی می شود .

و آنهایی هم با شیدا آشنایی نداشته اند ، اما اشعار انقلابی و جرأتمندانه وی را شنیده و بامطالعه کرده اند ، می توانند شخصیت وی را آنگونه که بود در اذهان خود مجسم سازند ، من خود مرحوم شیدا را جز پیش از یکی دو بار و آنهم در محیط هجرت ، ندیده ام ، اما با فکر و اندیشه اش از زمانی آشنایی دارم که متعلم مکتب بودم واشعار شیواو دلکش و انقلابی اش را که در سالهای ١٣٤٨ و ١٣٥٠ در پارلمان قرائت کرده بود ، از رادیو شنیدم .

در آن سالها نظام فاسد ظاهر شاهی بر قرار بوده و جرثومه های کثیف کمونیزم و کفر و الحاد که از سر پرستی و تقویت وتشجیع رژیم شاهی برخوردار بودند باوج رشد خود رسیده و به اشاره روسها همه روزه عرصه برای مسلمانان صادق کشور که چون سد فولادینی دربرابر سیل کمونیزم و الحادند علم کرده بودند ، تنگ ترمی شد .... کمونیزم با برخورداری از پشتیبانی در بار روز تا روز علیه دین و عقیده ومقدسات کشورگستاخ تر می گردید و میدان فعالیتش وسیع تر می گشت .

در چنان شرایط و در چنان فضای مسموم شده توسط مزدوران روس و چین و امریکا و انگلیس ، کسی که به دین و قرآن ومقدسات اسلامی توهین می کرد ، روشنفکر قلمداد می شد و آنکه دم از اسلام وقرآن و خدا می زد ، کهنه فکر معرفی میگردید ، و اکثر تحصیلکرده های

کشور یا به افکار غیر اسلامی روی می آوردند و یا اگر مسلمان باقی می ماندند بی تفاوتی اختیار می نمودند و از ترس آنکه متهم به کهنه فکری نشوند در مقابل فعالیت ها و هوچی گری ها و توهین های کمو- نست ها و ملحدین به مقدسات مردم مسلمان کشور ، خاموشی می گزیدند و در برابر سیاست های عوامفریبانه و ظالمانه ومنافقانه حکام وقت که عمد نیمعمد به نفع استعمار و بخصوص استعمار سرخ و به ضرر مردم بود مهر سکوت بر لب می زدند ، ولی شیدا با آنکه تحصیلکرده و روشنفکر بمعنی واقعی کلمه بود و با آنکه عضویت جنبش اسلامی را نداشت ولی مسلمانی بود صادق و مبارز و از کمونست ها سخت نفرت داشت ودر برابر حکام فاش سخن حق را با جرئت کامل می گفت و از خطری که در اثر سیاست غیر اسلامی ایشان کشور را تهدید می کرد ، ملت و آنها را با خبر می ساخت .

بعد از بقدرت رسیدن مزدوران فرومایه روس نیز شیدا با کلمات و سخنان نیشدارش در حضور خود خلقی ها و پرچمی ها به تسخیر نمودن ایشان میپرداخت و نفرتش را از کمونیزم و روسهای آدم خوار و چاکران بی وجدان ایشان بصراحت ابراز می نمود .

البته اگر وی شدیدا مریض نمی بود ، بخاطر داغیکه او در گذشته با اشعار آتشینش و بعد از کود تای شوم ثور با سخنان و منظومه های نیشدارش به دلهای کمونستها گذاشته بود و می گذاشت زنده اش نمی گذاشتند ولی مزدوران روس باین امید دل بسته بودند که بیماری وی را هر چه زود از پادر خواهد آورد و ایشان را از جانب این دشمن سرسخت شان آسوده خاطر خواهد ساخت بناء لازم نمی دیدند که با شهادت رساندن یک پیر مرد بیمار داغ ننگ دیگری بر پیشانی خود حک نمایند و بار نفرین مردم را بیشتر بدوش کشند .

بهر صورت ، من از مدتها قبل می خواستم در بارهٔ آن اشعار انقلابی و ارزنده این شاعر گرانقدر که سالها قبل در پارلمان ظاهر شاه سروده وضع رقتبار امروزی را پیشگوئی کرده و حکام خائن آنوقت را متنبه ساخته بود ، چیزی بنویسم اما متأسفانه با وجود تلاش فراوان قادر نگردیده بودم تا نسخه از اشعار مذکور را که بنام دو شعر شیدا مشهور شده بود ، بدست آورم ، تا اینکه درین اواخر این مجموعهٔ گرانبها دو باره زیور طبع پوشید و کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغا- نستان با تصرف اندک به توزیع آن همت گماشت .

اینک با حصول یک نسخه آن مامول من برآورده شد و بیادها وطلب آمرزش به روح محمد رحیم شیدا این شاعر مسلمان ومبارز باپای خامه به سیر گلستان اشعار وی می رویم و به تحلیل قسمتی از دو شعرش می پردازیم :

شیدا مردی بود سخت وطن دوست و مسلمان وبهمان اندازه نیز متنفر از استعمار .. ما این ادعای خویش را می توانیم با این ابیات دلنشین وی که در پارلمان دربرابر مزدوران استعمار قرائت نموده بود و اکنون در سنگر های خونین جهاد و در خیمه های سوزان هجرت حیثیت نشید انقلاب را به خود گرفته است ثابت بسازیم :

دانهٔ سنگ وطن را به گهر یمن ندهم
خار این باغ و چمن را به واشنگتن ندهم
بتهٔ خار ازین خاک به جرمن ندهم
بخدا جان بدهم خاک به لندن ندهم
من که افغانم و اسلام بود آئینم
نه به انگلیس غلام و نه فدای چینم

• • •

آری ! در دوره های فاسد ظاهر شاهی و داود شاهی بسیار بودند آنهایی که می خواستند کشور بلا کشیده ما را به چنگال یکی از گرگان استعمار بسپارند .. عده یی می کوشیدند دلالهای استعمار وحشی روس را

بمنظور بلعیدن افغانستان پیاده سازند وجمعی از امریکا و انگلیس الهام می گرفتند و در صدد تبدیل کردن کشور بیک مودل امریکائی اروپائی که عریانی وفحشاء و میگساری از مشخصات آن است ، بودند و گروهی به ساز فاشیزم و نشنلیزم می رقصیدند و آلمان را قبلهٔ خود قرار داده بودند و فرقه یی هم طوق غلامی چین را بگردن انداخته وبه مائویزم ایمان آورده بودند . . اینها همگی وطن فروشان بی دینی بودند که قصد نا بودی افغانستان و ملت مسلمان آنرا داشتند .

و روز تا روز درسایه نظامهای فاسد و نا مسلمان رشد می کردند و تقویت می شدند ، و جالب اینکه حتی در پارلمان افغانستان علیه افغا ـ نستان و مردمش و دینش و مقدساتش آزادانه و بصراحت سخن می گفتند د این سخنان کفری و توهین امیز از طریق امواج رادیو به سمع فرد فرد ملت مسلمان افغانستان رسانیده می شد و بدین ترتیب همهٔ ملت مورد توهین قرار می گرفت ،امارژیم فاسد ظاهر شاهی نه تنها خم بابرو نمی آورد بلکه ایشانرا بر تشویق نیز می نمود و میدان بیشتری برای فعالیت نیز می داد . . حقیقت این است که این اشخاص از طرف خود دربار بعنوان نماینده های ملت به پارلمان تحمیل می شدند و هر گز نماینده ملت نبودند .

در چنین فضای مسموم و در چنین پارلمان رسوا و در برابر چنین نظام منافق و دشمن دین و وطن ، شهدا با صراحت لهجه از زبان ملت حرف زد و دست رد ملت را بر سینه مزدوران استعمار کوفت :

دانهٔ سنگ وطن رابه کریملین ندهم
خار این باغ وچمن رابه واشنگتن ندهم
پتهٔ خار ازین خاک به جرمن ندهم
بخدا جان بدهم خاک به لندن ندهم
منکه افغانم و اسلام بود آئینم
نه بهانگلیس غلام ونه فدای چینم

• • •

دراین ابیات ، تاریخ پر افتخار ملت مسلمان افغانستان خلاصه شده است.. ملت مسلمان ما درطول تاریخ درخشانش این حقیقت را بخوبی ثابت کرده است که دانهٔ سنگ وطن وپتهٔ خار کشور را به بیگانگان نمی دهد وحاضر است درین راه قربانی های بز رگی بد هد وبا مردانگی ازمیهن عزیز خود حفاظت کند وزنده ترین وقو ی ترین د لیل این ادعا، جهادخونبارفعلی پاسداران حق وتوحید علیه ابر قد رت و حشی روس است که اینک به پیروزی نهایی وقیام حکومت اسلامی درکشور نزدیک شده است . اما از آنجائیکه استعمار گران خونخوار تار یخ افغانستا ن را مطالعه نمی کنند وبخود زحمت نمی دهند تا این ملت را بخوبی بشنا سند وحقیقت قیامهای خونبارش علیه تجاوز گران وانگیزه های آنرا دریابند،بنابرین یکی بعد دیگری مرتکب خطا ها ی بزرگی علیه ملت مسلمان افغا نستا ن می شوند وبعد از دادن تلفات زیا د ومتحمل شدن شکستهای رسوا کننده پی به اشتباه خود پی می برند و راه فرار درپیش می گیرند .

انگلیسها بدون مطالعهٔ ماهیت ضد استعماری ملت مسلمان ما به کشور شیر مردان حمله آورشدند وبعدازتحمل ضربات کشنده وشکست های رسوا کننده وپی درپی راه فرار درپیش گر فتند و به قهرمانی وشکست ناپذیری ملت ما اعتراف کردند، وروسهای شیطان نیز بدون اینکه به تاریخ دلیر مردان این مرزوبوم نظری اندازندوازذلت ورسوایی وشکست انگلیسها عبرت بگیرند ، به میهن اسلامی ما یورش بردند وهشت سال مسلسل تمام اسلحهٔ ویرانگروهمهٔ حیله های شیطانی خودرا بکار بردند تامگر این ملت از یک وجب خاک خود بگذرد وبرای مدت کوتاهی هم که شده طوق غلامی روس رابگردنش آویزد ، لاکن جواب مردم مسلمان وکفر شکن افغانستا ن این شعر دل انگیزشهدا بودکه ازلولهٔ تفنگ برون می شد :

دانهٔ سنگ وطن رابه کرملین ندهم
خار این باغ وچمن رابه واشنگتن ندهم
بتهٔ خار ازاین خاک به جر من ندهد
بخدا جان بدهم خاک به لندن ندهم
منکه افغانم و اسلام بود آئینم
نه به انگلیس غلام ونه فدای چینم

• • •

روسها اگر عقل می داشتند از همان آغاز تجاوز شان وبلکه قبل ازآن این فدای ملت مارا می شنیدند و به این اشتباه بزرگ دست نمی یازیدند ، ولی باکمال بی عقلی وحماقت مرتکب همان اشتباهی شدند که انگلیسها شده بودند واینک بعد ازهشت سال شکست ورسوایی به خطای خود پی برده وبه آن اعتراف می کنند وراه فرار درپیش گرفته اند .

شیدا درقسمتی از اشعار ش فقر وگرسنگی وبیچارگی و بد بختی یی را که درچهل سال سلطنت ظاهرشاه نصیب ملت مظلوم افغانستان شده بود بخوبی تشریح می کند وچنین ناله سرمی دهد:

نالهٔ من نا لهٔ خلق دیار
زمزمه ام غرش این کهسار
نالهٔ من نالهٔ این مردمان
درغم جای اندولباس اندونان
نان ندارد که بخون تر کند
خانه ندارد که شبی سر کند
خانه چولیست خیمه به صحرازند
غژدی خود برلب دریازند

خانه بدوشی است همه پیشه اش
نان ونماس است درانديشه اش

• • •

بی کفایتی ، ناکارگی ، گفتا ر بدون عمل از مشخصات کابینه های

دورهٔ سلطنت المتوکل علی الشیطان محمد ظاهر شاه بود و هر حکومت وکابینه فاسد تروبیکاره تراز حکومت وکابینه قبلی خویش می بود. حکومت ها وکابینه ها می آمدند ومی رفتند ولی کاریکه به نفع ملت باشد صورت نمی گرفت ، وعلت اصلی آن این بود که ظاهر شاه در رأس امور قرار د ا شت وقدرت حقیقی دراختیار خاندان سلطنتی بود وایشان دشمن ملت بودند، شیدا ناکارگی این حکومت ها راچنین بیان می کند :

باز درکشور ما صدر دگر می آید
یا ز کابینهٔ نو پیش نظر می آید
شام کابینه اگر رفت سحرمی آید
من ندانم که ازین ها چه اثرمی آید

اینکه ملت مسلمان ما سالها ن درا ز ی در منجلا ب فقر و بدبختی وجهالت وعقب ماندگی دست وپازد و با لا خره مورد تجا و ز مستقیم ووحشیانه روسها قر ا ر گرفت ، یک امر تصادفی نبود بلکه پلا ن خطرناک وشومی بود که روسها طرح کرده بودند وتوسط ظاهر شاه

وداؤد خان جامهٔ عمل پوشید :

این پلان است که ماملت بیجان باشیم
دشمن یکدیگروتوده نادان باشیم
همگی دربدروخوارو پریشان با شیم
نکنیم فکر وطن تابه غم نان باشیم
باخبر باش که این خلق خدائی دارد
آخر این نالهٔ مخلوق صد ائی دارد

• • •

در زمانیکه ملت های دنیاروز تاروزمدارج ترقی وپیشرفت رامی پیمودند واز رفاه وآسایش برخوردار می گشتند و اختراعات واکتشافات حیرت انگیزی نصیب شا ن می شد ، ملت ما با وجود داشتن منابع سر شا ر طبیعی و زمین های حاصلخیز از ابتدائی ترین وسایل زندگی محروم بودند و دست گدائی بسوی دیگران درازمی کردند:

ازحکومت یکجا باغ جنان میخواهم
یاچوتاریخ کهن فتح جهان میخواهیم
گرمیسر بشود امن وامان میخوا هیم
بخدا راحت جان لقمهٔ نان می خواهیم
مانگوئیم بما راکت وطیارهٔ بساز
غم بیکاری وبی نانی ما چاره بساز
ای وطن معدن طلا تو ٔ نداری داری
لاجورد و مس زیباتونداری داری
آهن و نقرهٔ اعلی تونداری داری
نفت سرشا ر بهرجا تونداری داری
بهسرگنج نشستیم وزغربت بگداز
دست مابهرگدا ئی به جهان است دراز

بقیه در صفحه (۱۳۰)

زموږ غوښتنه دافغانانو لپاره

محمد طارق (بریالی)

دافغانانو اسلامي حکومت جوړل دي

دولسونو او دملتونو تیر تاریخونه دا په ډاګه کوي چې هغه ټولنې او انساني پراخې پرګنې د تاریخ په اوږدو کې د بقا او پایښت په تمغر باندې ژوندي او تل پائیدلې دي کوم چې د خپل ځانګړي او اصیل فرهنګ د ساتلو په بهیر کې د ظلم تیري او تجاوزګرانو په وړاندې خپل تاریخي هویت د وینو په بیه ګټلی او نورو راتلونکو نسلونو ته ئې دیوه مقدس او سپیڅلي امانت په توګه سپارلی دي.

دافغانستان دمؤمن او اتل ولس دبقا او پایښت څوارلس سوه کلن تاریخ دا په ډاګه کوي چې دآسیا په زړه کې دغه مسلمان روزونکی او ایمان پالونکی ټاټوبی د تاریخ په ډیرو حساسو او نازکو مرحلو کې د اسلام او انسانیت د دښمنانو د کرکې او نفرت سره مخامخ شوی او په سلهاو ځله د کفر او استبداد طاغوتي لښکریانو په همدې خاوره باندې د مسلمانو افغانانو د اسلامي او تاریخي هویت د مینځه وړلو په نیت ډیرې زړه دردونکې خونړۍ لوبې سرته رسولې دي. دانقلابي افغانستان د شمال نه تر جنوب او د شرق نه د غرب پورې ئې د مؤمنو او خدای پالونکو ولسونو ښښېړ کلي او باندې په کنډوالو بدل کړېدي.

چنګیز، سکندر او انګریزانو هر یو په خپل نوبت سره په دې هیواد باندې خپل ناروا تیري سرته رسولي خو ځرګنده چې دافغانانو فطرت غلامي نه مني او تول عمر آزاد او سیدلی نو په همدې اساس دې باتور قوم چنګیز، سکندر او انګریزانو ته د عبرت درس ورکړی چه بیائې دتل لپاره به خپلو استعماري هدفونو کې پښې ټینګې شوي ندي همداراز د روسانو پخواني حاکم به پیتر او تزاري حکمرانانو دافغانستان دنیولو خیال درلود خو په خپلو ټولو دې غوښتنو کې ناکام شوي دوی کوښښ کاوه چه د افغانستان دلورې د هندوستان تودو اوبو ته ځان ورسوي خو دا ټول آرمانونه ئې د ځان سره ګور ته یوړل.

څه وخت چه انګریزان او روسان دغه دوه ستر قدرتونه د زور او ظلم دلارې د افغانستان په نیولو کې ناکام شول نو کوښښ ئې وکړ چه د نوې کلونیالستي او دافغانستان په خاکو دخپلو ایجنټانو په روزلو سره دغه دننګیالیو وطن ګوتوته راولي تر څو وکړای شي خپلو راتلونکو پراختیا غوښتنو (*Expansionisms*) ته ادامه ورکړي روسیې په ډیرې مکارۍ سره په افغانستان کې نفوذ وکړ لومړی په اصطلاح د بې غرضه مرستو په نامه د افغانستان اقتصاد تر نفوذ لاندې راوست او بیائې د متخصصینو او تخنیکي پرسونل په نامه د (کې جي بي) جاسوسان افغانستان ته ننه ایستل دغه تړون له مخې چه دافغانستان پخواني حکومت سره شوی و هرتن به چې د روسي لخوا په کوم نوم معرفي کیده په هماغه نوم به منل کیده پرته له دې چې دهغه لیاقت اسناد وقابلیت تثبیت شي همدا وجه وه چه د کې جي بي جاسوسان چه په حقیقت کې فني متخصصین نه وه افغانستان ته راغلل دغو جاسوسانو په اصطلاح د متخصصینو وظیفه درلوده چه د افغانستان نظامي اقتصادي او سیاسي معلومات به ئې

دکرملین حاکمانوته وخت په وخت ورلیږه اوهم بهٔئی دافغانستان دطبعی شتمنیو پهٔبرخه کې معلومات دنوموړو تش په نامه متخصصینو لخوا تهیه او مسکو تـه لـیږل کیده او ددی معلوماتو پهٔرنا کی‌به کی-جی-بی‌خپل شیطانی پلا نـونـه مطرح او جوړول اوهغه بهٔئی‌دخپلو روزل شووایجنټانو پـه وسیله کوم چـه پـه افـغانستان کی ؤ پلی‌کول .

همداراز د تعلیمی او کلتوری، ترون‌له‌مخی چه دافغانستان پخوانی حکومت دکرملین‌حاکمانو سره درلود د افـغا نستا ن دملـکی تعلیمی ادارو او همدا راز د حربی پـوهنتون زیـات شمیر محصلین‌بهٔروسی ته په اصطلاح د زده‌کړو دپاره لیږل کیدل چه له پده مرغه ددغو ځوانـانو ا کثریـت به په ځای ددی چه د متخصصینو پهٔتوګه وطن‌ته راستانه شی دالحادی نظریی‌سره‌به خپل هیوادته‌راګرځیدل. د ښـکـیـلا کـګـر ی ر و سیی تعلیمی نصاب د همدی اصل په پام کی نیولو سره عیار شوی او د تعلیمی درسونو په نسبت ماتریالستی نظریات په شدت سره تدریسیږی‌او په علمـی انستیتونو کی د لومړیتوب حق ورکړ شویدی هـر یـو محصل باید د خپل تحصیل پـه دوران کی په کـمـونیزم لیننیزم او د ماتر یالیزم په اصطلاح دیالکتیکی ایدیالوژی باندی پوه شی

او هضم ئی کړی د دغو محصلینـو تکړه او بـاوری کسان د دوی پـه اصطلاح له ایدیالوژیکی پلوه رسیدلی کسان‌دکا - جی - بی په غړیتوب منل کیدل پـدی برخه‌کی دکا - جی - بی د یوه تښتیدلی نامتو جاسوس کوز - یچکین وینا زموږ د پـورتنیو خبرو ښه ثبوت دی .

کوزیچکین خپله دکا - جی - بی یو نامتو غړی و او څو میاشتی ئی په ایران کـی د یـل نوم لاندی د کا - جی - بی دجاسوسی شبکه رهبری کوله وروسته نوموړی انګلستان‌ ئی سیاسی پناه واخسته او دکا - جی - بی د شیطانی شبکی په هکله ئی یـو لړ مهم اسرار څرګندکړل نوموړی وائی چه کارمل د تیرو څو کالو راهیسی د کا-جی-بی مهم غړی دی او د همدی غړیتوب په اساس چـی د افغانستان تش په نامه مشر وټاکل شو .

د هغه پروګرام لـه مخـی چه کا - جی - بی ئی دهرشخص هیواد په هکله لری په افغانستان کی به هم‌هر هغه‌پروپاګنده چی‌کا - جی - بی غوښتله هغه به ئی‌دهمدغو اجنټانو په ذریعه کوله د دی نه پرتـه د دوی مهمه دنده دا وه چه نوی‌ځوانان دالحادی نظریاتو په لومه کی ښکیل کړی او با لږ تر لږه ئی د انحراف لوری ته راکاږی په افغانستان کی د روسیـی سفیر اودکا - جی - بی وتلی غړی دی

نوموړی جاسوسان رهبری‌کول او د دی د پاره ئی د هری میاشتی په پیل کی یوه زیاته اندازه پیسی ورکولی .

د همدغو اجنټانو په وسیله وه چه د ۱۳۵۷ کال د غوئـی په اومه د کا - جی - بی په مستقیمه قومانده او مرستی سره کودتا تر سره شوه ددی ناولی کودتا په پای سره د کرملین حاکمان د خوښی په جامـو کـی نه ځائیدل ځکه چه دا د دوی د شپیته کلن پلان عروج ؤ دوی د تیرو زیات پدی‌خوښی ؤ چه تودو اوبوته درسیدو په لار کی مهم حائل ئی تر قبضی لاندی راغی او هغه موقـع رارسیدلی وه چـه د پیتر لـرغونـی هـیلـی ته د عمل جامـه ور واغـوندی د نوی استعماری لاری نه پرته په دومره لنډه موده کـی د افغانستان نیول د کرملین حاکمانو ته دحیرا- نتیا وړوه ځکه چه د دوی د پلان له مخی باید په افغانستان کی نور هم کار شوی وای نوځکه دوی دغه پیښه د کی . جی . بی یو نوی موفقیت وباله او په ډیر ویاړ سره‌ئی د کابل او مسکو راډیو ګانو نه په کراتو کراتو سره اعلانوله چه د افغانستان د په اصطلاح د غوئـی انقلاب د نړی په کارګری انقلابونو کی یوه نوی تجـربه ور زیاته کړه ددی نه د دوی مطلب دا ؤ چی کی-جی-بی کولی‌شی چه دافغانستان په پیروی په ګاونډیو هیوادونو یعنی

پاکستان او ایران کی هم په همدی
شان کودتاوی وکړی دکی- جی-بی
ددی تجربی له مخې باید پوځی
افسرانو او پرسونل د انحراف خواته
بوتللی‌شی او په پای کی دمارکسیزم
لیننیزم په کرغیړن جال کی راوستلی
شی چه ښائی د هند او پاکستان‌اپاره
د کی-جی-بی مخصوصی ځانګی په
خپل پلان کی شاملی کړی دی .

دا چه په‌افغانستان کی دمسکو
الحادی نظریه څومره بریالی شو،
هغه ټولو ته څرګنده او ټول پری
پوه دی ځکه چه د افغانستان دخلکو
عمومی پاځون وښودل چه‌هغه پلانونه
چه په کرملین کی د ودکا په نشه
مستو حاکمانو لخوا تهیه کیږی هغه
د افغانستان په پراخو دښتو او جګو
غرونو کی د مطلقی رسوائی سره
مخامخ دی .

د سری کودتا نه وروسته کی
جی- بی وغوښتل چه دزور او اختناق
له لاری د افغانستان‌خلک ایل کړی
په همدی اساس ئی لامتو روحانیون
علما ، زده کونکی، ښونکی، دا کیران
انجنیران، زیار کښان د تره‌کی کمو-
نستی رژیم په‌ذریعه ونیول اومحبسو-
نه ئی ور نه ډک کړل .په‌دغو
محبسونو کی نوموړی کسان ډول
ډول شکنجه کیدل چه دهغو دجملی
تیل داغول ، د برق ډنډی ورکول
ژوندی په خاورو ښخول ، د نوکانو

ویستل یادولی شو .

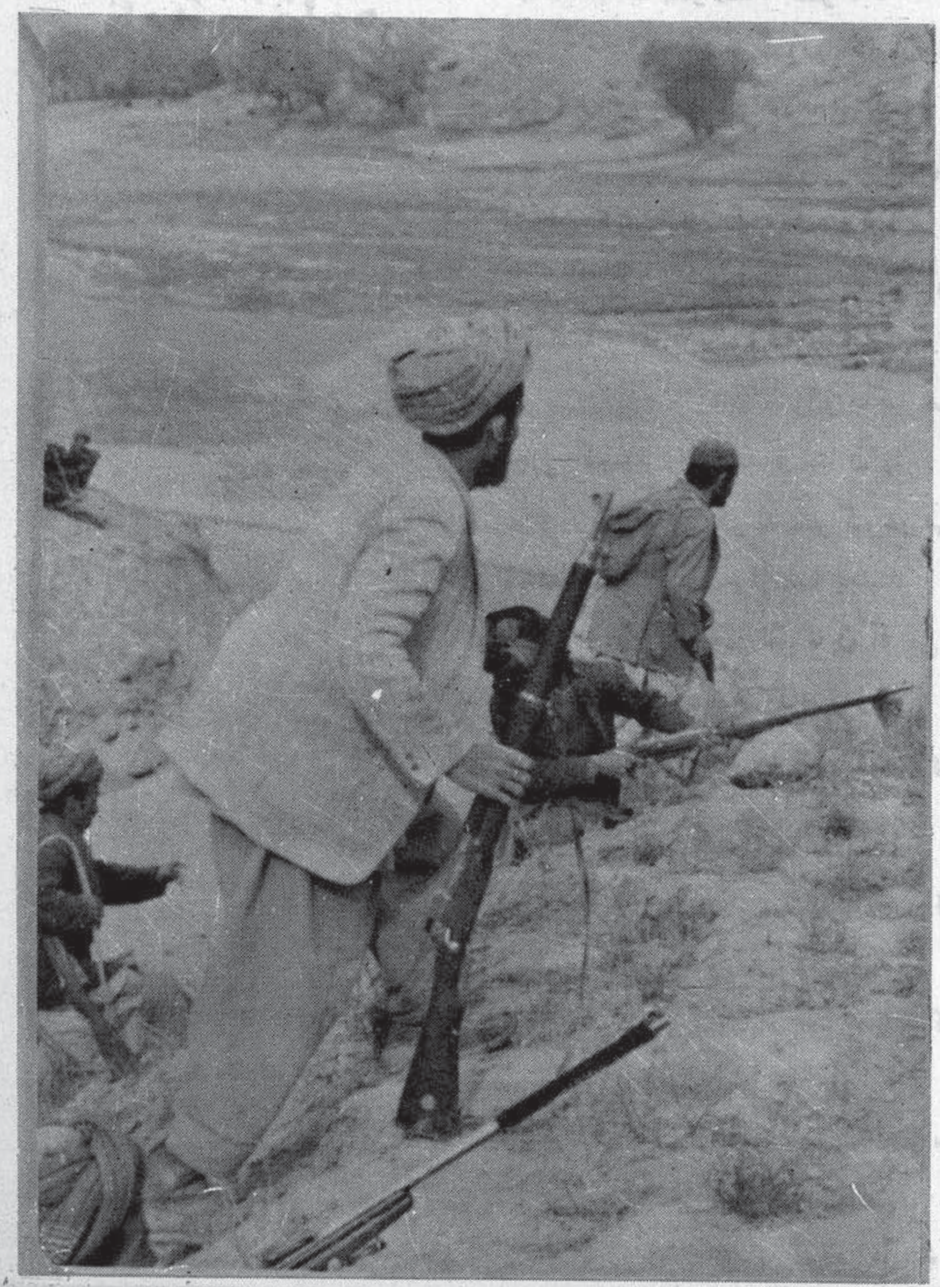
د کمونستی رژیم لخوا د
خلکوعمومی نیونی‌چه زیات‌ئی د اید-
لوژیکی جنبی‌لرلی د افغانستان‌مسلما-
نان الحادی نظرئی ته به غاړه‌ایښو-
دلو مجبور نکړل بلکه دتره‌کی کمو-
نستی رژیم په هکله ئی د خلکوژوره
کرکه را وپاروله همدا وجه وه چه
د کرملین حاکمان پوه شول چه د
افغانستان خلک د زور له‌لاری نشی
ایل کیدای نو به پرله پسی توګه‌ئی
خپل لاس‌پوڅوته‌جزاورکړه اوبه‌عوض
ئی ډیر وفادار لاس پوځی کارمل چه
لا پخوا د ختیځی اروپا په هیوادوکی
موجود ؤ او په چکسلواکیا کی د
افغانستان سفارت ټوله‌شتمنی ئی لوټ
کړی‌وه‌د څه‌د پاده‌بیلک عسکرو په
مرسته د قدرت په څوکی نصب کړ
داځلی روسانو کوښښ وکړ چه د
پخوا برعکس نرمه پالیسی غوره کړی
په همدی اساس کارمل خپله لومړی
وینا په بسم‌الله الرحمن الرحیم پیل
کړه بداسی حال کی چه دغه کار د
روسی ګوډاګیانو به تاریخ کی ډیر
عجیب بریښی او یا په بل عبارت د
کمونیزم څرګنده ماته ښیی همدا راز
د ملی ماتم نه نوم ئی دهغوشهیدا-
نو لپاره د ذغا ورځ اعلان کړه چه
د حفیظ الله امین او تره‌کی لخوا
شهیدان شوی وه کارمل په دغه ورځ
د تمرح‌اوښکی توی کړی او کوښښ

ئی وکړ چه په دغو اقداماتو او د
سور کمونستی بیرغ په بدلولو سره د
افغانستان د خلکو ملاتړ تر لاسه
کړی خو د افغانستان خلک کله
دومره ساده وه چه د لاس پوځی
کارمل په خبرو.چه د یو لک روسی
عسکرو په ملاتړ د قدرت په څوکی
نصب شوی ؤ او هم د تره‌کی‌په‌ټولو
جنایاتو اوفاجعو کی ورسره شریک
ؤ و غولیږی د حیرانتیا خبره خو دا
وه چه څنګه کیدای شی چه یو ډیر
سخت خاین او ملحد په روسیه کی
د څو میاشتو په تیرولو سره په‌سوچه
مسلمان بدل شی او د خپلو ملحدو
اسلافو د کړو وړو نه‌داچی پښیمانی
څرګنده کړی بلکی اوښکی توی
کړی دا به د مکاری نه بل‌څه وی؟
همدا علت ؤ چه مجاهد او باتورافغا-
نان دخپلی اسلامی‌عقیدی اوارزښتونو
په پیروی به افغانستان باندی
د روسانو د یرغل سره سم عمومی
پاځون پیل کړ ډیر وخت نه ؤ
تیر شوی چی مسلمانانو د هیوا د
زیاتی سیمی له مکار دښمن نه آزادی
کړی .

کله چی روسان پخپله دوهمه
پوچه پالیسی کی ناکام شول نو یو
ځل بیا ئی د خپل خام فکر له‌مخی
خپل بوبل جلاد او سرسپارلی مزدور
لجیب د قدرت . په څوکی کښینی

ناڅخو د نجیب دراوستلو سرمجوخت
ئی له نظامی قوی له زیاته استفا ده
وکړه او کوښښ ئی وکړ چه دمدرنو
وسلو په استعمالولو سره د افغانستان
مسلمانان ایل کړی کله چه روسان
پدی پوه شول چه نورپه هیڅ ترتیب
نشی کولای چه د افغانستان باتور
اولس د خپلی ناو لی قبضی لاندی
راولی کله چی روسانو د جنګ په ډګر
کی د افغانانو طاقت او قدرت ولیدو
او هم ئی چه څومره خپل لاس پوځی
ښکته پورته کړل کوم کارترینه‌پوره
له شونوپه راز راز پلموئی لا س‌پوری
کړ د مثال په توګه یو طرفه اوربند
ئی اعلان کړ ، د مصالحه ملی آواز
ئی پورته کړ بلدیاتی انتخابات ئی
وکړل ، په اصطلاح د اسلامی حزب
د تاسیس او فعالیت اعلان ئی وکړ ، د
مؤقت حکومت پیشنهاد ئی وکړ ، د
ژنیو دخبرو لړی ئی رواله کړه خوهر
څه چه ئی وکړل کوم نتیجه ئی
ورنکړه اوحتی‌پد ی‌شپوورځوکی ئی د
عسکرو دوتلو ډندوره هم ګرمه کړه
او هم‌مزدور نجیب د خپلی ناولی
حنجری څخه د انتخاباتو خبری
وکړی خو د دی ټولو سره سره چه
جنایتکار امریکا هم د روس د دی
کرغیړنو پلانو ملاتړ په غیر مستقیم
ډول اعلان کړ او کوښښ ئی وکړ
چه د شا د لوری د افغانستا ن په
خدای مین اولس ستره‌هلیه اومقصد
یعنی د اسلامی انقلاب بریا لیتوب
چه دیونیم میلون پاکو انسانانوونه
ددی دپاره توی شوی ضایع کړی
خو د لوی او قدیر خدای په مرسته
او د مجاهد امت د بیداری له امله‌هر
ډول دسیسی شنډی شوی‌او افغانانو
خپل موقف او هدف اعلا ن کړ چه
هغه په افغانستان کی د افغانا نو په
واسطه د افغانانو اسلامی حکومت
قایمول الهی قانون نافذول د ی په
اسلامی‌حکومت‌کی‌دانسا ن‌څخه‌دانسان
حکومت لری کیږی‌او یوازی دلوی
او مهربان خدای حکومت نافذ او د
الله (ج) قانون‌زمونږ د ژوند په ټولو
برخو کی حاکم وی انشاالله دا ورځ
لیری نده او ډیر ژر به لړیوال ،
مظلوم او دردیدلی افغانان د د اسی
ځلانده راتلونکی شاهد وی

والسلام



نامهٔ منظوم به راجیوگاندی

شنیدم من که شیطان زاده را جیو
مسلمان دشمن روس آشنا دیو
سخن ها گفته ضد لشکر دین
ز روی خبث با طعن و ز رهٔ کین
نموده شور و وا و یلا وفریاد
که گر افغانستان گردید آزاد
وگر اسلام شد حاکم در آنجا
بدل گردد یقیناً وضع دنیا
ثبات منطقه بر باد گردد
دگرگونی در آن ایجا د گردد
مسلمانان رها گردند از بند
زسر بند ند آن بگسسته پیوند
زخواب قرنها بیدار گردند
همه آمادهٔ پیکار گردند
ز استعمار حق خود ستانند
ستمگر را ز ملک خود برانند
اجل گم کرد رهٔ هند وستان را
بگوید مرگ در ب هندوان را
مسلمانان هند از جا بجنبند
چو طوفان آفرین دریا بجنبند
شرا ری گشته هند و را بسوزند
اساس نسل نهرو را بسوزند

دو باره تخت وتاج از ما بگیرند
نه از ما بلکه از دنیا بگیرند
چو سکها ضد هند و صف بگیرند
ز ما م هند را بر کف بگیرند
شود تاریخ شان احیا دوباره
نماند بهر ما جز مرگ چاره
از ین رو من نخواهم گشت راضی
که برآینده تا بد نور ماضی

عبدالاحد «تارشی»

نمیخواهم که از کهسار افغان
بسوی هند تا زد خیمه شیران

نخواهم داد هرگز این اجازت
که در کابل کند قرآن حکومت

چنین بیهوده گویی های بسیار
نموده آن خدا نشناس مکار

صبا ای قاصد آئینه سیما
بگو راجیو را اینگونه از ما

که ای هندوی دون آدمیخوار
همیشه کار تو مکر است و کشتار

تو یی فرزند آن شیطان ماده
که مردم را بکشت از حد زیاده

زحقد وکینه صددوزخ برافروخت
مسلمانان هندی را در آن‌سوخت

بدست بت پرستان داد خنجر
که گیرند از تن اصحاب حق سر

زمین هند را گرد آبیاری
ز خون بندگان پاک باری

مسلمان رابه قانون دست وپابست
به هندو گفت تیغت گیر دردست

مسلمان را بگفت از جا نجنبی
اگر صد فتنه شد بر پا نجنبی

به هندو گفت از جا خیزچون‌برق
سرش برگیر وخونش ریزچون‌برق

نوازش کرد هندو را ز حد بیش
مسلمانرا چو افعی زد به دل نیش

به هندو گفت گردیدی چو تشنه
بدر قلب مسلمان را به دشنه

لبا لب کن زخونش ساغر و جام

بیا شام و بیا شام و بیا شام
به هندو داد اجازه تا به تزویر
رها سازد به مسجد خیل خنزیر
مسلمان تا دفاع از خویشتن کرد
تروریستش لقب آن شوم زن کرد
نه تنها ریخت خون مؤمنان را
ز صدها سیک هم بگرفت جان را
ولی دیدی که انجامش چسان شد
به دوزخ باچه رسوایی روان شد
تلاطم کرد خون بیگناهان
به رقص آمد درین دریا چه‌طوفان
بهم کوبید کاخ هستیش را
به آتش زد بساط مستیش را
تو هم در راه او پا می گذاری
یقیناً پای بیجا می گذاری
تو هم دریای خون خلق نوشی
تو هم بر قتل مومن سخت کوشی
تو هم چون مادر خود کینه‌توزی
تو هم خفاش و از اعدای روزی
تو هم گرگی و روباهی یک آن
بسان مادرت آن ماده شیطان
تو هم چون مادرت مزدور روسی
غلام حاکم منفور روسی
تو هم دیوانهٔ قدرت پرستی
ز صهبای جهالت سخت مستی
تو هم که چنگ و که دندان نمایی
چو اندیرا به پاکستان نمایی
تو هم خواهی که بلعی این وطن را
خزان سازی بهار این چمن را

ترا هم فکر خامی هست در سر
که اندر منطقه باشی تو رهبر
تو خود باشی غلام و چاکر روس
دگر مردم ترا گردند پا بوس
ترا هم فکر تخریب حرم هست
به صهیونیزم همکاریت هم هست
تو هم درنده یی از جنگل کفر
زنی در قلب ایمان چنگل کفر
غرض چون مادرت هستی بهر کار
مسلمان دشمن و خونخوار و غدار
اگر خواهی چو وی رسوا نمیری
ترا باید کزو عبرت بگیری
گرت بر نقش او رفتار باشد
سر انجام تو هم خونبار باشد
تبه شد هر که با روس آشنا شد
اسیر خشم ملت وز خدا شد
مکن با خرس روسی همنوایی
مکن از بهر روسان ژاژ خایی
مکن بر ساز روسان پایکوبی
مکن بر درب روسان خاکروبی
مشو چون مادرت مفتون روسان
مده عقل از کف از افسون روسان
مشو بازی خود و بیگانه دشمن
مزن بر شعله های کینه دامن
مکن با انقلاب ما عداوت
مخر نفرین برایت از حماقت
خود را مزن بر سنگ خارا
مده آغوش با امواج دریا
تو کرگی از چه با شیران ستیزی
چرا با ملت افغان ستیزی

به خاشاک ازچه بندی راه طوفان
چه کوبی مشت خود بر کوهساران
تو ای خفاش کور تیره اقبال
چه پوشی چهرهٔ خورشید با بال
تو ای هندو ز روی ترکتازی
مکن با آتش توحید بازی
به پف کردن نخواهی کرد خاموش
شعاع آفتاب شعله بر دوش
مزن با تیر شب بر سینهٔ صبح
میوشان با غبار آئینهٔ صبح
که صبح اندر کفش شمشیر دارد
به صحرای افق صد شیر دارد
چرا ای ابله با ایمان ستیزی
چرا با لشکر رحمان ستیزی
چرا گر می کند قرآن حکومت
بجانت لرزه می افتد ز وحشت
چرا از حکم اسلامی هراسان
که هر مشکل ازان می گرددآسان
چرا از عدل وانصافی به تشویش
که به گردد ازان بس سینهٔ ریش
چرا ترسی ز قانون الهی
که سازد محو از گیتی سیاهی
چرا لرزی بخود از نام اسلام
که ازفیضش جهان می‌گردد آرام
چرا از مهر توحیدی گریزان
که دلها را نماید نور باران
گمانم هیبت سلطان غزنه
بدیدی بر رخ شیران غزنه
گمانم بت شکنها برده هوشت
فغان سومنات آید به گوشت

تو خواهی انتقام قرنها پیش
بگیری از پلان روشن اندیش
ز فرزندان محمود خدا جوی
ستانی انتقام ای دیو بد خوی
از ان بیهوده گویی می نمایی
مدام ابلهی خوبی می نمایی
گهی گویی که گر در ملک افغان
شود حاکم یکی فرد مسلمان
ثبات منطقه برباد گردد
دگر گولی در آن ایجاد گردد
گهی گویی نخواهم داد اجازه
که گردد زخم روس وهند تازه
ولی ای پوچ مغز سینه پرکین
غلام روسیاه روس بی دین
ترا جز ژاژخایی در توان نیست
به خس نیروی بحر بیکران نیست
تو ای هند وخسی بحراست اسلام
مکن پس جنگ را بر ضدش اعلام
مشو با موج پر شورش گلا ویز
تویی فرزند شب از روز بگریز
به هندوکش ببین از روی کینه
مکن خود را به نعش چاک سینه
ز باداران روسی عبرت آموز
شراری را که خود سوزی میفروز
تو آیا قوت ایمان ندیدی
بخون غلطیدن روسان ندیدی
اگر در پردهٔ ده سال خونبار
تصاویر شکست روس خونخوار
بنه بر قبر روسان لحظهٔ گوش
که آید در سر بی مغز تو هوش

شنو صد داستان از قهر ایشان
ز شعر تندی الهام قرآن
بپرس از کوهسار میهن ما
حکایت های مرگ دشمن ما
نگر هرخار این خاکستر رنگین
بخون دشمن مکار بی دین .
که همچون نیزه در قلبش خلیده
دل نا پاکش از صد جا دریده
شنو از موج دریا بانگ تکبیر
به صحرا هانگر روئیده شمشیر
سری زن در جهنم کن نظاره !!
هزاران روس را با قلب پاره
درین کهسار بنگر زیر هرسنگ
تن خونین صد بی دین بی ننگ

پس از ده سال جنگ نا برابر
گریزان گشته روسان ستمگر
چو خرس سرخ رااین است احوال
تو ای روبه بما منما ی چنگال
ازین پس میکند قرآن حکومت
توگرخواهی حسد کن یا خصومت،
توای خفاش از وحشت بده جان
که آمد موکب خورشید تابان
توخاشاکی زراه موج بر خیز
تو کرگی از مسیر شیر بگریز
به سیلابی که از خون است موجش
به کهساری که پیدا نیست اوجش
منه پای از غرور و کینه گاهی
اگر خیر خود ای هندو بخواهی
وگر نه می شوی چون روس بدنام
ذلیل و روسیاه وخوار و نا کام

دلوی اختر په مناسبت

مه راځه اختره

د «بهار»

مه راځه اختره دلته زړوله په ژړا ښکاری
هلته مې وطن کی وران کوروله هر مخوا ښکاری
مه راځه اختره

مه راځه اختره دلته خولی په وینو سری دی
هم می گران وطن کی دیتیم ناری سوری دی
ورکه خوشحالی ده لور په لور د غم قصی دی
هره خوا چه گورم د ظالم روسی حملی د ی
هغه شمن وطن می سپیره دښته دصحرا ښکاری
هلته می وطن کی وران کوروله هره خوا ښکاری
مه راځه اختره

مه راځه اختره ستا محبت په ځان منی لشم
زه د خوشحالی له له غمو وزگاریدی لشم
دا د غم ژړا کی در ته وایم خندیدی لشم
ستا پدی راتللو واړه غموله هیروی لشم
لاله وایم اختره هلته لار شه چه خندا ښکاری
هلته می وطن کی وران کوروله هر مخوا ښکاری
مه راځه اختره

مه راځه اختره سولیر لیدلی ډیر غموله دی
کړی غلیمانو په سولیر رنگا رنگ ظلمونه دی
یو خوا شهیدان دستگر بل خوا هجرتونه دی

هم سو په زړگی د آزادی لښت آرمانونه دی
لعل سره دوستان دی هر افغان جدا جدا ښکاری
هلته می وطن کی وران کوروله هر مخوا ښکاری
مه راځه اختره

مه راځه اختره د لته هره خوا ویروله دی
پاتی معشوقی له خپل ملگرو سره لاسوله د ی
هم دزخمی زړولو هری خوا له فریا دونه دی
دا عصر و زمان کی زمولیر څه بد لصیبوله دی

ځکه ماد بهار په ته خوب خندا لن نا روا ښکاری
هلته می وطن کی وران کورونه هرڅوا ښکاری

مه راځه اختره

مناجات !

لویه خدایه ! ته توان دطاعت را کړی
په انجام دښنده ګی کی نصرت را کړی
چی د ښه او بد تمیز ور باندی وکړم
ته حکیم یی ذوالجلاله حکمت را کړی
زه بی علمه یمه لارده راله ورکه
دفلاح په لوری ته حرکت را کړی
ستا له قهره امان غواړمه خالقه !
ما مسکین ته خپل درحم نعمت را کړی
دطاعت قدرت می نشته عفو غواړم
په ښی لاس عملنامه په قیامت را کړی
ته موږ ساتی رحمانه له دوزخ نه
په خپل فضل سرموږ ته جنت را کړی
اختلاف په اور تمام ملت کباب شو
ته هادی یی هدایت دوحدت را کړی

موږ کوښه کړی له خطا او له ګنا نه
داسلام دین ته توفیق دخدمت را کړی
په لړی کی چی حاکم داسلام دین کړو
هغه زوره ، هغه لاس اوهمت را کړی
چی په مینه ځان قربان کړو ستا له دینه
هغه ذوق او محبت اوغیرت را کړی
موږ کمزوری یو خالقه ته ځواکمن یی
د دښمن د پرزولو قوت را کړی
انقلاب سوبریالی کړی لویه خدایه !
د خپلواکو انسانانو صفت را کړی

عبد الرشید

دطاغوت او دالحاد مانۍ کړی لړلګی
پر ما مراج دپرلامیو لذت را کړی
ستاینده بی و مه ستا دعبادت یم
هیله منددپاک رسول دشفاعت یم

اسلامی انقلاب

«ثاقب»

دا انقلاب به دیو لوی ژوند بهار را ولی
توری تیاری زیاتی ختمیږی سهین سهاررا ولی
دکمو نیزم تالی ځتی غلامان له پر بیږدی
دا انقلاب دبشریت دادښمنان له پر بیږدی
په سر دځمکی دالحاد طرفداران له پربیږدی
داپه جامه دانسانیت کی سرغړوان له پربیږدی
داوینه څکونکی، مفتخوارهاو لوټماران له پربیږدی
داد مارکسیزم لینیزم پیروان له پربیږدی
دابه قیامت په هرپوابزم ، هر غدار را ولی
دا انقلاب به دیو لوی ژوند بهار را ولی
دا انقلاب به په لری کی بربریت ختموی
دخدای منکر وفسادو له ، شرارت ختموی
ظلم وستم ، تجاوزوله او وحشت ختموی
پرپوانسان بالدی دبل پوحکومت ختموی
درب له لاری له باغیان او بغاوت ختموی
داله دنیاله ملحدین او دهریت ختموی
دابه د کفر پرمخولو سخت تاثار را ولی
دا انقلاب به دیو لوی ژوند بهار را ولی
په ورانه خوله دانسان کی زیاتی ځم به نه وی
په یوبنده باندی دبل بنده ستم به نه وی
دمظلومانو فریادونه او ماتم به نه وی
ظلم اوزور، شراوفسادبه هیڅ قدم به نه وی

تیاره دګمراهی به هیڅ بودم به له وی
ددی بی‌وزله بشریت دسترګو لم به له وی

وایی «ثاقب» چی نابودی به استعمار راولی
دا انقلاب به دیو لوی ژوندی بهار راولی

سنگر بغلان

جلال فرهیخته

وه چه دلبری دارد خوب منظر بغلان
جان و دل کند واله حسن دل بربغلان
صد هزار مانی را ساحر است ارژنگش
(۱) چون بهار می آید در سر اسر بغلان
«جنغروق»و«اجمیرش» کرده‌رشک کشمیرش
داده اند و می بخشند جان به پیکربغلان
صد هزار فرخارش (۲) در بهار آرا یند
درختا وفرخاری نیست زیور بغلان
اندرا ب و نهرینش بسته اند آذینش
چون عروسها زیبا خاک اشعر بغلان
آذرخش کامانند رزمیان نستو هش
آزرنگ بارد بر روس لشکر بغلان
ضربه های فولادین مشت قهرمانانش
ملحدین را کوبد سر به محشر بغلان
سر کشیده تا افلاک کوهسار ستوارش
چون کهن دژ رویین‌هست سنگر بغلان
خوست و دهنه غوری‌شهره در سلحشوری
صولت و شجاعت را آیه کر کر بغلان
دوشی و دلیرانش ، رز میان خنجانش
در شهامت و ایثار جمله مفخر بغلان
پیر وکودک و برنا باسلاح آماده
شیرگوله می جنگد پورو دختر بغلان
کی توان همگامی در نبرد می باشد
لاش خوک روسی را با نگاور بغلان
دست و پامزن اینجا روس غرق خواهی‌شد
باطلاق‌نابودی است خان بی در بغلان

گر به توپ هم بندی قریه ها وشهرش را
ور به راکت وبم ها بشکنی سر بغلان
بیشتر بینگیزی خشم سر دمانش را
از تو بیش می شورد پیر وکهتر بغلان
مرد انقلاب است این کودکی که می بینی
صبح میشود در جنگ با تو ، افسر بغلان
میدهد به فرزندان سطوت ارچه امروزه
اشک خون می بارد چشم مادر بغلان
سر بلند وپیروزت در جهاد می خواهم
ای مجاهد بیدار ای دلاور بغلان
در مصاف اسلامی در جهاد با باطل
لطف ایزدی دایم باد یاور بغلان

(۳) فرخار بمعنی زیبد
(۴) نام دوشهر در بغلان صنعتی

چلول دی داد روس او امریکا

دا چه جوړه شوه وطن کی کړ بلا
ما د خپل ځان سره کړی دا سلا
چه تر څو یی دوطن آزادی له وی
تر هغه به زه جنګیږم خا مخا
که په سرو وینو کی غرق په دغه لار شم
له دښمنه به هیڅ له ګرځمه به شا
د اسلام په دین که سر می قربانی شی
په ژوندون به هجرت وکړم له دنیا
ګله ما چه د غیرت توره تر ملا کړه
بیا می روس خلقی پرچم کړل تول تبا
اسلامی لری به سولیږه کوی فخر
د غیرت آوازه تللی هره خوا
تول جهان راته په فکر کښی دوب شوی
کمونست ملګوله دیر دی وار خطا

لعل محمد «گلستانی» کندوز وال

اوس چه سرو لښکرو د خوړ له ما ته
ځالته گوری د تلو لاره لن سبا
اوازی د روغی جوړی هره خوا کی
چل ول دی دا د روس اواسر یکرا
مهاجر «گلستانی» کله څولیږی
له ښئ د دین دښمن سره پخلا

سوختن ها

به آهنګ غزل شیوائی که آصفه مهر هروی یکی از دختران سخنور وطن سروده بود بدین مطلع :
بیاد دلبرم دل در برم سوخت . . . .

به یاد کشورم بال‌وپرم سوخت　　دل اندوهګین مضطرم سوخت
مګر اندر دلم آتش فتاده　　کزان‌آتش دوچشمان ترم سوخت
شراری در نیستان تنم زد　　که ازسوزش سراسرپیکرم سوخت
به یاد کوهسار سر بلند ش　　پریشان خاطر غم پرورم سوخت
بـه یاد آبهائی نقره فا مش　　جګرشد داغ‌داغ اندر برم سوخت
به یاد ابر ګوهر بار رحمت　　بدیده اشک هائی ګوهرم سوخت
دریغا ز آن نسیم جان فزایش　　نسیم مشک من هم عنبرم سوخت
ز ظلم ار تش ویرانګر روس　　دریغا خانه ام بام ودرم سوخت
در یغا قلعهٔ مستحکم دین　　در یغا کشور پهنا ورم سوخت
در یغا تربهٔ من زا د ګا هم　　دریغا مسجد من منبرم سوخت
زجام عشق شوری در سرم بود　　خم من جام من ساغرم سوخت
مګر بخت سیه بوده نصیبم　　که در بام سعادت اخترم سوخت
چوشا هینی که دور ازصخره هایم　　درین غربت‌زغم ها شهپرم سوخت
نوا آموختم از بلبل زار　　بکونی عشق بازی رهبرم سوخت
ز روسی‌ګر ترحم باورم بود　　کنون یکبار ګی آن باورم سوخت
بدل ګفتم نویسم جور دشمن　　قلم باغذم با مسطرم سوخت
به شعر ترکنم درمان دردم　　زمحنت داروئی درسالګرم سوخت

به آتش ګاه هجران مستمندا
زسوز غصه ها خاکسترم سوخت

مستمند

۴ / ۳ / ۱۳۶۷ هـ ش

د ځلواکۍ اختره !

اختره ! .ولېرستا د راتلو په هيله
د غرهاليو په مورچل کې ناست يو
ستاد پيغام د سپېدو په هيله
د سرواوو لوپه لوی تل کې ناست يو

اختره ! ټول هواد پرهر پرهر دی
ته پری پرځل د سره بهامار وګوره
پری ځوروېدلی د ماتم تفر دی
د توپ او ټانک ګرد وشپار وګوره

اختره ! و پښتونه سپېدو نه جوړ شول
پکلی ځوانان د ځمکې تل ته لاړل
د دښمن مخی ته صفونه جوړ شول
افغانان دختل مورچل ته لاړل

اختره ! مونږ په الدپښتو کې ډوب يو
ګاله پکار د خوشالی وطن دی
په کړاوو اخته غمو کې ډوب يو
ستاپه تلوار د سو کالی وطن دی

اختره ! راشه افغانان وګوره
پر دوملکو کې در په در پراته دی
ددی مظلوم ملت بچيان وګوره
چې په ډېر پرهر - پرهر پراته دی

اختره ! ته ولی خفه يې له مونږ ؟
ستاهر دښمن ته سوسنګر ليولی
په څه ګناه وايه خوسه يې په مونږ ؟
سپېر سوسستا مخی ته ښتر ليولی

اختره ! راشه پخلا کېږو سره
ولی له مونږه مرور ګرځې ته ؟
له تېرو بدو به تېرېږو سره
ولی يې کوره لاس په سر ګرځی ته ؟

اختره ! ته دآزادی اختر يې
راځه - راځه ګراله زمونږ چمن ته
که ته رښتيا دځلواکی اختر يې
خدای دی ګړ راوله زمونږ وطن ته

عبدالرشيد

بخون خفتگان سنگرحق

سلطان محمد شهید مشهور به سلنگ

برادر سلطان محمد شهید ولد خان گل ساکن قریه لژه منگل مربوطه ولسوالی زورکوت ولایت پکتیا در سال ۱۳۲۷ - تولد گردید و در مدارس محلی دروس دینی را آموخت و بعداز ینکه به سن جوانی رسید به شغل تجارتی مشغول گردید .

برادرسلطان محمد شهید بنابراینکه در رشته دین محمدی (ص) معلومات داشت وجدان وی اجازه نداد تاشغل تجارتی خویش را زیر سیطرهٔ ملحدین به پیش برد . برخود لازم دانست تا درمقابل رژیم کمونستی مبارزه مسلحانه راشروع کند وی بابرخی ازهم‌شهریان تماس گرفته عده را باخود هم مفکوره ساخت .

ازسال - ۱۳۵۷ دست به‌جهاد مسلحانه زد . موصوف با مجاهدین منطقه اش در اثرتلاش و فدا کاری سال ۱۳۵۹ ولسوالی زورکوت ولسوالی جانی‌خیل را فتح نمود که دراجرای همین عملیات برادرقهرمان سلطان محمد شهید درحصه پایش زخم - برداشت درسال - ۱۳۶۳ - باقوائیکه ازگردیز به شهرنو می‌آمد برخورد - نمود که درنتیجه یک‌تعداد تانک‌های دشمن را ازبین برده وقوه مذکور به عقب‌نشینی مجبورشده برادرسلطان محمد شهید بازهم دراین برخورد درحصه شانه توسط مرمی دشمن جراحت برداشت .

بعداز صحت یابی برادر قهرمان مابالای پوسته‌های شهرنو به عملیات پرداخت که همه به موفقیت انجامید .

بالآخره برادر قهرمان ما درفتح شهرنو وقتی به درجه شهادت نائل گردیدکه ۶۰ نفرازملیشه‌هاوصاحب - منصبان رژیم مزدور را مردارنمود و برادر قهرمان با دوتن از مجاهدین همرزمش به‌اسمای عین‌الدین- روزالدین به درجه عالی شهادت‌نائیل گردیدند .

روحش شاد ویادش گرامی باد

شهید محمد اکبر

شهید محمدا کبرفرزند عبدالجبار از قریه بیلوت پایان ولسوالی جاجی ولایت پکتیا درسال ۱۳۴۰ هجری شمسی در شهر کابل چشم بجهان گشود درسن کودکی شامل مکتب - گردید دورهٔ ابتدائیه‌ولیسه‌را باموفقیت بپایان رسالد هنوز متعلم صنف یازدهم لیسه بود که کودتای ننگین ۷ ثور بوقوع پیوست واین برادر با برادران مسلمان نظر به احساس اسلامی ارتباط گرفته‌عضویت‌نهضت‌اسلامی‌را کسب نمود و بعداً تحت تعقیب کمونستها قرار گرفت تا اینکه درسال ۱۳۵۸ بعداز سپری نمودن امتحان کانکور موفق شد به پوهنځی ادبیات و علوم بشری شامل گردید مدت دوسال‌را باتحمل انواع شکنجه و تهدیدها در پوهنتون سپری نمود کمونستها می‌خواست این برادررا دستگیرنمایند

قبلاً اطلاع کسب کرده به کشور پاکستان هجرت نمود بعد از چندی عازم جبهه پنجشیر گردید و از جبهه پنجشیر به اسم مستعارخالد عازم شهر قندهار شد تاطیاره آریانا را ازمیدان هوائی قندهار اختطاف و در بدل آن تعدادی ازمجاهدین محبوس را آزاد ـ سازد متأسفانه این کار قبل ازعملی شدن آن کشف واین برادر دستگیر گردید ومدت ۹ ماه در صدارت دولت کابل زندانی و بعداً به پانزده سال حبس محکوم و بزندان طاغوتی پلچرخی انتقال داده شد و در زندان نیز آرام ننشسته به تحریک برادران محبوس علیه دولت کمونستی پرداخت تااینکه ازقضاً الهی به اثر زجر و شکنجهٔ کمونستها مریضی عائدحالش گردید ولی کمونستهای بی وجدان به هیچ عملی درباره آن اقدام نکردند و همه قوانین بین المللی را که راجع به زندانیان وضع گردیده است زیرپا گذاشتند مریضی او طولانی گردید و سرانجام بتاریخ ۲۳ / ۳ / ۱۳۶۳ داعی اجل را لبیک گفته به رفیق اعلی پیوست .

« روحش شاد و یادش گرامی »

قوماندان عبد الفیض شهید :

قوماندان عبد الفیض در سال ۱۳۲۰ (ه ش) درقریه قرلق ولسوالی ارچی ولایت کندز در یک خانوا ده متدین دیده به جهان کشود . وی به سن هفت سالگی شامل مکتب ابتدائیه قریهٔ قرلق گردیده ودر سال ۱۳۳۸ از مکتب ابتدائیهٔ مذکور فراغت حاصل کرد در جریان دورهٔ تحصیل علاقه خاصی که با علوم دینی داشت نزد مرحوم داملا صاحب عبدالله که یکی از علماء مشهور ونامور منطقه بودند ، مصروف فراگیری علوم دینی شد که از جملهٔ طالبان پیش تاز هم دوره های خود محسوب میشد .

با شروع تجاوز روسها در افغانستان بوظیفه مقدس پاسداری از دین وکشور ومردم خویش در جبههٔ شهید فیض الرحمن «رحیمی » باکمال صداقت واخلاص مندی وتعهدسپری کرد بناءلیاقتیکه از خود نشان داد از طرف آمریت جبهه فرقانیه بحیث قوماندان قرارگاه ۲ حوزه قرلق ولسوالی ارچی توظیف گردید و با احساس مسؤلیت شدید در برابروظیفه محوله دفاع از میهن اسلامی خویش قوماندان عبدالفیض عملیات جهادی انجام داد

بالاخره قوماندان شهید دریک عملیات شدید که بتاریخ ۳ جوزا ۱۳۶۷ بالای پوسته های شهر وان ارچی تحت فرماندهی آمر حبیب الله رحیمی صورت گرفت با وارد آوردن تلفات وخسارات سنگین بالای مواضع دشمن (۹) پوسته فتح یک تعداد سلاح وسهمات بهٔغنیمت گرفته شده وچندین تن مردار وچهارتن زنده به اسارت مجاهدین در آمد کـه این عملیات دو شب وروز ادامه داشت در جریان همین عملیات قوماندان عبد الفیض بتاریخ ۳ جوزا ۱۳۶۷ داعی اجل را لبیک گفت وبدرجه رفیع شهادت نایل آمد روحش شاد ویادش گرامی باد .

شهید ضابط محمد علی

محمد علی اله ویشت کاله مخکی د پکتیا ولایت دسید کرم دولسوالی د اندوام په کلی کی په یوه دینداره کورنی کی سترگی دنیاته وغړولی .

محمد علی له کوچنیوالی څخه اسلامی عقیده لرله محمد علی په ۱۳۴۰ لمړیز کی د سید کرم دولسوالی په لمړنی ښوونځی کی شامل او وروسته له فراغت څخه په ۱۳۵۱ لمړیز کی په حربی ښوونځی کی لوست پیل کړ ضابط محمد علی په ۱۳۵۷ کی د حربی ښوونځی څخه فارغ اود حربی پوهنتون دزرهدار په پوهنځی کی شامل شو .

په هیواد کی د کمونیزم دلاس پر نامه مزدورانو دقدرت ته رسیدو په لمړی کال یی دهجرت لار ونیوه.

شهید محمد علی یو متین ، متقی، امین اویه وطن مین ځوان او لوموړی

ورور په ۱۳۵۹ لمریز کی د اسلامی جمعیت په نظامی کمیټه کی دنده لرله او په ۱۳۶۰ لمریز کی د سعد بن ابی وقاص په څنډ کی د نظامی آمریت لخوا توظیف شو.

شهید ضابط محمد علی په ۱۳۶۱ لمریز کی د یوګروپ مجاهدینو سره د سر ګروپ په توګه پکتیا ته ستون شو.

اتل شهید ضابط محمد علی د پکتیا ولایت په دیرو جګړو کی چی د مجاهدینو او پرګلګرو تر منځ پیښی شوی د مجاهدینو فعال غړی ؤ.

بالاخره شهید ضابط محمد علی د عملیاتو لپاره د تیاری نیولو په حال کی د هاوان د چاودلو په نتیجه کی د شهادت جام په ۱۳۶۶/۶/۱۷ نیټه کی نوش کړ.

شهید صوفی عبدالغنی

فرمانده شهید صوفی عبدالغنی از فرماندهان جبهه شهید محمد عثمان «دین پرور» در ولایت قندهار زاده شد، چگونگی دورهٔ طفولیت اش با خوشبختی همراه نبود چون در سنین نوجوانی زیر فشار خورد کنندهٔ اقتصادی از قندهار به هرات سفر میکند ومدت زمان درازی را درشهر به شغل دست فروشی می گذراند. گویا قبضهٔ خاک اورا می رباید ونمیگذارد پااز محدودهٔ هرات بیرون گذارد. باهجوم لشکر طاغوت به سرزمین اسلامی افغانستان بیدرنگ در کنار برادران مجاهدش تفنگ می گیرد. چون لیاقت خدا داده داشت به فرماندهی منصوب ومدتی را درین وظیفه مقدس بسر میکند واز خود قهرمانی ها ودلاور مردیها بیادگار می گذارد. اوبادشمنان قاطعانه سیرز مدواز آئین وناموس وطن خود دفاع میکند این فرمانده قهرمان بالآخره دریک راه بندی روسهای ملحد در سرک هرات، قندهار واقع در ترکان سفلی به تاریخ ۱۳۶۶/۳/۶ به شهادت میرسد.

روحش شاد

شهید محمد افضل

فرمانده شهید محمد افضل (زنجیرشکن) از مجاهدین جبهه شهید محمد عثمان «دین پرور» فرزند محمدحسن درقریهٔ قصربچی سموشان ولسوالی گذره چشم به جهان گشود. دورهٔ طفولیت ونوجوانی را در راه کسب علم و دانش سپری کرد و از صنف ۱۲ مدرک فراغت حاصل کرد اوپیش ازکودتای ننگین ثور به شغل مقدس معلمی اشتغال داشت امابارویکار آمدن رژیم الحادی مارکسستی ازپیشگامان جهاد مسلحانه بشمار میآید.

کمتر کسیست که بنام زنجیرشکن آشنائی نداشته باشد ووصف قهرمانی ها ودلاور مرد یهای اورا نشنیده باشد چنانچه لقب زنجیرشکن رازمانی کسب کرد که اززندان گروهک مائوئیست بازنجیر وذولانه فرار کرد وطی دورهٔ مقدس جهاد دوبار دیگر از چنگال بیرحم دشمنان مردانه جست اگرچه ازان فاجعه زخمی بر داشت لیکن خودش را ازان دام رها نید. این دلاور مجاهد بالآخره در ماه رمضان ۱۳۶۰ در حال عبور از سرک هرات قندهار بدام راه بندی روسان کافر افتاد و مردانه در راه عقیده وی وایمانش جام شهادت بسر کشید.

روحش شاد

شهید عبدالواحد

فرمانده شهید عبدالواحد فرزند حاجی عبدالقادر مربوط جبهات شهید افضل در محل پاپلزائی های ولسوالی زنده جان ولایت هرات به دنیا آمد. علوم دینی را نز د ملای محل فرا گرفت وبه شغل زراعت و مالداری اشتغال داشت شخص مومن وصداقت کاری بود که در اکثر کار های خیریهٔ محل شرکت می نمود و بسا اوقات شخصاً بعضی از وظایف دینی واجتماعی را به عهده می گرفت با آمدن رژیم کفر و الحاد از جمله کسانی بود که د ر جهاد مسلحانه مشتاقانه سهم گرفت ودرین راه مقدس جان نثاری های فراوان نمود. او با پیوستن به جبهه شهید افضل ازدلاوران این جبهه محسوب و به مقام

فرماندهی رسید . اوطی سالهای مقدس
جهادخسارات وضایعات جبران ناپذیری
به دشمن وارد آورد. وازخود دلاوری
های فراوان بجاگذا شت ـ بالاخره او
دریک نبرد رویاروئی بادشمن به تاریخ
١٤/ ٨/١٣٦٩ به عمر ٤١ سالگی
مردانه شربت شهادت نوشید .
روحش شاد و یادش گرامی

شهید نظام الدین

فرمانده شهید نظام الدین مشهور
به یاسین فرزند سراج الدین در قریه
جنده خان (هرات) به دنیا آمد . او ازفرماندهان
مشهور جبهه شهید محمد عثمان
دین پرور به حساب میآمد دوره
طفولیت را نیزمانند دوره نوجوانی در
کنار پدر و اقارب مانند سایر اهالی
فقیر روستا نشین به کشت وزراعت
می پرداخت و ازین ناحیه بارمسولیت
خانوادگی اش را سبکتر میساخت
با رویکار آمدن رژیم دست نشانده
الحادی، او نیز مانند دیگر برادران
مسلمان خون ایمانش بجوش آمده و
بطور مسلحانه علیه دشمنان دین و
وطن داخل پیکار گردید. این مجاهد
بعد از کشتن ده ها تن از مزدوران
روس و تخریب ده ها عراده تانک
و نفر بر آنهابتاریخ ٢٠-٦-١٣٦٦
مردانه وار در میدان جنگ بسن ٢٢
سالگی به شهادت رسید .
روحش شاد

شهید مولوی نوراحمد

شهید مولوی نور احمد فرزند
حاجی غلام حیدر از مجاهدین جبهه
شهید محمد عثمان دین پرور در قریه
عقاب ولسوالی انجیل هرات به دنیا
آمد . او در همین محیط پرورش یافت
تحصیلات ابتدائی را که به پایا ن
رساند شامل مدرسه علوم دینی مسجد
جامع شریف گردید . و ٤١ سال از
عمر خودرا صرف آموختن علوم دینی
کرد تا آنکه از آن مرجع مدرک
تحصیلی دریافت نمود . او مرد ی
بود مسلمان ، آرام، متین ، شجاع ،
که بعد ازکود تای ننگین ثور در
جهت تنویر افکار عا مه علیه رژیم
ملحد نقش بسزا ایفا کر د او تنها
مرد مبلغ نبود بلکه سلاح بر دوش
گرفت وبه سنگرنشست تاجان عزیزش
را دررا ه آرمان والای اسلامی نثارکرد .
این مجاهد به سال ١٣٦٥ به عمر
٣١سالگی به شهادت رسید .
روحش شا د و یادش گرامی باد

پدر وپسر قربانی یک حادثه

شهید بابه حسن فرزند حق بردی
و شهید عبدالعزیز فرزند بابه حسن
از قریهٔ چغت مرکز و لایت سمنگان
از آغاز جهاد مسلحانه این پدرموی ـ
سفید وفرزند ش سلاح بردوش گرفتند
وجهاد نمودند و بالاخره شبهنگام
در ماه حوت ١٣٦٤ در یک توطئه
نا جوانمردانهٔ مزدوران روسی این
پدر وفرزندش یکجا با چندین تن از
اهل فامیل بابیرحمانه ترین وضع به
شهادت رسانیده شدند.
روحشان شادویادشان گرامی باد

شهید داکتر غلام سرور

شهید داکتر غلام سرور فرزند
غلام غوث از مجاهدین جبهه شهید
محمد عثمان دین پرور درقریه قدم خان
غزنی به دنیا آمد اما جهادش رادر
ولایت هرات به انجام رسا ند .
دوره ابتدائی تحصیلا تش در
مکتب همجوار خانه موفقانه بپا یان
رسید . بعد از دوره ابتدائی شا مل
لرسنگ هرات گردید و بعداز تکمیل
دوره آن با رویکار شدن رژیم ملحد
در کشور اسلامی در صف برادران
مسلمان ومجاهدین قرار گرفت او با
تقوا و احسان ذاتی که داشت در
جهت خدمت به اهالی و مجروحین
جنگی خصوصاً برادران مجا هد از
هیچگونه ایثار و فداکاری دریغ نکرد
هرجا زخمی ئی می بودگرچه در فاصله
دور با پای پیاده به علاجش می
شتافت و تا سر حد توان در جهت
بهبودی و علاجش کوشا بود. این
مجاهد بالاخره دریک نبردرویا روئی
بادشمن ملحد در منطقه نو با د ا م
ولسوالی انجیل بمقام شهادت نایل
شد تاریخ شهادت ٤ - ٦ - ١٣٦٦

شهید بسم الله

شهید بسم‌الله فرزند محمد شریف در قریهٔ نو بادام ولسوالی انجیل ولایت هرات دیده بدنیا کشود .

با شروع انقلاب اسلامی از دلباخته ترین عاشقان جهاد فی‌سبیل‌الله گردید . .

ودر اکثر جنگهای اطراف‌شهر خصوصاً منطقهٔ براماان فعالانه شرکت داشت نظر به لیاقت و شجاعتیکه داشت بعداً به صفت فرماندهی منصوب گشت . او با تدابیر جنگی که داشت ده ها تانک و افراد دشمن متجاوز را به خاک وخون کشید تا بالاخره در یک نبرد خونین با دشمن خون آشام به عمر ۲۱ سالگی شربت‌شهادت نوشید . روحش‌شاد ویادش گرامی‌باد

شهید عبدالرحیم

شهید عبدالرحیم فرزند صفر درعلاقه داری خم آب‌ولایت‌جوزجان در یک فامیل مسلمان دیده به جهان کشود ودر سن هفت سالگی شامل مکتب ابتدائیه آن علاقه‌داری گردید نامبرده هنوز تحصیلات‌خویش را بپایان نرسانده بود که کود تای ننگین وسیاه هفت ثور در کشور به وقوع پیوست موصوف جهاد را از تحصیل افضل دانسته سلاح بردوش گرفت‌وبجهاد مسلحانه پرداخت تااین که در یک نبرد رویاروئی با دشمن سفاک بتاریخ ۲۸/ ۱۲/۱۳۶۶ جام شهادت را نوشید .

شهید محمد اکرام

شهید محمد اکرام فرزند پیوند درسال ۱۳۳٤ هجری شمسی دریک خانوادهٔ فقیر امامتدین درقریهٔ وربچی ولسوالی خوست وفرنگ ولایت بغلان دیده به جهان گشود . وی تعلیمات ابتدائی رادر مکتب بازار بپایان رسانید ودر اثر مشکلات زندگی موفق به ادامهٔ تحصیل نگردید .

بعد از کودتای کمونست ها وتجاوز روس به صف مجاهدین پیوست ودر راه جهاد خدمات وفداکاری های زیادی را انجام دادتااینکه درتهاجم کماندوئی وبمباردمان بی رحمانهٔ روس ها درماه ثور سال ۱۳۶۳ در ولسوالی خوست وفرنگ باپنج نفر اعضای فامیل وهفت نفر از دهکدهٔ مربوطش به شهادت رسیدند .

شهید طره باز

شهید طره باز دحاجی خان زوی دننگرهار ولایت دشگی دولسوالی په یوه دینداره کورنی کی ستر کی دنیا ته وغړولی .

شهید طره‌باز خپل لمړنی‌عصری تعلیمات دشگی د ولسوالی دپاسین با با په ښوونځی کی‌سرته رسولی‌دی .

دلمړنی تحصیلاتو څخه‌وروسته لوموړی ور ور دشگی په‌جامع‌جومات کی دخپل ذوق په اساس دینی زده کړه پیل کړه .

دمز دور رژیم دمنځ‌ته را تګ سره سم یی دنورو مجاهدینو ترڅنګ په وسله وال جهاد لاس پوری کړ .

شهید طره‌باز دکفری قواووسره په ډیرو جګړو کی دمجاهدینو فعال غړی و .

نوموړی اتل مجاهد د ۱۳۶۶ دلیندی په اوه لسمه دګمبیری‌په‌دښته کی دشهادت لوړ مقا م ته ورسید .

روح یی ښاد

شهید جان‌گل

شهید جان‌گل پسر دوم کندل‌خان که شخص مسلمان ومتدین بود. آن نیز مثل برادر ش یک چهره ضد ملحدین و وطن فروشان بود.جان‌گل خان همیشه به‌برادران مجاهد توصیه مینمو د که پیروزی از حق است و حق از ما ست به مبارزه تا ن دوا م بدهید انشاالله پیروزی در پایان منتظر تا ن است. جان گل که عضو جبهه زید بن حارث(رض) لو گر بو د آنهم به تاریخ ۲۸ ماه مبارک رمضان بعد از ختم جنگ در منزل خود ذریعه بمباردمان‌طیارات‌روسی به‌شهادت‌رسید

روحش شاد ویادش گرامی باد

شهید میر قاسم

شهید میرقاسم دحاجی‌تور زوی دپکتیا ولایت دخوست د ولسوا لی دیمقوبی دعلاقداری په یوه دیندار ه کورنی کی زیږیدلی دی .

په افغانستان د ملحد رژیم د منځ ته را تګ سره سم شهید میر قاسم د میر حاجی جانان په مشرۍ په خپله سیمه کی وسله وال جهاد پیل کړ. شهید میر قاسم وروسته له څه وخت څخه د میر حاجی جانان د جبهی د یوه ګروپ مشری په غاړه لر له.

په ۱۳۶۳ لمریز کی یو ه پلاټون شو، له روغتیا څخه یې وروسته بیرته په وسله وال جهاد لاس پوری کړ.
شو هید میر قاسم د پاک د علاقداری په فتح کی فعاله ونډه لرله.

اتل مجاهد میرقاسم په ۱۳۶۷ لمریز کی په یوه خونړ ی جګړه چی د مجاهدینو او یرغلګرو روسانو ترمنځ ونښته شهید شو. روح یې ښاد

شهید غلام رسول

شهید غلام رسول فرزند عبدالله از مجاهدین جبهه شهید محمد عثمان دین پرور در قریه نو بادام ولسوالی انجیل ولایت هرات دیده به جهان کشود. اولسبت مشکلات زادگی که داشت تحصیلاتش را از سطح ابتدائی فراترنتوانست تعقیب کند. اما باهمین سطح تحصیل از بینش اسلامی خوبی بر خوردار بود. بارویکار شدن رژیم مارکسیتی الحادی، او از جمله کسانی بود که در اولین قیام مسلحانه یعنی ۲٤ حوت هرات در بسیج اهالی محل و حرکت بسوی پایگاه و مراکز نظامی دشمن در داخل شهر نقش عمده ایفا کرد و در همین راه مقدس جان سپرد این شهید عزیز از شهدای (۲٤) حوت سال ۱۳۵۷ بوده که بعمر ۲۸ سالگی به این فیض نایل آمد. روحش شاد

شهید عبد السلام

شهید عبدالسلام فرزند مخدوم اکرام درسال ۱۳٤٦ هـ ش دردهکده بنام قریه صوفی غلام سرپوط مرکز ولایت تخار دیده به جهان کشود. والد گرامی اش قسمیکه از نامش پیداست از یکفامیل روحانی بوده و خودش نیزشخص روحانی وعالم متدین می باشد.

پدر بزرگوارش بعد از اشغال بخارا وکشور های اسلامی آسیا ی میانه توسط روسهای غارتگر به دیار افغانستان مهاجرت نموده در قریهٔ مذکور متوطن شده است.

عبدالسلام شهید بعد از رشد فکری و ازدیاد عمرش تعلیمات دینی را از پدر مهربانش فراگرفت. درسال ۱۳٦۱ که هنوز پانزده سال داشت نظر به شوق وعلاقه خود وپدرش به جهاد مقدس به صفوف مجاهدین پیوسته وعلیه اشغالگران روسی ونوکران زرخرید داخلی شان بجهاد مسلحانه آغاز نمود.

شهید موصوف بعد از پنج سال جهاد مسلحانه دریکی از عملیات هائیکه برکاروان روس هاغرض اکمالات به سوی بدخشان رهسپار بود، مدتها در کمین بازگشت کاروان در سنگر بوده که در بازگشت کاروان روسی از طرف بدخشان بعد از مقاومت شدید چند ساعته در برج میزان ۱۳٦٦ به عمر ۲۰ سالگی جام شهادت نوشید.
روحش شاد ویادش گرامی باد

شهید عزیزالله

شهید عزیزالله فرزند نجیب الله از مجاهدین جبهه شهید محمد عثمان دین پرور درقریهٔ بخون خفته نو بادام مهد شهیدان گلفام به دنیا آمد. دورهٔ طفولیت را نزد ملا امام مسجد به فراگیری علوم دینی پرداخت اما فقر مالی نگذاشت که از تحصیلات علوم مکتبی بهره مند گردد.
ازینرو اکثر اوقات جوانی ونوجوانی خود را در مراتع ومزارع بسر برده و فرد مومن ومتدینی بود او بعد از فساد خلقی ها در وطن اسلامی مشتاقانه در صف جهاد قرار گرفت و همدوش همرزمان مجاهد خویش علیه اشغالگران و مزدوران روسی شان سنگر گرفت دلاورانه جنگید، مردانه کشت و بعد از نبرد های پیگیر به سن ۲۰ سالگی به تاریخ ۱۰-۱۱-۱۳٦٤ به فیض شهادت نایل آمد

شهید محمد

شهید محمد فرزند محمد حلیم درسال ۱۳۴۳ دریک خانواده مسلمان و متدین درقریهٔ تگاب اشنان ولسوالی تولک ولایت غور تولد گردیده بعد از سن هفت سالگی شامل مکتب قریه تگاب گردید هنوز متعلم مکتب بود که کودتای شوم ولنگین ۷ ثور توسط روسها در کشور بوقوع پیوست دیگر این برادر جهاد را از تحصیل بهتر دانسته سلاح بردوش کشید و راهی سنگر حق علیه باطل گردید و در چندین عملیات اشتراک ورزید و در یکی از عملیاتها مجروح گردید بعد از مدتی از فضل الهی صحت یافت ودوباره سلاح بر دست گرفت تااینکه در یک جنگ رویاروئی با دشمن سفاک جام شهادت نوشید.

روحش شاد ویادش گرامی باد

شهید ضابط نعمت‌الله

برادر شهید ضابط نعمت الله خاوری مشهوربه « لالا» درسال ۱۳۲۹ - در یک فامیل متدین و خدا پرست در قریه زید آباد ولسوالی محمدآغه ولایت لوگر متولد گردید دوره ابتدائیه و متوسطه را در مکتب زید آباد به پایان رساند و دوره لیسه را د ر لیسه محمدآغه‌لوگرسپری نمود بعد ازسپری نمودن تحصیلات دوره لیسه شامل کورس خورد ضابطان گردید بعد از فراغت کورس بحوث دریم بریدمن دو ارد و مؤظف گردید با اشغال افغانستان ذریعه روس های اشغالگر وظیفه را ترک گفته وارد جبهه‌زیدبن حارث(رض) گردیده مبارزه به کمونیزم را آغاز نمود و بعد از فعالیت‌ها و مجاهدت های زیاد در جبهه بحوث مجاهد دلیر و راکت چی معروف شناخته شدو در انهدام تانکها و وسایط نقلیه قوای مزدور و کفر سهم فعا ل میگرفت بلاخره در یک عملیات موفقانه علیه روس‌ها بعداز انهدام پنج عراده تانک توسط راکت‌خود بتاریخ ۳۰ / حمل/۱۳۶۱ بدرجه عالی‌شهادت‌وآرمان‌دیرین‌خودرسید.

انا لله و انا الیه راجعون.

روحش شاد و یادش گرامی باد

شهید عبدالواسع

شهیدعبدالواسع پسر عبدالشکور در سا ل ۱۳۳۸ ه، ش دریک فامیل متدین و خدا پرست چشم به جهان گشودشهید عبدالواسع دورهٔ‌تحصیلات‌متوسطه‌را درمکتب‌زیدآباد به پایان‌رساند و ودوره لیسه را در لیسه میخانیکی کابل سپری‌نمود و به آغاز جهاد مسلحانه‌در افغانستان به برادران مجاهد خوددرجبهه زید بن‌حارث (رض) لوگرپیوست‌و مبارزهٔ‌بی‌امان را آغاز نمود چون‌برادر درجبهه زیاد مخلص به تنظیم وجهادبود به صفت‌مسؤل‌فرهنگی‌جبههٔ مربوطه اش انتخاب‌گردیدهمیشه‌درعملیات ها علیه ملحدین‌اشتراک می نمود بالآخره بتا ریخ ۱۳۶۱/۷/۹ در عملیات‌سنگین بر علیه روس های وحشی بعداز مقا ومت زیاد در سنگر پر افتخاربه لقاءالله پیوست و جام شهادت رانوشید.

روحش شاد و یادش‌گرامی باد

شهید غلام غوث

شهید غلام غوث در قریه‌اسکیچ ولسوالی شهرک ولایت غور در یک خانواده متدین چشم به جهان کشود بعد از وقوع کودتای ننگین و سیا ه ۷ ثور به صفوف مجاهدین پیوسته به جهاد مسلحا نه آغاز نمو د تا اینکه بتاریخ ۱۳۶۰/۲/۲۲ دریک نبر د جام شهادت نوشید.

شهید قربان قلیچ

شهید قربان قلیچ پهلوان فرزند ولک در یک خانوا ده مسلمان در قریه قرلس‌علاقه داری خم‌آب ولایت جوزجان چشم به جهان کشو د بعد از‌وقوع کودتای ننگین ۷ ثور در پهلوی برادران مجاهد رفته سلاح به

دست گرفت ودرچندین عملیات اشتراک ورزید تا اینکه در یک نبرد بادشمن خونخوار بتاریخ ۱۳۶۴/۱۰/۲۸ جام شهادت نوشید .

روحش شاد ویادش گرامی باد

شهید عبد الظاهر

شهید عبدالظاهر فرزند محمد اکبر

از مجاهدین جان بر کف جبهه شهید محمد عثمان دین پرور در قریه نوبادام ولسوالی انجیل ولایت هرات بدنیا آمد دوره کودکی را بجز چند سالی که د ر مسجد به فراگیری علوم دینی پرداخت ، بقیه در خدمت خانواده و پدر بود . مطابق تعامل زندگی روستائی در کارهای کشا ورزی و مالداری با پدر و برادرانش همکاری میکرد. او پسر شجاع و دلاوری بود که با هجو م اشغا لگرا ن روسی بیدرنگ ، با برادران مجاهدش پیمان جهاد بست و مسلحانه در خدمت انقلاب اسلامی قرارگرفت . دردورۀ مقدس جهاد نیز از رشادت های کم نظیر بر خورداربود ودراکثرجنگهای هرات خصوصاً حملات چریکی شرکت داشت او بالاخره درزمستان ۱۳۶۰ بدست مزدوران روسی درجنگ خونینی به شهادت رسید .

روحش شاد

شهید یارگل

برادر شهید یارگل ولد کندل خان مجاهد باایمان جبهه زید بن حارث (رض) لوگر در یک فامیل متدین در قریه دررا ن خیل ولسوا لی محمد آغه ولایت لوگر چشم به جهان گشو د. و تعلیمات ابتدائی خود را درمکتب ابتدائیه زید آباد به پایا ن رساند .و به آغاز جهاد مسلحانه در افغانستان به صف مجاهدین پیوست وفعالیت های خود را علیه ملحدین آغاز نمو د. و بعداز فداکاریهای زیاد بالآخره بتاریخ ۲۸ ماه مبارک رمضان توسط فیرمرمی هاوان دشمن به درجه رفیع شهاد ت نایل گردید.

روحش شاد ویادش گرامی باد

شهید عبدالقدوس

شهید عبدالقدوس فرزند عبدالرحیم

از مجاهدین جبهه محمد عثمان دین پرور در قریۀ نوبادام ولسوالی انجیل ولایت هرات دیده به جهان کشود. از کودکی دلباخته مسجد ونمازبود وهمیشه با بزرگان درصفوف نمازدیده میشد . با وجودکودکی در اکثر کار های زرا عتی باپدر پیرش همکار بود . ایمان وتقوای اسلامی او را وا داشت تا با برادران مجاهدش وارد فریضۀ مقدس جهاد گردد .

که دراین راه نیز از موفقیت های چشم گیری برخورداربود طی سالهای جهاد مقدس خود خسارات جبران نشدنی به دشمن ملحدوارد ساخت . تااینکه در جدی ۱۳۶۵ به عمر ۲۱ سالگی به فیض مقدس شهادت نایل آ مد .

روحش شاد

شهید میرویس

شهید میرویس جا ن پسر محمد یعقوب خان در یک فامیل متدین و مسلمان مربوط قریۀ زید آباد ولسوالی محمدآغه ولایت لوگرمتولد گردید. باوجوداینکه سن میرویس جان از هشت سال تجاوز نمی کرد ولی احساسات ایمانی او وادارش میساخت تا اکثر اوقات را در پهلوی برادران مجاهد سپری نماید و در س جنگ و مبارزه بیا موزد همان بود که مدت دو سال اخیر عمرش را اکثراً بابرادران مجاهد گذشتاند تا اینکه به تاریخ ۷/۹ ۱۳۶۱ توسط بمباردمان طیارات قوای روس به درجه مقام رفیع شهادت نائل گردید روحش شاد ویادش گرامی باد

شهید اسدالله

شهید اسدالله فرزند بیک مراد در سال ۱۳٤۱ (ه ش) درقریۀ تاجکهای ولسوالی ارچی ولایت کندوز دریک خانواده متدین وعلم دوست دیده به جهان کشود ـ وی به سن هفت سالگی برای فرا گیری علوم دینی

لزد مامای خود ملا جمال الدین مصروف گردیده بود به مدارس دینی در ولسوالی ارچی و درمدرسهٔ خیابان ولایت کندز لزد علماء دینی بفراگرفتن علوم‌دین زانوی تلمذ زد ودراین وقت کوتای ننگین (٧) ثور روسی درکشور بوقوع پیوست همین بود مذکور مدرسه را ترک گفته به منطقه آبائی یعنی ولسوالی ارچی بازگشت آنجوان عزیز وبادرد بخاطر دفاع از مقدسات دینی وتمامیت ارضی کشور اسلامی خویش سلاح بردوش کشید وراهی سنگر گردیده بوظیفه مقدس پاسداری از دین کشور ومردم خویش درقطار برادران مجاهد خود جبهه شهید فیض الرحمن باکمال صداقت واخلاص مشغول گردید هشت سال تام باکمال صداقت واخلاص مندی لحظهٔ آرام نگرفته درسنگر گرم جهاد درپیکار بود بالاخره بتاریخ ٢ جوزا ١٣٦٧ به عمر ٢٦ سالگی داعیه اجل را لبیک گفته بدرجه رفیع شهادت نائل گردید

روحش شاد ویادش گرامی باد

شهید عبدا لخلیل

شهید عبدالخلیل « وحدت » فرزند معراج الدین از مجاهدین جبهه شهید محمد عثمان دین پرور در قریهٔ نوبادام ولسوالی انجیل ولایت هرات چشم به دنیا گشود از انجائیکه آتش کین دشمن از خدا بیخبر به اهالی بیدفاع ملت مسلمان افغانستان رحم نکرد ونانجوان مردانه هزاران هزارازمردم بیدفاع را فقط بجرم عقیده وایمان بخاک و خون کشید . این جوان مسلمان نیز اززهر کین دشمن ملحد برکنار نمانده و در صبحگاهی که هنوز مرغکان تازه سراز خواب بر داشته ونغمهٔ حیات سر داده بودند همراه پدر آماج بمب های آتش‌زای دشمن قرارگرفت ودرتابستان ١٣٦١ به درجه شهادت رسید .

روحش شاد

شهید ذبیح الله

شهیدذبیح‌الله «وحدت»ازمجاهدین جبهه شهید ملا عثمان دین پرورفرزند ملا غلام در قریه نوسان و لسوالی انجیل‌ولایت هرات چشم به جهان گشود . از دوران کودکی شخص زحمت کش و مومنی بود که از راه کشاورزی وروزی حلال امرار معاش میکرد .

بعد از کودتای ننگین ثور و انقلاب اسلامی ٢٤ حوت هرات که جهاد مسلحانه علیه رژیم کفروالحاد اعلام شد از اولین داوطلبان جهاد بشمار رفت او طی سالهای جهادش خدمات ارزنده به انقلاب اسلامی افغانستان نموده و ضربات کوبنده بر دشمنان اسلام و وطن وارد ساخت . این مجاهد ایثار گر بالاخره در یک راه بندی مزو رانهٔ روسها بدست نا پاک (روسهای) تجاوزگر بشهادت رسید .

روحش شاد

شهید سید احمد

شهید سید احمد فرزند فضل احمد از مجاهدین جبهه شهید محمد عثمان دین پرور از مربوطات جبهه شهید افضلی در قریه‌نو بادام‌ولسوالی انجیل ولایت هرات در خانواده فقیر و متدینی دیده بجهان گشود . او از کودکی به مسجد رفت و در فرا گیری علوم دینی از خود علاقه فراوان نشان میداد وقتی پدر پیرش علاقه و عشق فرزند را بعلوم دینی احساس کرد او رانزد مولوی‌صاحبان بزرگ طلبه ساخت و او نیز باشوق و علاقه فراوان‌در کسب علوم‌مقدس دینی میکوشید تا اینکه فتنهٔ الحاد درکشور افتاد و جهاد مسلحانه علیه کفر اعلام شد . این شایق دیدار الله از جمع داوطلبان جهاد مقدس بود که چند سال از عمر عزیز خود را درراه جهاد فی سبیل‌الله واگذاشت و طی این سالها درخشش های قهرمانانه از خود بجا گذاشت . او در حالیکه بیشتر از ١٧ سال نداشت‌در برج قوس ١٣٦٦ به اثر تصادم با مین دشمن بدیار پاک شهدا شتافت .

روحش شاد

شهید عبدالواسع

شهید عبدالواسع پسر عطا محمد که در فامیل دیندار وخدا پرست در قریه زید آباد ولسوالی محمدآغه لوگر متولد گردیده بود دوره لیسه و تحصیلات متوسطه‌را در مکتب زید آباد سپری نموده و دوره‌لیسه را در مکتب نالوی کابل به‌پایان رساند وبعد از اشغال وطن محبوب ازطرف اشغالگران روسی به صف برادران مجاهد خود در جبهه‌زید بن حارث(رض) لوگرپیوست وبعد ازمبارزه‌وصداقت درصف مجاهدین بالآخره بتاریخ ۹/ ۷/ ۱۳۶۳ بعد از یک‌عملیات منزل شان‌تحت بمباردمان شدید اشغالگران قرار گرفت‌ودراثنای بمباردمان‌وحشتبار عبدالواسع با پدر موی سفید مادر سر سفید وبرادرکوچک اش به‌درجه والای شهادت رسیدند . روحش‌شان‌شادویاد شان‌گرامی‌باد.

شهید معراج الدین

شهید معراج‌الدین فرزند امیرمحمد. از مجاهدین جبهه شهید محمد عثمان دین پرور در قریهٔ نوبادام ولسوالی انجیل ولایت هرات بـه دنیـا آمد . مردمؤمن ومتدینی بودکه ازمقتدیان دایمی مسجد بحساب میآمد. درامور خیریه از همه پیشگام تربود وروزی حلاش راازراه کشت وزارعت بدست میآورد. هیچگاه قلب‌مومن را ازخود نیازرد وحتی به ضرر خویش و نفع دیگران قانع بود .

اوبا پسر نو جوانش یکجا در صبحگاهی روشن آماج بمب‌های‌آتش زای دشمن قرار گرفت. ودر حالیکه جز عقیده به اسلام وتعهد به قرآن گناه دیگری نداشت ندای پاک شهادت را لبیک وباکار وان بزرگ شهداٌ به لقاءالله پیوست ، تاریخ شهادت تابستان ۱۳۶۱ .

روحش شاد

سه شهید در یک حادثه

بتاریخ ۲۰سنبله ۱۳۶٤ بالای قریه زید آباد مجاهد پرور لوگر قوای متجاوز روس هجوم وحشیانه نموده که بعد از تلاشی نمودن خانه ها وشکنجه‌دادن‌مردم بی‌دفاع وغارت نمودن اموال شخصی مردم‌منطقه سه تن ازموی سفیدان ذیل راکه پسران شان مجاهد بودند و خود شان نیز در خدمت مجاهدین قرار داشتندناجوان مردانه بعدازشکنجه های زیاد توسط برچه دو تن آنها را زنده و زخمی زیر خاک نموده و دست های یک تن را به عقب بسته کرده به چاه انداختند و از عقب آن بم دستی را بچاه حوالـه کرده بشهادت رسانیدند اسمها ی این شهدای مظلوم هریک:

۱ : الحاج ویس‌محمد پسرملا- شیرمحمدخان .

۲ : فضل‌حق‌ولد عطاءالحق‌خان .

۳ : عبداللطیف ولد سلطان عزیز .

روحش شاد ویادشان‌گرامی باد .

شهید عبد الجلیل

شهید عبدالجلیل « وحدت » فرزند دوست محمد از مجاهدین جبهه شهید محمد عثمان دین پرور در سر زمین شهید خیز نو بادام‌از مربوطات ولسوالی انجیل به دنیا آمد . ازآنجا که در خانواده فقیری متولد شد از تحصیلات محروم ماند . اما علوم اسلامی رادر مسجد فرا گرفت هنوز نو جوان بود که آتش الحاد و کفر بر کشور اسلامی اش جرقه زد و او با وجود نو جوانی مسئولیت اسلامی خود را درک وکمربه جهادمسلحانه بست .

قهرمانی این نو جوان‌مسلمان را در لحوه شهادتش باید جست‌که ازجبهه و قومانداناش سبقت می گیرد و دلیرانه سوار به اسپ بسوی پایگاه دشمن کافر می تازد تاکه تیر اجل‌از شصت پلید کافری رها می گردد و سجده‌گاه این جوان مردرا بوسه می زند . او بتاریخ ۵/ ۲/ ۱۳٦٤ باخیل شهدا رهسپار دیار عاشقان می‌گردد روحش شاد و راهش پررهرو باد .

شهید امیرمحمد

شهید امیرمحمد ولد خیرمحمد مجاهد جبههٔ شهید محمدعثمان دین پرور در خانواده فقیر درقریه کشک اسحق ولسوالی انجیل چشم بهجهان کشود. چون فقر گلوگیر زندگی اش بود تحصیلات را نیمه تمام گذاشته و از سطح ابتدائی فراتر نرفت . با در گرفتن شعله فساد والحاد درمیهن اسلامی باوجود صغر سن در صف برادران مجاهد قرار گرفت و مردانه علیه دژخیمان روسی ونوکران حلقه بگوش شان وارد کارزارجهاد گردید.

در دورهٔ مقدس جهاد نیز از خود شهکاری هاودلاورمردی هانشان داد که خاطره اش در ذهن برادران واهالی هرات برای همیشه زنده است. این نوجوان بالآخره به تاریخ ۲۲ /۱۲/ ۱۳٦٤ در نبرد رویا روئی با دشمن به سن ۱۷ سالگی بهشهادت رسید.

شهید نور احمد

شهید نوراحمد فرزند خیرمحمد در قریه کشک اسحق ولسوالی انجیل ولایت هرات به دنیا آمد . او از مجاهدین پرتوان جبهه شهیدمحمدعثمان دین پرور محسوب میشود . اوتا صنوف ۸ و ۹ به فراگیری درس و تعلیم پر داخت اما با شهادت برادرش دیگر تاب نیاورد و مردانه تفنگ برادر را بدست گرفت ودر میدان جهاد قدعلم کرد. اوبا قهرمانی های خود نه تنها انتقام خون برادر راگرفت بلکه به صدها برابر خسارت وضربه های مدهشی برپیکر فرسودهٔ دشمن خدا و میهن وارد آورد . او نیز بالاخره در خزان ۱۳٦۰ دریک نبرد رویا روی بادشمن ملحد شربت شهادت نوشید و به لقاالله پیوست مستدام باد راه پاک شهدای انقلاب اسلامی افغانستان .

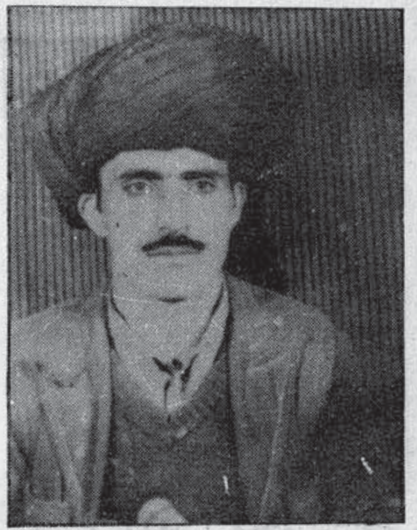
شهید صوفی عبدالظاهر

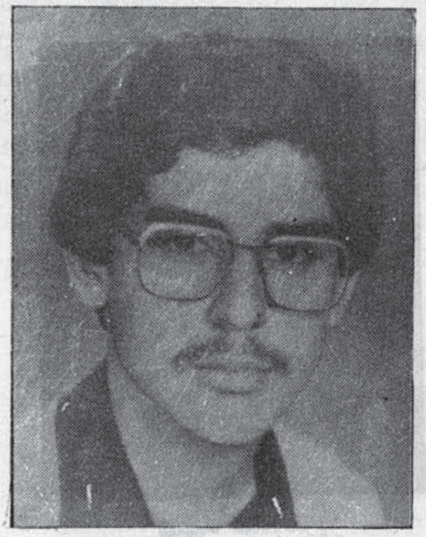
شهید صوفی عبدالظاهر فرزند صوفی عبدالغنی از مجاهدین جبهه شهید محمدعثمان دین پرور در محل کارتهٔ مربوطات ولسوالی انجیل ولایت هرات بدنیا آمد ایام کودکی را نزد پدر وملا به سبق گذراند تادرخشش آفتاب انقلاب اسلامی درکشور جلوه گرشد اوبیتا بانه در صف جهاد آمد ودر راه جهاد از هیچگونه ایثار وگذشت دریغ نورزید قهرمانی،شجاعت ودلاوری این مجاهد را همه اهالی هرات خصوصاً برادران مجاهد بخوبی می دانند اودارای اخلاق حمیده ودرمعاشرت بامردم متواضع وفروتن بود اشتیاق فراوان اوبه جهاد وحمله برمواضع دشمن اورابدان داشت تاازطریق گازرگاه شریف که در جوار فرقه ۱۷ قرار دارد عملیات جهادی شود امامرغ بخت درین سفر نیک منظر بااوهمبال نبود ودرمحل کارزگاه شریف سرزمین اولیاءالله به تیردشمن کافر به لقاءالله پیوست . تاریخ شهادت تابستان ۱۳٦۳ .

اعتذار

نسبت تراکم مطالب مضمون «په ژوندانه کی د ایمان نقش» درین شماره چاپ شده نتوانست امیدست توام با پذیرش معذرت با منتظر نشر آن در شماره های بعدی بوده باشید .

(اداره)


سلطان محمد شهید مشهور به‌سلنگ


شهید محمد اکبر

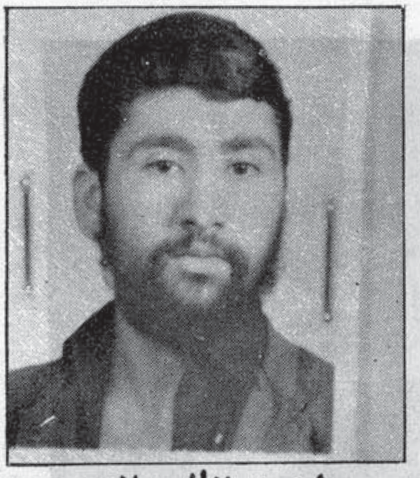

کوماندان عبد الفیض شهید :


شهید ضابط محمد علی


شهید صوفی عبدالغنی


شهید محمد افضل


شهید عبدالواحد


شهید نظام الدین

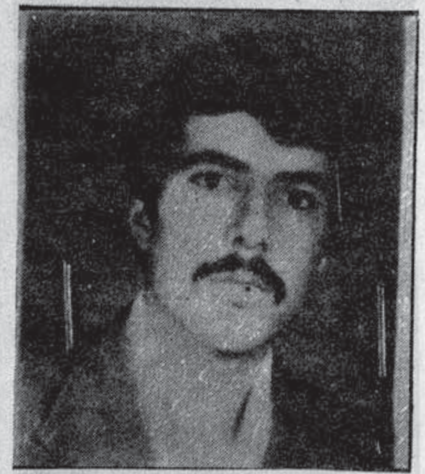

شهید مولوی نوراحمد



شهید بابه حسن



شهید عبدالعزیز



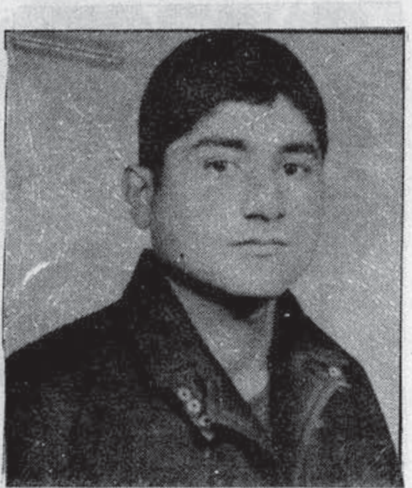
شهید داکتر غلام سرور



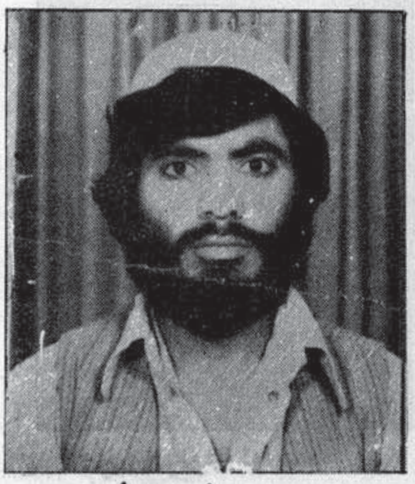
شهید بسم الله



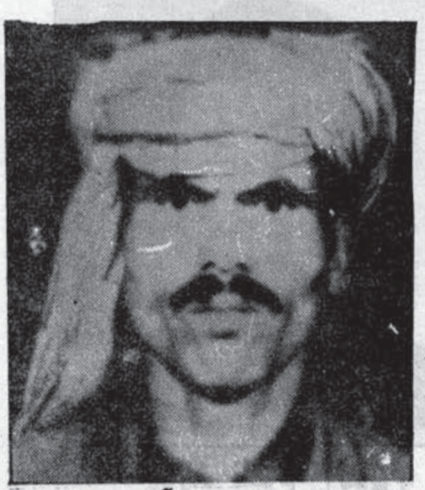
شهید عبدالرحیم



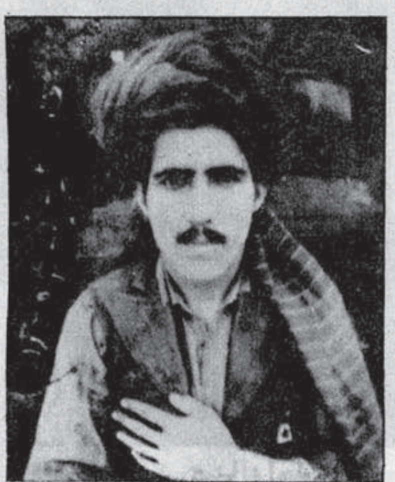
شهید محمداکرام



شهید طره باز



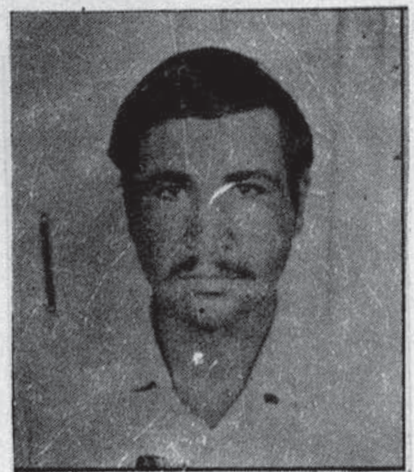
شهید جان گل



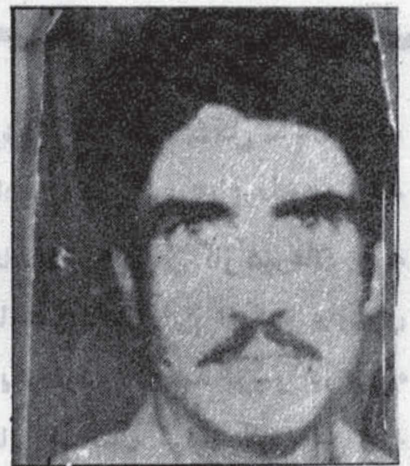
شهید میر قاسم


شهید غلام رسول

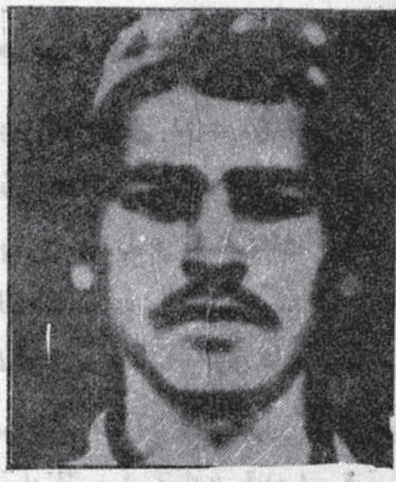

شهید عبد السلام


شهید عزیزالله

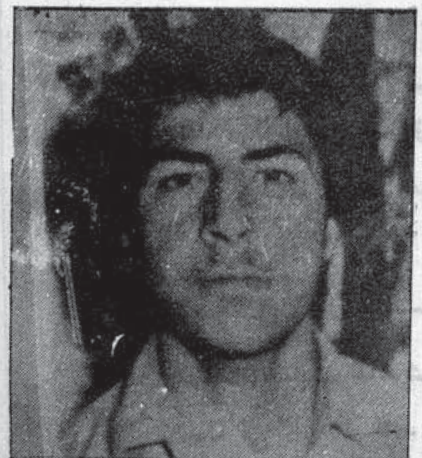

شهید محمد

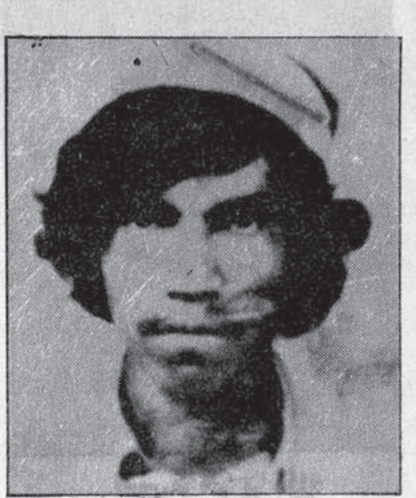

شهید ضابط نعمت‌الله


شهید عبدالواسع

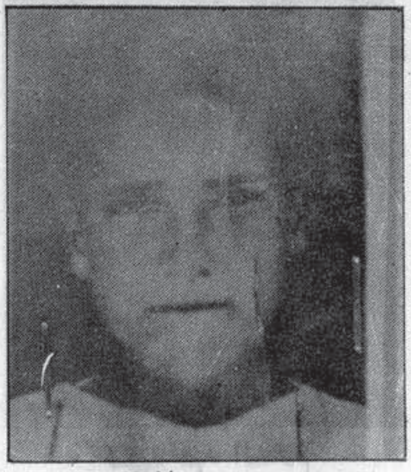

شهید غلام غوث


شهید قربان قلیج


شهید عبد الطاهر



شهید یارگل



شهید عبدالقدوس



شهید میرویس

بیاد شیدا شاعر..

یکی از نیرنگهای رذیلانه استعمار ومخصوصاً استعمار سرخ روس اینست که کشور های مستضعف را که اشخاص خائن ومزدوربرآنها حکومت دارند ، با دادن قرضه های کمر شکن وبا بکاربستن آن درپروژه های غیر مفید ، اسیر خود می سازد و از نگاه اقتصادی وابسته و دست نگر خویش می گرداند ، تا ازین طریق زمینهٔ نفوذ در آن وبلعیدن اش فرا هم گردد .

روسها درچهل سال سلطنت مرا با فساد وخیانت وجنایت ظاهرشاه ازین روش شیطانی کار گرفتند و کمر ملت ما را زیر با ر قرضه های سنگین شکستند واقتصاد کشور ما را متکی بخود ساختند ، ودر بدل این قرضها که اکثراً بشکل سامان آلات واشیای غیر ضروری پرداخت می‌شد منابع ما بخصوص گاز شبرغان را به غارت بردند ، این ازیکسو وازسوی دیگر قرضه های مذکور را در پروژه هایی استعمال کردند که بنفع خود شان وبه ضرر ملت ما تمام می شد ودر پهلوی آن به بهانه اینکه این پروژه ها را مامورین افغانی نمی‌توانند بکار اندا زند ، جوا سیس کا جی بی را بعنوان اشخاص فنی ومتخصص وارد افغانستان کردند و بدین گونه روز تا روز در ساحات مختلف زندگی مردم ما چون موریانه رخنه نمودند ونتیجه آن شد که می‌بینیم .

شیدا ازچنین وضعی دل پرخون دارد واین گونه فریادسر می‌دهد :

قرض این دالر ماتابهزارملیون است
باراین قرض ازین طاقت مابیرون است
رفته درجیب کسان ودل ماپرخون است
آخر قرض ندانیم خدایاچون است
یک پروژه نشنیدیم بحاصل آید
کسربودجه ندیدیم که کامل آید

بقیه در شمارهٔ آینده

●●●●●●●●●

حسن «شرق» نواسه ...

روس از طریق دو شیوه قبلی که تذکر دادیم به سرعت و سهولت آبیاری گردید و رشد یافت و ملت افغانستان ده سال است که در فاجعه انگیزی و جنایت گری های آنها می سوزند . تشریح و تفصیل بیشتر این مسئله از موضوع این مقاله است .

تاریخ ...

دجنرال سیل دمفر تر مخی په سرکولی ښه له اس ښخه وښوید د خبرو توان یې له درلود ، په ډیر زحمت یې څو څوځی جملی چې د فیرنګي پوځ بدبختي او تباهي ترې څرګندیده له خولي ووتلی .

دجنرال سیل لاړی په خوله کې وچې وی په وار خطا او نښتی ژبه یې لههغه پوښتنه وکړ برایډن ژر وواپه کوم ځای مو ولیو ، مجاهدینو ته مو ماته ورکړه ؟

زموږ لښکری ویړی دی لباس نلری ؟

برایډن سترګی وغړولی او په له اوښکو ډکو سترګو چې د ژوند وروستی سلګی یې وی په ډیرمخواری جنرال سیل ته وکتل په کنګروژبه چې دلنهیلی عقدو ی پرمری منګولی ښخی کړیوی دومره وویلی شوای: زموږ ژوند اوهستی تباه شوه دانګریز حیثیت له منځه ولاړ ..

جنرال سیل چیغی کړی برایډن - برایډن - برایډن خوبرایډن لوړ...

جنرال سیل جارچیان راو غوښتل چې جار ووهی ګوندی دماتی خوړلی او لاروکی پوځ پته ولګی دزیورځی پر له پسی جار ووهل شو خو بیا هم هیڅ ...

له دریو ورځو وروستی دهوایی مرغانو یو تولی پداسی حال کی چی دلاشونو دغوښی توتی یی په منګولو کی وی او پوله پل سره جنګیدولکی او په شور او زوږ اخته وو دجنرال سیل پام ځانته واړاوه.

جنرال سیل پوهشو چی د ډیرش زره کسیز پوځ ښخه یواځی ډاکټر برایډن ژوندی پوری ځان را رسولی دهوایی مرغانو پهفضا کی شور او زوږ جوړ کړی ږ دجنرال سیل سر پری وګرځید او په سترګو یې تورو شپه شوه (٦)

اقتصاد اسلامی ...

(١) آیه فوق با جزم وتأکید براین وهم سهر می کوبد که انسانها محض بر مبنای خیالات وخواهشات به تحریم وتحلیل چیزی فیصله کنند وحاصل آیت فوق آنست که اشیائی را که خداوند ورسول بر حق او حکم حل وحرمت آنرا اداده باشدبشر حق ندارد آنرا حلال و یاحرام بگوید زیرا حل و حرمت چیزی جزحکم خداوند(ج)نیست ولذا نباید بشر به آن توصل جوید وبه خداوند (ج) دروغ ببندند .

آلوسی، روح المعانی ج ١١ ص ٣٣٦

(٢) اصولاً این ترجمه برای خود صحت ندارد .وچنانکه می بینیم الفاظ آیت ازین قرار است : فی اربعة ایام سواء للسائلین. زمخشر. بیضاوی ، رازی و آلوسی و بعضی مفسرین دیگر کلمه « سواء » را به « ایام » مربوط میدانند . و بر مبنی استد لا ل آنها معنی آیت چنین است : « درست در مدت چهار روز الله(ج) این کار را به پایهٔ اکمال رسانید . » عده دیگر از مفسرین کلمه « سواء » را به « للسائلین » مرتبط میدانند و از آن چنین مطلب می گیرند :

« سهیا برای تمام مطالبه کنندگان » « ویا مطابق میل طلب کنندگان » برای معلومات بیشتر به تفسیر تفهیم القرآن جلد چهارم تفسیر آیه (حم السجده) مراجعه فرمائید .

الحادو...

٥ - تنظیم « دیموکرات های کمونست تشوانها » تحت رهبری دالیشفسکن هرمان ... می کرد .

بعد از کنفرانس اخیر یعنی پنجمین گردهم آئی کمونستها دو روزنامه از طرف تنظیم های کمونستی نشر می گردید .

١ روزنامه « پرولتاریا » که ناشر افکار بلشویک ها بوده توسط دلنین »

یهودی وزینوایف یهودی وکامینف یهودی وپرولنسکی به نشر میرسید .

۲ - روزنامه روسی بنام « نولوسی سوسیال دیموکرات » یعنی صدای اشتراکیت دیموکرات که از طرف این اشخاص رهبری میگردید .

۱ مارتوف یهودی .

۲ - اکسرود یهودی .

۳ - دان یهودی .

۴ مارتینوف - پیکل یهودی .

۵ - پینالوف که این شخص یهودی نبود .

در همین وقت است که از طرف جمهوریت دیموکرات های کمونست روسی ، منجمله « رابوشی دیلو » یعنی « قضایای کارگران » که مجله بود مار کسستی یهودی تحت نظر تیودرودان یهودی مارکسستی نشر می گردید . واین مجله توانسته بود تا دسته های از کارگران را در روسیه طبق خط مشی یهودیان مارکسستی تنظیم نماید .

په قرآن کی د صبر . . .

سوره عصر (۱۰۳) آیات ۳

سوره عنکبوت (۲۹) - آیات ۵۹

سوره لقمان (۳۱) - آیات ۱۷ - ۳۱

سوره مؤمن (۴۰) - آیات ۵۵ - ۷۷

سوره معارج (۷۰) - آیات ۵

سوره مزمل (۷۳) - آیات ۱۰

سوره مدثر (۷۴) - آیات ۷

سوره مریم (۱۹) - آیات ۶۵

سوره محمد (۴۷) - آیات ۳۰

سوره مؤمنون (۲۳) - آیات ۱۱۱

سوره نسآء (۴) - آیات ۲۵

سوره نحل (۱۶) آیات ۴۲ - ۹۶ - ۱۱۰ - ۱۲۶ - ۱۲۷

سوره هود (۱۱) - آیات ۱۱ - ۴۹ - ۱۱۵

سوره یونس (۱۰) - آیات ۱۰۹

سوره یوسف (۱۲) آیات ۱۸ - ۸۳ - ۹۰

دروغ های عنعنوی ....

دایر گردد بلکه بصورت واقعی از آراء، نظریات ،پیشنهادات وطرح های عاملان استفاده شود وتصامیم نهائی نیز بر مبنای آراء ونظریات اعضاء اتخاذ گردد نه اینکه بر تصامیم از قبل گرفته شدهٔ حکومت ها مهر تائید زده شود .

در اخیر یکباردیگر تکرار می گردد که مردم آگاه و بیدار ما در جریان ده سال جهاد مسلحانه با فهم و بصیرت سیاسی دریافته اند که دروغهای عنعنوی و عنعنات دروغین حکومت ها و گروه های وابسته همواره برای فریب مردم و تحمیل پلان های شیطانی دشمنان اسلام تبلیغ شده است واکنون در آخرین مراحل که پیروزی جهاد فرزندان مجاهد ومسلح ملت مسلمان ما هرگز اجازه نخواهند دادتاتوطئه های شوم دشمنان مکار اسلام تحت عنوان عنعنات ملی زمینه را برای رویکار آمدن رژیم های غیر اسلامی مساعد سازد .

انشاءالله این طرح ها و توطئه های جدید نیز همانند سابق در برابر ارادهٔ مجاهدین جان بر کف اسلام نقش برآب وعاملان آن رسوا وشرمسار خواهندگردید والسلام .



م ـ حنیف

به اسیران پل چرخی

ای اسیرانِ گرامی سر بقربان شما   گُرد مردان وطن جان من و جان شما
مِلّت در خون نشسته ای عزیزان آگهند   کندن انبور و ضرب و تیرباران شما
گرچه گردید این دشمن شداد ملحد تا کنون   ظُلم و بیدادیکه لرزانند بنیان شما
گرچه از آمو ید آتش سر زده تا قندهار   و ز هری تا دامن پامیر و واخان شما
گرچه بشکستند شهر و مسجد و محراب را   زیر آتش پاره ها کردند قُرآن شما
گرچه بشکسته سرو تان از دم دشمن کمان   لیک از گردون گذشته تیر افغان شما
تا بسازد سرنگون بنیاد کاخ دشمنان   سیل طوفان خیز گشته اشک مژگان شما
صبر تان آخر بسازد سبز این ملک کهن   آفریند نوبهار ابر و باران شما
شیون گیرنده زنجیر دست و پای تان   طرفه تفسیریست از آیات ایمان شما
شورش رندانه تان مژده میبخشد کنون   از گشاد درگه این یوسفستان شما
این سخن از مرد پاکی بر دل زارم شگفت   چون گل امیدها اندر گلستان شما

«میرسد مردیکه زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما»

تصویرهای روی ـ عقب جلد از : مرکز نشراتی افغان (میدیاسنتر)



